

# ادبیات انقلاب در شیعه



جلد دوم

ترجمه و شرح نامه ابوبکر خوارزمی به شیعیان نیشابور

صادق آئینه‌وند



ادبیات انقلاب در شیعه





# ادبیات انقلاب در شیعه

ترجمه و شرح نامه ابوبکر خوارزمی به شیعیان نیشابور

جلد دوم

صادق آئینه‌وند



کتاب :	ادبیات انقلاب در شیعہ - جلد دوم
نوشتہ :	صادق آ لینہ و ند
چاپ و نشر :	دفتر نشر فرهنگ اسلامی
تعداد :	جلد ۱۰۰۰۰
تاریخ نشر :	بہار ۶۲

## فهرست مندرجات

۷	خطبه
(۹-۱۴)	مقدمه
(۱۵-۲۹)	زندگینامه خوارزمی
۱۷-۱۸	زندگی خوارزمی
۱۸-۲۱	شخصیت علمی و ادبی خوارزمی
۲۱	وفات او
۲۱	آثار خوارزمی
۲۲-۲۹	اندیشه و نگرش خوارزمی از خلال نگارش او
۲۹	منابع
(۳۱-۴۹)	متن نامه خوارزمی
(۵۱-۷۳)	ترجمه نامه خوارزمی
۵۳-۵۴	مقدمه
۵۴-۵۶	بیان ستمهایی که نسبت به آل محمد (ص) رفته است
۵۶	عصر عثمان
۵۶-۵۷	عصر بنی امیه
۵۷-۵۸	جنايات یزید

۵۸-۵۹

۵۹-۶۰

۶۰-۶۲

۶۲

۶۳-۶۴

۶۴-۷۱

۷۱-۷۳

(۷۵-۱۸۹)

(۱۹۱-۲۱۴)

عصر ابن زبیر

عصر آل مروان و جنایات حجاج

عصر عباسیان

سیری دوباره در کردار عباسیان

مبارزه با اعتقادات شیعه

بیان استوار گامی شیعه

معایب بنی امیه

شرح تاریخی نامه خوارزمی

فهرست اعلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ  
وآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى قِيَامِ  
يَوْمِ الدِّينِ وَالسَّلَامُ عَلَى بَقِيَّةِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ فِي الْأَرْضِينَ  
— عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ وَجَعَلَنَا مِنْ أَغْوَانِهِ وَانصَارِهِ وَ  
الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ — وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْقَادَاتِ وَقَائِدِ  
السَّادَاتِ زَعِيمِ ثَوْرَتِنَا وَوَلِيِّ أَمْرِنَا نَائِبِ الْإِمَامِ، الْإِمَامِ الْخُمَيْنِيِّ  
الْعَظِيمِ — مَدَّ اللَّهُ فِي عُمْرِهِ وَأَبَدَهُ بِنَصْرِهِ وَرَدَّ كَيْدَ أَعْدَائِهِ  
إِلَى نُحُورِهِمْ وَجَعَلَ كَلِمَةَ الْحَقِّ هِيَ الْعُلْيَا وَكَلِمَةَ  
الْبَاطِلِ هِيَ السُّفْلَى — إِنَّهُ وَلِيُّ قَدِيرٌ.





## مقدمه :

به فاصله دو سال پس از نشر جلد نخستین «ادبیات انقلاب در شیعه» اینک با استمداد از الطاف بی چون خداوندی و در طلوع عصری سراسر حرکت و رحمت و عزت و شرف و شهادت که به یمن انقلاب اسلامی ایران، نصیب ملت بزرگوار و مؤمن ولایت آن شده است، جلد دوم «ادبیات انقلاب در شیعه»، تقدیم جامعه اسلامی می گردد. استقبال مردم از چنین کاری - بر رغم نقص و لغزش های آن - مؤلف را بر آن داشت تا به تهیه و تنظیم مجلدات بعدی کتاب دست زند .

گرچه در مقدمه جلد اول کتاب ، خوانندگان محترم تا حدودی به هدف و شیوه و سبک کار مؤلف در این کار آشنا شدند ، ولی اجازه می خواهد در این جلد ، نیز سخنانی در این باب گفته شود تا مبدأ و مقصد ، بهتر روشن شود.

\* \* \*

در تاریخ اسلام ، شیعه به دو صفت ممتاز و به دو عاطفه مشهور است . همین چهار ، به اضافه آن همه تلاش در راه دین خدا و استقرار حق و دفاع از ائمه دین (ع) او را به سلامت از گذرگاه حوادث و وقایع به پایگاه امن اعتقادی و جایگاه سالم تاریخی اش رهنمون شده است . آن دو صفت که پیوسته شیعه را در طوفان های حوادث نلغزانده و از پای نیفکنده است ، عصیان است و اطاعت و آن دو عاطفه که شیعه را در موضع گیری اعتقادی سیاسی ، نیکوترین مددکار بوده است . قَسَوَلَتِی است و قَبَسَرَتِی . عصیان شیعه همواره متوجه ائمه کفر و جور و غاصبان و ناصالحان است . شیعه هیچگاه

جز بر اساس تعلیمات کلی اسلام که از طریق پیامبر گرامی (ص) و ائمه طاهرین (ع) به او تعلیم شده است، گام نهاده و ره نسپرده است. طبیعی است که بر اساس چنین رهنمودی، هیچگاه در برابر قدرت زورگویان ناصالح تمکین نکند. در زیارت عاشورا، شیعه تنها حکام غاصب را لعن نمی کند، بلکه «مُفْهَدِینَ» یعنی زمینه چینان و مباشرانی را که واسطه تمکین مردم در برابر کارهای حکام می شوند، از نفرین دور نمی دارد:

«لَعْنُ اللَّهِ الْمُفْهَدِینَ لَهُمْ بِالتَّمْکِینِ»

نفرین خدا بر آنانی باد که زمینه چینان تمکین مردم در برابر فاجعه شهادت شما شدند!

باز می بینیم در همان زیارت در خطاب به پیشوای حق و صدق و هدایت امام حسین (ع) آمده است:

«لَعْنُ اللَّهِ أُمَّةً أَسْرَجَتْ وَالْجَمْعَ وَتَنْقَبَتْ بِقِتَالِكَ».

خدای لعنت کند امتی را که بر اسبان زین نهادند و لگام زدند و برای جنگ با تو در نقاب فرو بردند!

این بیش از عمیق شیعه است که پیوسته جهش ها را در تاریخ حیات سر بلندش پی می آورد و به او منشی خاص به خود می دهد. در بینش عمیق شیعه باطل با تمام ابعاد به صورت جریانی کامل و شامل مورد مذاقه و بررسی قرار می گیرد و شیعه در برابر آن و چهره های گوناگونش عاصی و نافرمان است.

اطاعت در شیعه خاص خدا و پیامبر و ائمه و اولیاء است. شیعه این را در گذشت زمان نیکه فرا گرفته و ارزش آنرا شناخته و بدان قیام کرده است. یاران بزرگوار امام حسین (ع) در کربلاء در لحظات شهادت، از امام می خواستند تا رضایت خود را از آنان اعلام دارد تا آنان با طیب خاطر همراه رضایت امامشان به سرای جاودانی بشتابند.

همین اطاعت است که عمّار یا سر ۹۴ ساله را در صقین برای دفاع از حق و در رکاب امام حق به میدان می کشد و این پیر عقیده منید در راه دین صدمه دیده و به خاطر مکتب آزار چشیده را که قهرمان دو عصر تنزیل و تاویل (عصر نبوت و امامت) است؛ بر آن می دارد

تا در راه عقیده و در اطاعت امام، حیات خود را فدای رضایت او که رضایت خداست، بنماید.

اطاعت از ولایت است که انسانی بزرگ چون حُجْر بن عَدِیّ کِنْدِی را وامی‌دارد تا به سال ۵۱ هجری در مَرَجِ عَدْرَاء، به هنگام شهادت چنین سخن گوید: جان فدای توای مولای ما امیر المؤمنین (ع) به خاطر رضایت تو و به جهت پای فشردن بر ولایت توست که با ما چنین می‌کنند.

همین اطاعت و کسب رضایت امام است که چهار هزار مؤمن فداکار شیعه را به سال ۵۶ هجری از کوفه به نُجَیْلَه و از آنجا به عَمِنْ‌الْوَزْدَه می‌آورد و در برابر لشکر شام قرار می‌دهد یعنی - نوابین - گروهی که تنها به خاطر فروشتن غبارِ گناه تنها رها کردنِ امام حسین (ع) در کربلا، و به عنوان توبه‌گران با شعار «یا لَلْخِائِرَاتِ الْخُسَینِ!» در خطر سرخ شهادت گام می‌نهادند و در شرط خون شهادت شنا می‌کردند، تا امامت را پاس دارند و عدالت را برپای نگهدارند و انسانیت را برکشند و درفش حق خواهی و حق جوئی را برافرازند.

اما آن دو عاطفه که قوام حیات عاشقانه شیعه است، یعنی تَوَلّی و قُبُوّیِ معیز و شاخص خط و ربط او در تاریخ نیز هست. در کلامی از معصوم در پاسخ کسی از دین آمده است: که مگردین جز دوست داشتن و دشمن داشتن چیز دیگری هست. شاخصه‌ها و موازین این دو در شیعه اولیای دین هستند. دوستی و دشمنی ما بر اساس دوست داشتن و دشمن داشتن آنهاست که آنها را راهنمایان و سمت‌نمایان هدایت‌اند. در زیارت عاشورا می‌خوانیم: «إِنِّی سَلَمْتُ لِمَنْ سَلَمْتُكُمْ وَحَرَبْتُ لِمَنْ حَارَبَكُمْ إِلَى یَوْمِ الْقِیَامَةِ». ای حسین (ع) و ای اهل بیت پیامبر (ص)! من با هر که با شما سرآشتی دارد، سرآشتی دارم و با هر که با شما سر جنگ دارد تا قیامت در ستیزم و با او دشمنی دارم!

بر اساس این تعلیمات جامع و روشن، شیعه چون ولایت پیامبر (ص) و امامان (ع) را برگردن گرفت، همه ولایتها و اطاعت‌ها را نفی کرد. این نفی و اثبات جریانی است هم برونی و هم درونی، شیعه متعهد هر دو بخش را به نیکی باید انجام دهد. جریان درونی

برای کسب آمادگی برونی ، همان عواطف‌اند ، دوست داشتن و دشمن داشتن یعنی اثبات ولایت اولیاء دین و نفی هر ولایتی که معارضی با ولایت آنهاست . از اینجاست که شیعه زیباترین و ارزشمندترین نوشته‌ها و سروده‌ها را در عالم ادب در رثاء و مدح و هجاء و حماسه بر جای نهاده است . این امر را محققان ادب و تاریخ عرب - و حتی کسی چون احمد امین مصری که باشیعه به انصاف نرفته است - تصدیق کرده‌اند<sup>۱</sup> .

\*

باعنائیت به موارد فوق همانگونه که در مقدمه جلد نخستین « ادبیات انقلاب در شیعه » بیان شد ، ادبیات شیعه سخنگوی مکتب و زبان بلند پیام داران آن مکتب یعنی ائمه طاهرین (ع) و پیروان صدیق ایشان است . اکنون بجاست اگر این ادب در این عصر فرخنده تقدیم جامعه اسلامی شود . در این عصری که همه امیدها پس از اتکال به خدای تعالی و امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - به اوست ، یعنی سرخیل مستضعفان تاریخ و پناه شیعه در این زمان ، ولی فقیه و نایب امام عصر (ع) رهبرانقلاب اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران ، امام خمینی - روحی فدا - آری امید به اوست که سرفصل تاریخی شیعه را گشود و خط شیعه را بر اساس عصیان علیه استکبار و طاغوت ترسیم کرد و خط اطاعت را به مردم شناساند .

به شیعه آموخت که کرا دوست بدارد و کرا دشمن و بدینسان تولی و تبرای تاریخی شیعه را بر اساس مکتب اهل بیت (ع) فرا یادمان داد و هم پیاموختمان که دوستیمان برای که و چه باشد و دشمنی مان علیه که و چه . او که با تر « پیروزی خون بر شمشیر » خیزشی در این نسل خفته پدید آورد و معادلات نظامی - سیاسی جهان

۱. رک : « دُحَى الْإِسْلَام » ، احمد امین ( مصر ، مكتبة النهضة العربية ) ۳۳ ،

ص ۳۰۳ - ۳۰۰ .

و « المدائح النبویه » ، زکى مبارك ( مصر ، دارالكتاب العربى ، ۱۳۵۴ )

ص ۶۱ به بعد .

استکبار را درهم ریخت. من ادب انقلاب را به نسلی که امروز نسل ۱۵ خرداد نام گرفته است ، و شکوهمندترین انقلابهای الهی تاریخ را در جهان بوجود آورده است و بی محابا براستکبار دغل تاریخ هجوم برده است ، و دوباره صحنه های بدر و اُحُد و خُندُق و صِفِّین و جَمَل و کُف و فَخ را با آفریدن ۱۵ خرداد و ۱۷ شهریور و فتح خرمشهر در ذهن تاریخ تداعی کرده است ، تقدیم می دارم . روی ادب انقلاب با اینهاست و اینها خود ادب انقلابند .

ادب انقلاب ، ادب امامت است و امت و بیان حماسه های امتی است که در تاریخش روزهای خدا دارد . از ادب انقلاب بسوی کوی حسین (ع) به مشام می رسد و خلق و خوی حسین (ع) در عروق جان می دود .

\*

در این جلد به تصحیح و ترجمه و شرح نامه ابوبکر خوارزمی به شیعیان نیشابور پرداخته شده است . این نامه به گفته مورخین معاصر از اعتبار تاریخی خاصی برخوردار است ۱ . و در واقع باید گفت که خود رنج نامه ای است که خوارزمی به شیعیان رنجیده و اندوه رسیده نیشابور ، می نویسد .

او در این نامه بر آنست تا مشکلات قرن چهارم شیعیان نیشابور را به تاریخ سراسر مبارزه و حرکت و مقاومت شیعه در راه حفظ مکتب و اعتلای کلمه حق و اطاعت از اولوالامر ، مرتبط سازد . او می خواهد آنها را با تاریخی آشنا سازد که جز در صحنه ماندن ، و در میدان حوادث پای کوبیدن ، و بر سر حفظ عقیده برجای ایستادن ، و در رکاب امام حق علیه ائمه کفر و جور و وجوه

۱ . احمد علی در کتاب « ثَوْرَةُ الرَّنَج » جملاتی از این نامه را نقل کرده و بر اهمیت تاریخی آن تصریح کرده است . احمد امین در کتاب « ضحی الاسلام » ج ۳ بخشی از آن را آورده است . سعد محمد حسن در کتاب « المهدیه فی الاسلام » قسمت بیشتر نامه را نقل کرده است . نیز جعفر مرتضی محقق لبنانی در کتاب ارزشمند « حیات الامام الرضا (ع) » بخشی از آن را که مربوط به حکومت عباسیان است نقل کرده است .

گونگون آن شمشیر زدن ، چیزی را نمی‌شناسد . این تاریخ  
مرفراز و عزتمند، گذشته‌اش بُن استوار حال ، وحالش تنه تنومند  
گذشته است ، میوه آینده‌اش هم برگزیده پای می‌فشارد و هم در  
حال چنگ آویخته است .

### روش کار:

آنچه در این نامه محل اعتناست ، اشارات تاریخی و ادبی آن  
است و شامل حوادثی است که به ترتیب پس از پیامبر گرامی (ص)  
رخ داده و در دو عصر بنی اُمَیّه و بنی عباس به اوج خود  
رسیده است . خوارزمی تمامی این حوادث را با قلمی ادیبانه  
و متعهدانه به رشته تحریر کشیده است .

بیان اجمالی هرواقعه در تاریخ دو قرن اول اسلام ، در اشارات  
ادیبانه خوارزمی ، آنهم برای شیعیان قرن چهارم هجری که با  
زبان وقایع از مردم عصر ما آشناتر و به مدارک و اسناد ، آگاه‌تر  
بوده‌اند ، کمی ابهام داشت ، سعی شد تا هر حادثه از شهادت ،  
تبعید ، کشتار ، بردار کشیدن و سوزانیدن را با توسل به اسناد و  
مدارک ، روشن کند و هریک را در بخش تعلیقات ، جداگانه  
توضیح دهد .

عین نامه به لحاظ اعتبار ادبی و تاریخی نقل شد و با توجه به  
نسخه‌های مطبوع موجود ( چاپ قسطنطنیه ، چاپ بیروت ) و  
مراجعه به منابع معتبر تاریخی تصحیح و شرح لغوی شد و اغلاط  
موجود در چاپهای مذکور نیز تصحیح گردید .

آیات کریمه و احادیث شریفه و اشعار متن برای تمیز از عین‌متن ،  
با حروف مشخص جدا شد و پس از آن ترجمه‌ای از نامه آمد .  
اکنون این دفتر با اعتراف به لغزش و نقص در پیش روی فرزندانگان  
و دانشوران متعهد است . همه امید نگارنده آنست که از کمک و  
راهنمایی دریغ نکنند و او را به اشتباهاتش آگاه گردانند .

اَلْکِمَالُ لِلّٰهِ وَحْدَهُ

تهران - ۱۳۶۴/۴

صادق آئینه وند

# ۱ زندگینامهٔ خوارزمی



معاویه به امام حسین (ع) گفت : ای ابو عبدالله ، دانستی که ما شیعیان پدرت را کشتیم ، پس آنها را حنوط کردیم و کفن پوشانیدیم و بر آنان نماز خواندیم و دفنشان کردیم ؟ امام فرمود : به پروردگار کعبه قسم که بر تو پیروز آمدم ، لیکن ما به خدا قسم اگر شیعیان تو را بکشیم ، آنان را نه کفن کنیم و نه حنوط و نه برایشان نماز بخوانیم و نه دفنشان کنیم . تاریخ یعقوبی

## زندگی خوارزمی \*

او ابوبکر محمد بن عباس خوارزمی نویسنده، لغوی، ادیب، رَحَّالَه، فخر خوارزم و صاحب رسائل مشهور است. در خوارزم متولد شد و در آنجا رشد کرد<sup>۱</sup>.

صاحب تاسیس الشیعه خوارزمی را در عداد مشاهیر علمای نحو ذکر کرده و در باره او چنین گفته است: شیخ ادب و علامه عصر خود در علوم عربیت محمد بن عباس ابوبکر خوارزمی است. در نیشابور سُکنی گزید و از ابوعلی اسماعیل بن محمد صَفَّار و دیگر استادان استماع کرد<sup>۲</sup>.

صاحب رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ آورده است: خوارزمی در اوان کودکی از زادگاهش خارج شد و به گردش در شهرها پرداخت و به ملاقات سیف الدوله حَمْدان نائل آمد و مدتی پیش او بماند. نیز به بخارا رفت و مدتی با ابوعلی بَلْقَمی مصاحبت کرد، ولی او را

\* خوارزم (خَوَارَزْم) عنوان ناحیه و ولایتی واقع در قسمت سفلی جیحون (آمودریا)، آسیای مرکزی قدیم که از ایام بسیار قدیم اهمیت فراوانی در تمدن آسیای مرکزی داشته است. ولایت خوارزم در قدیم دو شهر مهم داشته، یکی کاث و دیگری گُزگانج. از بلاد دیگر آن رَمَحْشَر، هزار اسب و خَبُوه بوده است. امروز جزو شوروی است.

مدح نگفت بلکه هجو کرد. پس از آن آهنگ سیستان کرد و والی آندیار ظاهر بن محمد را مدح گفت و پس از چندی او را هجو کرد. به خاطر این کار به زندان افتاد و پس از چندی رهائی یافت. آنگاه عزم خوزستان کرد و مدتی پیش والی خوزستان بماند. سرانجام او را نیز هجو کرد و به سوی نیشابور آمد و از آنجا آهنگ محضر صاحب بن عبّاد کرد. اما آنگونه که از مضمون تواریخ برمی آید، بین او و صاحب هم اختلاف افتاد و برای آخرین بار به نیشابور آمد و به تدریس پرداخت.<sup>۳</sup>

یا قوت گفته است: خوارزمی صاحب اشعار و رسائل معروف از اهل خوارزم است. اصلش از طبرستان بود و به همین جهت ملقب به طَبْرَخَرّی شد. در کودکی از زادگاهش بیرون آمد، بلاد را بگردید و سیف الدوله حمدان را ملاقات کرد و مدتی در خدمت او بزیست.<sup>۴</sup>

### شخصیت علمی و ادبی خوارزمی :

ابن خَلِّکان گفته است : او در لغت و انساب پیشوای عصر خود بود، مدتی در شام در نواحی حلب بزیست. ثَعَالِی در یَتِیمَةُ الدَّهْرِ گوید: او نابغه دهر و دریای ادب و آگاه به نظم و نثر و دانای به ظرافت و فضل بود. بین فصاحت و بلاغت را جمع می کرد، از اخبار و وقایع ایام و دیوانهای شعر عرب سخن می آورده و کتابهای لغت و نحو و شعر را تدریس می کرده است. او از هر موضوع نادری

سخن می گفت و در بیان ، مایه ها و گوهرهای گرانبهای آورد . در تعریف و توصیف ادب گفتارش رسا بود و در نیکو نگری و آوردن عبارتهای نمکین و آهنگ موزون و مهارت در بیان جد و شیرین گفتاری به گاه شوخی ، برهر نیکوگو و خوش محضری ، برتری داشت<sup>۵</sup> .

حکایت شده است که ابوبکر متوجه آزر جان شد و در نظر گرفت که به حضور صاحب برسد به یکی از دربانهای صاحب گفت : به صاحب بگو : یکی از ادباء نزد دراست و اذن دخول می خواهد . موقعی که دربان این موضوع را به صاحب خبر داد ، صاحب گفت : به وی بگو : من بر خودم لازم نموده ام که احدی از ادباء نزد من نیاید مگر اینکه تعداد بیست هزار شعر از اشعار عرب را حفظ کرده باشد . دربان برگشت و موضوع را برای ابوبکر شرح داد . ابوبکر گفت : به وی بگو این مقدار از شعر مردان یا زنان ؟

صاحب گفت : این ابوبکر خوارزمی است . اذن دخول به وی بده ! وقتی ابوبکر داخل شد صاحب او را شناخت و بسیار مسرور گردید<sup>۶</sup> .

سیوطی در طبقات از قول حاکم گفته است : او در حفظ لغت و شعر یگانه عصر خود بود ، تاجائی که قریحه او از بخاطر سپردن محفوظاتش ناتوان می نمود<sup>۷</sup> .

در الوسیط آمده است : وی در هر فن از فنون فرهنگ اسلامی بویژه نویسندگی و شاعری صاحب نظر بود .

اقطار جهان را در نور دید و به شهرهای علم و ادب مسافرت

کرد. در شعر حافظه‌ای قوی داشت و در علم لغت و اشتقاق پرمایه بود. در کتابت بر طریقه ابن عمید می‌رفت و در این شیوه با حفظ جزالت الفاظ، صحت و مختوارا دنبال می‌کرد<sup>۸</sup>.

در ریحانة الادب گوید: در نحو و لغت و شعر و انساب و فنون ادب علامه عصر، یگانه دهر، نابغه روزگار و در هر دیار با کثرت حفظ اشعار در غایت اشتهار و در میان افاضل زمان مُشارٌ بِالْبَنان بود<sup>۹</sup>.

زکی مبارک نویسنده معاصر مصری درباره شخصیت خوارزمی می‌گوید: ابوبکر خوارزمی شخصیتی بزرگ است که در راه پیشبرد ادب عربی بپاخاست و چندین نسل را به خود مشغول داشت. او چهره‌ای است که در سبک نویسندگی ممتاز و در بینش و تفکر برخوردار از خصایصی است که هیچ نویسنده‌ای را با او یارای همسری و همسنگی نیست. در نثر سبکی دارد که بر سایر سبک‌ها - های معاصر خود برتری دارد. او شاعر نیز بود ولی دیوانش از میان رفته و جز اندکی از آن برجای نمانده است. از اینرو دشوار توان از حیات شعری او تصویری بدست داد.

گرچه به آسانی و با قاطعیت می‌توان گفت که ندرخشیدن او در شاعری امری طبیعی و حتمی بوده است، زیرا در عصر او شاعرانی همچون شریف رَضی، مُتَنَبّی، مَعَرّی و ابوفراس بودند که هیچکس به گرد آنان نمی‌رسید<sup>۱۰</sup>.

## وفات او :

در باب تاریخ تولد خوارزمی اطلاع دقیقی در دست نیست ، گذشته از آن بر سر سال وفاتش نیز تاریخ نگاران بزرگ قول نیستند . ابن خَلِّکان وفات او را به سال ۳۹۳ ذکر کرده است ، ولی غالب مورخان و تاریخ ادب نویسان وفات او را به سال ۳۸۳ ذکر کرده اند . شیخ عباس قمی در *تَهْمَةُ الْمُتَنَهِي* در حوادث سال ۳۸۳ آورده است که : در سنه ۳۸۳ فاضل و ادیب و شاعر متبحر لیب محمد بن عباس ، ابوبکر خوارزمی در نیشابور وفات کرد .<sup>۱۱</sup> در *ریحانة الادب* محض احتیاط هر دو تاریخ ۳۹۳ و ۳۸۳ ذکر شده است . در *الوسیط* و *تأسيس الشیعة* سال ۳۸۳ را سال وفات او آورده اند و قول راجح و غالب همین سال را تأیید می کند .

## آثار خوارزمی :

مشهورترین اثری که از خوارزمی برجای مانده رسائل است که حاوی نامه های اوست . دیوان اشعار او همانگونه که ذکر شد بیشتر آن از میان رفته و کمی از آن باقیمانده است . در *ریحانة الادب* در باب آثار او آمده است :

- ۱- دیوان شعر .
- ۲- رسائل که در قاهره و استانبول و بمبئی چاپ شده است .
- ۳- *مُفید الغلوم و مُبید الهموم* که در دمشق و مصر و قاهره چاپ

شده است<sup>۱۲</sup> .

## اندیشه ونگرش خوارزمی از خلال نگارش او :

در زندگی پر حوادث خوارزمی دو حادثه شاید بیش از همه جلب نظر کند :

۱- اتصال او به صاحب بن عبّاد و انقطاع از او .

۲- مناظره با بدیع الزمان همدانی .

می دانیم که بین صاحب بن عباد و مُتَنَبِّی اختلافی بود که بیشتر اختلاف سلیقه بود تا عقیده . اتصال ادیبی چون خوارزمی به محضر ادیبی قدرتمند و در منصب وزارت، یعنی صاحب فرصتی بود برای دامن زدن و طرح این اختلاف از زبان دیگران . گرچه خوارزمی از پیوستن به صاحب چیز دیگری می خواست و کمتر بر آن بود تا خود را در دام اختلافات شخصی و خود محوری های ادبی و شعری - که مع التأسف قرن چهارم هجری سخت بدان مبتلا بود - افکند . این امر بدرستی برای نگارنده روشن نیست ، ولی بر خلاف نظر قاطع و جازم زکی مبارک که در این باره بیان کرده است ، نظری دیگر دارد . در یکی از رساله ها نکوهشی از اخلاق کاسبانه و متلون مُتَنَبِّی به میان می آید و در آن رساله متنبی نه به جهت فنی و ادبی بلکه از جهت رفتار یا بهتر بگوئیم نه علماً بلکه خُلُقاً سرزنش می شود . آیا اختلاف بین صاحب و متنبی خوارزمی را هم بر آن داشت تا برای خوش آیند صاحب به چنین سخنانی روی آورد ؟ .

آیا با جرأت می توان گفت کسی که در تمام شهرها و بلاد و پیش صاحب منصبان و قدرتمندان خطه خوارزم و سیستان و خوزستان

اخلاق ماندگاری و زبان تقرب را نه داشت و نه سعی داشت بکار برد، به یکباره در اینجا با آن همه احتیاط که در او سراغ داریم بی احتیاطی می کند و وارد میدان خصوصیتی می شود که در آخر دود آن به چشم هر از راه رسیده خواهد رفت ؟ ! .

با تأسف باید گفت که ما از اخبار دقیق ابوبکر و تردّد او به شهرها و محال کمتر اخباری در دست داریم ولی همینقدر می دانیم که نکوهش او از اخلاق ناپایدار و روحیه سود جو و طماع متنبی که شاعری را سرمایه این کار کرده بود ، روزی می توانست سؤال و انتقاد را متوجه خودش نیز بکند .

پس اگر به ظاهر قضیه توجه شود، طبیعی است که باید بگوئیم خوارزمی هم با آن همه زیرکی و احتیاط ، خود در دام اختلاف دو رقیب افتاد و بی تعمق حَمَالَةُ الْحَطَبِ نایره فروزنده ای شد که سرانجام باید زبانه ای از آتش آن بردامن قبایش درافتد .

نظر<sup>۱۲</sup> مرحوم زکی مبارک چنین است که انتقاد خوارزمی از متنبی به جهت تقرب صاحب و برای خوشایند اوست که به نظر نگارنده چنین نمی تواند باشد .

به نظر ما عصری که خوارزمی در آن زندگی می کرد، عصری است که ادب حتی در نزد ادیبان و ادب دوستان جنبه تفنّن و صفت تشخص بخود گرفته بود . در دربارها و پیشگاه وزیران و امیران ، شاعران و سجع گویان و نکته پردازان ، ادب را به محفل اشراف آورده و گذشته از آن که خود با آن نان می خوردند، سعی بر آن داشتند تا تعهد را از او باز گیرند و آنرا در بازیهای تفنّن آمیز و مدیحه های اغراق



انگیز بکار برند. خوارزمی ادیبی بود متعهد و شاعری بود دردمند. او دردی داشت و آرمانی. کسی چون او به سهولت می توانست در دربارها و پیشگاه امیران و انیران پای بگذارد و مکانت به چنگ آورد و به مدح و ستایش و تهنیت روزگار بگذراند. او نوعاً شعرا و ادبای عصر خود و تصور پیش از خود را می نکوید و بر آنان عیب می گرفت :

« مَا ظَنُّكَ بِقَوْمٍ إِذْ قُتِلُوا مَخْمُودٌ إِلَّا مَنَّهُمْ وَالْكَذِبُ مَذْمُومٌ  
إِلَّا فِيهِمْ ؛ وَإِذَا ذَمُّوا تَلَبَّسُوا وَإِذَا مَدَّحُوا سَلَبُوا وَإِذَا رَضُوا  
رَفَعُوا لَوْضِيعَ وَإِذَا غَضِبُوا وَصَّغُوا الرَّفِيعَ وَإِذَا افْتَرَوْا عَلَى  
أَنْفُسِهِمْ بِالْكِبَائِرِ لَمْ يَلْزَمَهُمْ حَدٌّ وَلَمْ يُقْتَدَ إِلَيْهِمْ يَدٌ » ۱۴.

« چه گمان داری درباره گروهی که میانه روی پسندیده است مگر از آنان ، دروغ ناپسند است جز درباره ایشان ! موقعی که سرزنش می کنند سخت ناسزا می گویند . هرگاه خشنود شوند ، فرومایه را بالا برند و چون خشمگین گردند ، برجسته را فروکشند . آنگاه که برخود افترای گناههای بزرگ بندند ، حد بر آنان لازم نیاید و دستی به ایشان نرسد » .

اگر نیک به جملات بالا نگریسته شود، از خلال آنها مفهوم می شود که غرض خوارزمی در این فراز شاعرانی است که از سخن و عملشان بوی تعهد نمی آید و آنچه که در میان خلق خدا مذموم است در میان اینان شایع و رایج است .

گفتنها و نگفتنهاشان نه از سر واقعیت که از روی هوی و هوس است ، هر که را خواهند بالا کشند و هر که را طبع اینان

نپسندد فرو کشند، اگر چه بناحق! آیا بهتر از این سخنان کوتاه و رسا می توان بی تعهدی قومی را تفسیر و تعبیر و بلکه تصویر کرد؟ خوارزمی در این گفتار اشاره به آیه کریمه درباره شعراء دارد :

«الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ أَلَمَ تَرَأَوْهُمْ فِي كُلِّ إِثَمٍ يَحْمِلُونَ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ » ۱۵.

« شاعران را گمراهان پیروی می کنند ، آیا نمی نگری که آنان خود در هروادی ، سرگشته و حیران اند و به آنچه می گویند عمل نمی کنند » .

او اگر مطلق شاعر پیشگان عصر خود را نکوهش می کردو یا برمتنبی عیب می گرفت نه به ملاحظه غرضی بود و نه از جانب کسی به اینکار وادار شده بود . گفتیم که او دردی داشت و رنجی . بعداً رنجهایش را در رنجامه ای به شیعیان نیشابور نوشت و در آن نامه ارزشمند و بس والا که شرح رنجهای دردها و ستم هائی است که بر بهترین و متعالی ترین انسانهای زمین رفته است ، از رنج درون بکاهد و عقده دل را فرو ریخت .

هرپژوهشگر منصف که در این نامه غور کند و زوایای آنرا نیک از نظر بگذراند ، درمی یابد که این همه عشق و محبت اگر نسبت به آنگونه انسانها که جملگی در آن نامه بدانها اشاره شده است ، در کسی باشد کی می تواند در همیشه گشاده باری را رها کند و به درباری بخزد .

او برمتنبی عیب می گرفت که : « وفای ارزشمند را بابهای

ناچیز از آزمندی عوض کرده و پرده‌ای از طمع و امید، بین او و عهد و وفا را جدا کرده است .

برخویشتنِ خویش در بر گزیدن متاع تنگ می گیرد ولی نفس خود را ارزان در اختیار حُطام ناچیز دنیوی می نهد . خلعتی از شعر خود را که به گوهری می‌ارزد به پشکلی می‌فروشد . بهترین اشعار خود را نثار پیشگاه کسی می‌کند که چیز گرانیقیمی نزدیک او یافت نمی‌شود و ارزش آنرا هم نمی‌شناسد . اگر طمع را در سوراخ موش بیابد درون آن شود و اگر درهم از ماتحت سگ بدو رسد آنرا نمی‌شوید . بناچار ، مردم اگر شعرش را نیکو دارند فعلش رازش شمارند و همانگونه که از شعرش به شکفت آیند از حيله و فکرش نیز تعجب کنند . بر نعمتی سپاس گوید و پس از چندی شکوه سردهد . کسی را مدح کند و سپس هجو . بر امری گواهی دهد و پس از آن به نقض شهادتش پردازد . چیزی را می‌بخشد و مدتی بعد بخشش خود را پس می‌گیرد . چه بسیار انسانها را که مدح گفت و بعد ذم کرد ، چه آبروها را که بپوشاند و سپس هتک حرمت کرد . چه بسیار ظرفها که در آن غذا خورد و سرانجام تُف در آن انداخت ،<sup>۱۶</sup>

خوارزمی نه تنها بر مادی‌چین و ستایشگران از شعراء و ادباء می‌تازد بلکه بر ممدوحین نیز تاخت می‌آورد . اونه مدح را دوست دارد و نه مَدِّاح را و نه ممدوح را . او چنین عقیده دارد که شعر و سخن تنها بهتر است که در خدمت آرمانهای والای انسانی و دینی باشد . ادب باید توصیفی دقیق از اجتماع و آنچه در آن می‌گذرد بدست دهد ، تا مباد ستمکاران با چیره دستی و گاهی بهمدستی

مداحان، ستم‌ها و پلشتی‌ها را بر عامه مردم تحمیل کنند. وظیفه هر شاعر و نویسنده متعهد در اینست که بگاہ مشاهده چنین وضعی از قدرتمندان کنار آید و از صله و جوائز چشم پوشد و در صف خلق خدا به مدد حق پرستان و راهبران راستین حق بشتابد. توصیفی که از ستم‌کاریهای حاکمان و زورگویان در قطعه زیر می‌آید، بیانگر همان رسالتی است که خوارزمی ادیبان و شاعران را به سوی آن فرا می‌خواند:

«فلان به عنوان حاکم به سوی ما آمد. . . پیوسته درهای ستم‌را یکی پس از دیگری بر مامی گشاید و دوستان مردم را بخاطر درهم و دینار می‌دوشد. در شهرهای ما بگونه‌ای رفتار می‌کند که سَنَوْر باموش، و بگاہ عمل کفار با مسلمین چنین نکنند.

تا آنکه توانمندان ناتوان شدند و فقرا عیان آمدند. دهقان زمین خود را رها کرد و صاحب غله، غلات خود را (از ترس مالیات گزاف) انکار کرد. کاربدانجا کشید که کشتزار به خشکی گرایید و شیر در پستان بخشکید، حَرَث و نسل را به تباهی کشاند\* و شهرها را ویران کرد، بلکه انسانها را نیز خراب کرد. کاربدانجا کشید که اهل دنیا میل به آخرت دارند و توانمندان به فقر علاقمند شده‌اند. او را ملخ لقب دادند و با کنیه ابوفساد یاد کردند. دِرْهَم در روزگار او کمتر از راستی در سخن اوست و امنیت در عصر او

\* اشاره به آیه کریمه ۲۰۵ از سوره بقره است: «وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يَجِدُ الْفَاسَادَ» چون از پیش تو دور شود بکوشد تا در زمین فساد کند و حاصل خلق و نسل را به تباهی کشد و فنا کند و خداوند فساد را دوست ندارد.

نایاب‌تر از پایداری در کردارش می‌باشد. کاش او در قبال وحشت مردم رفاهی می‌داد و یاد قبال فقر عمومی امنیتی به مردم ارزانی می‌داشت، لکن مردم را از هر دو مفلس و محروم کرده است. سوگند بخدا که گر گشت افتاده در گوسفندان باقیاس با او از مصلحین، و موریانه در افتاده در لباس خزد در تابستان از نیکوکاران، و حجاج بن یوسف ثقفی در میان مردم عراق از دادگران است، و یزدگرد بزهکار در میان ایرانیان از پیامبران و صدیقین، و فرعون در بنی اسرائیل از فرشتگان مقرب است»<sup>۱۷</sup>.

در نامه‌ای که خوارزمی به شیعیان نیشابور می‌نویسد - و ما به یاری خداوند آنرا ترجمه و شرح تاریخی خواهیم کرد -، برگهائی از مبارزات درخشان آل علی (ع) پیش روی گشوده می‌شود و نیز طوماری از فجایع ننگین بنی امیه و بنی عباس فرا روی پژوهشگران دردمند قرار می‌گیرد. این نامه به عقیده احمد عُلَیّی مورخ عرب سندی معتبر است: «خوارزمی نامه گرانبھائی دارد که ده صفحه است. وی این نامه را برای شیعیان نیشابور نوشته و در آن شرح شکنجه و آزار خونین آنها را از وفات پیامبر تا روزگار خود شرح داده است. این نامه سندی معتبر و قطعه‌ای ادبی است»<sup>۱۸</sup>.

زکی مبارک در باره این نامه تاریخی ارزشمند چنین اظهار می‌کند: «به حق باید بگوئیم نامه بلندی که (خوارزمی) به شیعیان نیشابور نوشته است برای آنکه آنرا مطالعه می‌کند، گوئی آذر خُشی است که بر سر فرمانروایان ستمکار فرو می‌ریزد. خوارزمی در این نامه چون بازی قوی منقار و اژدهائی دمان، حمله‌ور است»<sup>۱۹</sup>.

حال متن نامه ، بادقت در زوایای تاریخی و اشارات ادبی  
آن ، ترجمه و شرح می شود .

### منابع

- ۱- الوسيط في الادب العربي وتاريخه ، احمد الاسكندري مصطفى عناني ( مصر ، دارالمعارف ، ۱۹۱۶ ) ص ، ۲۱۳ .
- ۲- تأسيس الشيعة لعلوم الاسلام ، سيد حسن صدر ( تهران ، اعلمي ، بدون تاريخ ) ص ۸۷ .
- ۳- روضات الجنات في احوال العلماء والسادات ، سيد محمد باقر خوانساري ( تهران ، ۱۳۰۷ ) ج ۱ ، ص ۱۰۵ .
- ۴- تأسيس الشيعة ، ص ۸۷ .
- ۵- همان مدرک ، همان صفحه .
- ۶- مشاهير دانشمندان اسلام ( ترجمه الكني والالقب ) شيخ عباس قمي ، ترجمه محمد جواد نجفی ( تهران ، اسلاميه ، ۱۳۵۰ ) ج ۱ ، ص ۳۶ .
- ۷- تأسيس الشيعة ، ص ۸۷ .
- ۸- الوسيط ، ص ۲۱۳-۲۱۴ .
- ۹- ريحانة الادب في تراجم المعروفين بالكنية او اللقب ، محمد علي- مدرس ( تهران ، خيام ، بدون تاريخ ) ج ۲ ، ص ۱۸۳-۱۸۴ .
- ۱۰- النثر الفني في القرن الرابع ، زكي مبارك ( بيروت ، دارالجيل ، ۱۹۷۵ ) ج ۲ ، ص ۳۱۶ .
- ۱۱- تمة المنتهى ، شيخ عباس قمي ( قم ، داروى ، ۱۳۹۷ ) ص ۴۲۷ .
- ۱۲- ريحانة الادب ج ۲ ، ص ۱۸۵ .
- ۱۳- النثر الفني ، ج ۲ ، ص ۳۱۹ .
- ۱۴- ريحانة الادب ، ج ۲ ، ص ۱۸۴ .
- ۱۵- قرآن كريم ، شعراء ، آيات ۲۴-۲۶ .
- ۱۶- رسائل الخوارزمي ، ابوبكر خوارزمي ( قاهره ، ۱۲۷۹ ) ص ۶ .
- ۱۷- همان مدرک ، ص ۱۰۷-۱۰۸ .
- ۱۸- قيام زنگيان ، احمد علي ، ترجمه كسريم زماني ( تهران ، رسا ، ۱۳۵۹ ) ص ۴۰ .
- ۱۹- النثر الفني ، ص ۳۳۶ .



۲

متن نامه خوارزمی



پیروزی را شمشیر نمی آورد ، پیروزی  
را خون می آورد . امام خمینی

## « وكتب الى جماعة الشيعة بنيسابور لما قصدهم محمد بن ابراهيم واليها »

سمعت ارشد الله سعيكم \* وجمع على التقوى اهركم \* ماتكلم به  
السلطان الذى لايتحامل الا على العدل \* ولايميل الا على جانب الفضل  
ولايبالى بان يمزق دينه اذا رفا ١ دنياه \* ولايفكر فى ان لا يقدم رضا الله  
اذا وجد رضاه وانتم ونحن اصلحنا الله واياكم عصابة ٢ لم يرض الله لنا  
الدنيا فذخرنا للدار الاخرى و رغب ٣ بنا عن ثواب العاجل ٤ \* فاعد لنا  
ثواب الاجل ٥ \* وقسمنا قسمين، قسماً مات شهيداً \* وقسماً عاش شريداً ٦ \*  
فالحق يحسد الميت على ما صار اليه \* ولايرغب بنفسه عما جرى اليه \*  
قال امير المؤمنين و يعسوب ٧ الدين عليه السلام : « المحسن الى  
شيئتنا اسرع من الماء الى الحدود ٨ » وهذه مقالة اسست على المحن \*

١. زَفَوْتُ الثَوْبَ رَفَوًا و رفيته رفياً من باب رمى : أى أصلحته .
٢. أَلْعَصَابَةُ : جماعة من الناس والخييل والطير ، ج عصائب .
٣. رَغِبَ به عن غيره : فضله على غيره .
٤. أَلْعَاجِلُ : من عجل يعجل عجيلاً و عجلة ، المسرع ، ضد الاجل .
٥. أَلْأَجَلُ : من اجل يأجل ، أجلاً ، خلاف العاجل .
٦. أَلشَّرِيدُ : من شرد ، يشرد ، شرداً وشروداً و شراداً ، الطريد .
٧. أَلْيَعْسُوبُ : ج يعاسيب ، امير النحل و ذكرها ، الرئيس الكبير . يقال :  
« هو يعسوب قومه » أى رئيسهم و كبيرهم .
٨. أَلْحُدُورُ : المكان الذى ينحدر منه .

و ولد اهلها في طالع الهزاهز<sup>١</sup> والفتن \* فحياة اهلها نغض<sup>٢</sup> \* و قلوبهم  
 حشوها غصص \* والايام عليهم متحاملة<sup>٣</sup> \* والدنيا عنهم مائلة \* فاذا  
 كنا شيعة الامتنا في الفرائض والسنن \* ومتبعي آثارهم في كل قبيح وحسن ،  
 فينبغي ان نتبع آثارهم في المحن \* غصبت سيدتنا فاطمة صلوات الله  
 عليها وعلى آلها ميراث ايها صلوات الله عليه وعلى آله يوم السقيفة و  
 آخر امير المؤمنين عن الخلافة وسم الحسن رضى الله عنه سرا \* وقتل  
 اخوه كرم الله وجهه جهراً \* وصلب<sup>٤</sup> زيد بن علي بالكناسة وقطع رأس  
 زيد بن علي في المعركة وقتل ابنه محمد و ابراهيم على يد عيسى بن  
 موسى العباسي ومات موسى بن جعفر في حبس وسم على بن موسى (ع)  
 بيد المأمون وهرم ادريس بفتح حتى وقع الى الاندلس فريداً \* ومات  
 عيسى بن زيد طريداً شريداً \* وقتل يحيى بن عبد الله بعد الامان  
 والايمان \* وبعد تأكيد اليهود والضمان \* هذا غير ما فعل يعقوب بن  
 الليث بعلوية طبرستان \* وغير قتل محمد بن زيد والحسن بن القاسم  
 الداعي على أيدي آل ساسان \* وغير ما صنعه أبو الساج (كذا) في علوية  
 المدينة حملهم بلا غطاء ولا وطاء<sup>٥</sup> من الحجاز الى سامرا وهذا بعد  
 قتل قتيبة بن مسلم الباهلي لابن عمر بن علي حين اخذه بأبويه وقدستر  
 نفسه \* و وارى شخصه \* يصانع<sup>٦</sup> عن حياته \* ويدافع عن وفاته \* ولا كما  
 فعله الحسين بن اسماعيل المصعبي ييحيى بن عمر الزيدى خاصة \* وما  
 فعله مزاحم بن خاقان بعلوية الكوفة كافة \* وبحسبكم أنه ليست في بيضة

١. أَلْهَزَاهُزُ : الفتن التي تهز الناس . يقال : «فلان شهد الهزاهز» وهي الحروب والشدائد .

٢. أَلْغَضُ : جمع نغصة ، ما يمتنع من تميم المراد .

٣. تَحَامَلَ عَلَى فُلَانٍ . جار ولم يعدل وكلفه ما لا يطيق .

٤. ضَلَبَ : صار مصلوباً .

٥. أَلْوُطَاءُ : ما انخفض وسهل من الارض ، خلاف الغطاء .

٦. صَانَعَهُ : داهنه ، داراه .

الاسلام بلدة الا و فيها لقتيل طالبي ترة ١ تشارك في قتلهم الاموى  
والعباسى \* واطبق ٢ عليهم العدنانى والقحطانى :  
فَلَيْسَ حَتَّى مِنَ الْأَحْبَاءِ نَعْرِفُهُ مِنْ ذِي يَمَانٍ وَلَا بُكْرٍ وَلَا مُصَرِّ  
إِلَّا وَهُمْ شُرَكَاءُ فِي دِمَائِهِمْ كَمَا تَشَارَكَ أَيْسَارُ عَلَى جَزْرِ ٢  
فادتهم الحمية ٤ الى المنية ٥ \* وكرهوا عيش الذلة فماتوا موت  
العزة \* و وثقوا بمالهم فى الدار الباقية \* فسحت ٦ نفوسهم عن هذه  
الفانية \* ثم لم يشربوا كاساً من الموت الا شربها شيعتهم وأولياؤهم \*  
ولا قاسوا ٧ لونا من الشدائد الا قاساه انصارهم و اتباعهم \* داس ٨  
عثمان بن عفان بطن عمار بن ياسر بالمدينة ونفى اباذر الغفارى الى الربرة  
واشخص ٩ عامر بن عبد قيس التميمى وغرب ١٠ الاشر النخعى \* وعدى  
بن حاتم الطائى \* وسير عمر بن زرارة الى الشام و نفى كميل بن زياد  
الى العراق وجفا كعب واقصاه \* و عادى محمد بن حديفة وناواه ١١ \*  
و عمل فى دم محمد بن سالم ما عمل \* وفعل مع كعب ذى الخطبة (?)  
مافعل \* و اتبعه فى سيرته بنو امية يقتلون من حاربهم \* و يغدرون بمن

١. تَرَّةٌ : وتر ، يتر وتره فلاناً ، أصابه بظلم او مكروه .
٢. أَطْبَقَ : أطبق على الامر ، أجمع عليه .
٣. بَيْتَانِ مِنْ دَعْبِلَ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَاعِي .
٤. الْحِمِيَّةُ : الانفة والاباء ، المروءة .
٥. أَلْمَنِيَّةُ : ج منايا ، الموت ، لانه قدر علينا .
٦. فَسَحَ : باعد خطوه ، فسحت له فى المجلس فسحاً من باب نفع ، فرجت له عن مكان يسعه .
٧. قَسَا ، يَقْسُوا ، قَسَوُا ، و قسوة و قساوة وقساءة : صلب وغلظ .
٨. دَاسَ : داس ، يدوس دوساً و دياساً و دياسة الشيء ، وطئه برجله .
٩. أَشْخَصَ : من شخص يشخص شخصاً عن قومه أو من بلد الى بلد ، ذهب ، اشخص الرجل ، هان وقت ذهابه .
١٠. غَرَّبَ : غربه ، أبعد و نجاه .
١١. نَاوَاهُ : عاداه .

سالمهم \* لا يحفلون ١ المهاجرى \* ولا يصونون الانصارى \* ولا يخافون الله  
ولا يحتشمون الناس ، قد اتخذوا عباد الله خولا ٢ \* و مال الله دولا ٣ \*  
يهدمون الكعبة \* و يستبدون الصحابة \* و يعطلون الصلاة الموقوتة و  
يختمون ٤ اعناق الاحرار \* و يسرون فى حرم المسلمين سيرتهم فى  
حرم الكفار \* و اذا فسق الاموى فلم يات بالضلالة \* عن كلاله ٥ قتل  
معاوية حجر بن عدى الكندى \* و عمر و بن الحمق الخزاعى بعد الايمان  
المؤكد و الموائيق المغلظة ٦ و قتل زياد بن سمية الالوف من شيعة  
الكوفة و شيعة البصرة صبرا \* و اوسعهم حبسا و اسرا \* حتى قبض الله  
معاوية على اسوأ اعماله \* و ختم عمره بشر احواله \* فاتبعه ابنه يجهز ٧  
على جرحاه و يقتل ابناء قتلاه \* الى ان قتل هانىء بن عروة المرادى  
و مسلم بن عقيل الهاشمى اولا و عقب بالحر بن يزيد الريحى \* و بابى  
موسى عمر و بن قرظة الانصارى و حبيب بن مظهر الاسدى \* و سعيد بن  
عبد الله الحنفى \* و نافع بن هلال الجملى \* و حنظلة بن اسعد الشامى \*  
و عابس بن ابى شبيب الشاكرى \* فى نيف و سبعين من جماعة شيعة  
وامر بالحسين عليه السلام يوم كربلا ثانيا ، ثم سلط عليهم الدعى ٨ عبيد الله

١. يَحْفَلُونَ : حفل يحفل حفلا وحفولا و حفلا ، بالى و اهتم .
٢. اَلْخَوْلُ : ج خَوْلَى ، العبيد والاماء .
٣. دَوْلًا : يقال صار الفىء دولة بينهم يتداولونه يكون مرة لهذا و مرة  
لهذا والجمع ، دُولَات و دُول (يشير الى الحديث النبوى : اذا بلغ  
بنو العاص اربعين رجلا اتخذوا مال الله دولا و عباد الله خولا) .
٤. يَحْتَمُونَ : ختم يختم ختماً و ختاماً الشيء و عليه ، وضع عليه الخاتم .
٥. اَلْكِلَالَةُ : الاعياء .
٦. اَلْمَغْلَظَةُ : غلظت عليه فى اليمين تغليظاً اى شددت عليه و أكدت .  
(يشير الى كتاب الامام حسين بن على (ع) الى معاوية بعد قتل حجر بن  
عدى ، الذى جاء فيه هذه الكلمات.)
٧. يَجْهَرُ : جهزت على الجريح من باب نفع و أجهزت اجهازاً ، اذا اتممت  
عليه وأسرعت قتله .
٨. اَلدَّعَى : ج ادعاء ، المتهم فى نسبه ، الذى يدعى غير ابيه أو غير قومه .

بن زیاد یصلبهم علی جذوع النخل \* و یقتلهم السوان القتل \* حتی  
اجتث ۲ الله دایره ثقیل الظهر بدمانهم التي سفك عظیم التبعة بحریمهم  
الذی انتهك \* فانتبهت لنصرة اهل البيت طائفة اراد الله یخرجهم من  
عهدة ما صنعوا و يغسل عنهم و ضر ۳ ما اجترحوا ، فصمدوا ۴ صمد الفنة  
الباغية ۵ \* وطلبوا بدم الشهيد الداعي ابن الزانية \* لا یزیدهم قلة عددهم \*  
و انقطاع مسددهم \* و كثرة سواد اهل الكوفة بازائهم الا اقدماً علی  
القتل و القتال و سخاء بالنفوس و الاموال \* حتی قتل سلمان بن  
صرد الخزاعي و المسیب بن نجية الفزاری و عبدالله بن وال التمیمی فی  
رجال من خيار المؤمنین \* و علیة التابعین \* و مصاییح الانام \* و  
فرسان الاسلام \* ثم تسلط ابن الزبير علی الحجاز و العراق فقتل المختار  
بعد أن شفى الاوتار ۶ \* و ادرك الثار \* و افنى الاشرار \* و طلب بدم  
المظلوم الغریب فقتل قاتله \* و نفى خاذله \* و اتبعوه ابا عمر بن کيسان  
و احمر بن شمیط و رفاعة بن یزید و السائب بن مالک و عبدالله بن کامل  
و تلقطوا ۷ بقایا الشیعة یمثلون بهم کل مثله \* و یقتلونهم شر قتلة \* حتی  
طهر الله من عبدالله بن الزبير البلاد \* و اراح من اخیه مصعب العباد \*  
فقتلها عبد الملك بن مروان کذلك تولى بعض الظالمین بعضاً بما كانوا  
یکسبون بعدما حبس ابن زبیر محمد بن الحنفية و اراد احراقه \* و نفى  
عبدالله بن العباس و اکثر ارهاقه ۸ \* فلما خلت البلاد لال مروان سلطوا

۱. الْجُدُوعُ : جمع جذع ، ساق النخلة .
۲. اجْتَثَ : قلع من أصله .
۳. الْوَضَرُ : ج أوضار ، وسخ الدسم .
۴. صَمَدٌ : قصد .
۵. أَبَاغِيَّةٌ : الفرقة التي عدلت عن القصد . الباغي هو من خرج علی الامام  
العادل بتأويل باطل و حاربه .
۶. الْأَوْتَارُ : جمع وتر ، الانتقام او الظلم فيه .
۷. تلقطوا : جمعوا ، تلقط الشئ ، جمعه من ههنا و من ههنا .
۸. الْإِرْهَاقُ : رهنق ، یرهنق ، رهنقاً ، ظلم و فعل القبايح ، ارهنقه ، حملة  
علی مالا یطیق .

الحجاج على الحجازيين \* ثم على عراقيين \* فتلعب بالهاشميين و  
 و اخاف الفاطميين \* و قتل شيعة على و محا آثار بيت النبي و جرى منه  
 ماجرى على كميل بن زياد النخعي \* و اتصل البلاء مدة ملك مروانية  
 الى الايام العباسية حتى اذا اراد الله ان يختتم مدتهم بأكثر آثامهم \* و يجعل  
 اعظم ذنوبهم فى آخر ايامهم \* بعث على بقية الحق المهمل \* والدين  
 المعطل \* زيد بن على فخذله منافقوا اهل العراق و قتله احزاب اهل  
 الشام و قتل معه من شيعته نصر بن خزيمة الاسدى \* و معاوية بن اسحق  
 الانصارى و جماعة من شايعه و تابعه و حتى من زوجه و ادناه و حتى  
 من كلمه و ماشاه فلما انتهكوا ذلك الحريم \* و اقترفوا ذلك الاثم  
 العظيم \* غضب الله عليهم \* وانتزع الملك منهم \* فبعث عليهم أبامجرم \*  
 لا أباً مسلم \* فنظر لانظر الله اليه الى صلابة العلوية و الى لين العباسية  
 فترك تقاه \* و اتبع هواه \* و باع آخرته بدنياه \* و افتتح عمله بقتل  
 عبدالله بن معاوية بن عبدالله بن جعفر بن ابيطالب و سلط طواغيت  
 خراسان \* و خوارج سجستان \* و أكراد اصفهان على آل أبى طالب  
 يقتلهم تحت كل حجر و مدر<sup>٤</sup> و يطلبهم فى كل سهل و جبل حتى سلط  
 عليه \* احب الناس اليه \* فقتله كما قتل الناس فى طاعته \* و اخذه بما  
 اخذ الناس فى بيعته \* ولم ينفعه ان اسخط الله برضاه \* وان ركب مالا  
 يهواه \* و خلت من الدوانيقي الدنيا فخبط<sup>٦</sup> فيها عسفاً<sup>٧</sup> \* و تقضى فيها  
 جوراً و حيفاً \* الى ان مات وقد ملأت سجونته بأهل بيت الرسالة و معدن

١. اِنْتَهَكُوا : انتهك فلاناً ، نقض عرضه و ذهب بحرمته .
٢. اِقْتَرَفُوا : اقترف الذنب ، فعله .
٣. طَوَاغِيتٌ : جمع طاغوت ، كل معتد ، كل رأس ضلال .
٤. اَلْعَمْدُ : التراب المتليد ، الطين العلك الذى لا يخالطه رمل .
٥. اَلْسَهْلُ : ج سهول و سهولة ، الارض الممتدة المستقيم سطحها .
٦. كَبِطَ : خبط الشيء ، وطئه شديداً ، خبط الليل ، سارفيه على غير هدى  
 و هو مأخوذ من خبط البعير برجله .
٧. عَسَفَ : عسف الطريق و عن الطريق ، عدل عنه و خبطه على غير هداية .

الطيب والطهارة قد تتبع غالبهم و تلقط حاضرهم \* حتى قتل عبدالله بن عبدالله الحسنی بالسند على يد عمر بن هشام بن عمر التغلبي، فما ظنك بمن قرب متناوله عليه \* ولان مسه على يديه \* وهذا قليل في جنب ما قتله هرون منهم \* وفعله موسى قبله بهم \* فقد عرفتم ما توجه على الحسين بن علي بفخ من موسى وما اتفق على علي بن الاطس الحسيني من هارون وما جرى على احمد بن علي الزيدي وعلى القاسم بن علي الحسنی من حبسه و علي غسان بن حاضر الخزاعي حين اخذ من قبله ، والجملة ان هرون مات وقد حصد شجرة النبوة واقتلع غرس الامامة وانتم اصلحكم الله اعظم نصيباً في الدين من الاعمش فقد شتموه \* ومن شريك فقد عزلوه \* ومن هشام بن الحكم فقد اخافوه \* و من علي بن يقطين فقد اتهموه \* فاما في الصدر الاول فقد قتل زيد بن صوحان العبدی \* و عوقب عثمان بن حنيف الانصاري \* وخفي جارية بن قدامة السعدی \* وجندب بن زهير الازدی \* وشريح بن هانيء المرادی \* ومالك بن كعب الارحبي \* ومقل بن قيس الرياحی \* والحارث الاعور الهمدانی \* و ابوالطفيل الكناني \* وما فيهم الا من خر على وجهه قتيلاً \* او عاش في بيته ذليلاً \* يسمع شتمه الوصى فلا ينكر \* ويرى قتلة الاوصياء واولادهم فلا يغير \* ولا يخفي عليكم حرج عامتهم وحيرتهم كجابر الجعفی \* وكرشيد الهجرى وكزردة بن اعين وكفلان وابي فلان، ليس الا انهم رحمهم الله كانوا يتولون اولياء الله \* و يتبرؤن من اعداء الله \* وكفى به جرماً عظيماً عندهم \* و عيباً كبيراً بينهم \* وقل في بني العباس فانك ستجد بحمد الله تعالى مقالا \* وجل في عجايبهم فانك ترى ما شئت مجالا \* يجبي فيؤهم ٢ فيفرق على الديلمي والتركي و يحمل الى المغربي والفرغانی \* ويموت امام من ائمة الهدى وسيد من سادات بيت المصطفى، فلا تتبع جنازته \* ولا تجصص ٣ مقبرته \* ويموت ضراط ٤ لهم او لاعب \*

١. حَرَّ : سقط من علو الى اسفل .

٢. أَلْفَىءٌ : الخراج ، الغنيمة ، ج أفياء و فيوء .

٣. جَمَصَّصَ البناء : طلاه بالحصص . ٤. أَلَصَّرَط : الذي يخرج الريح من دبره .



او مسخرة اوضارب \* فتحضر جنازته العدول<sup>١</sup> والقضاة \* ويعمر مسجد  
التعزية عنه القواد<sup>٢</sup> والولاة \* ويسلم فيهم من يعرفونه دهرى اوسوسفائياً  
ولا يتعرضون لمن يدرس كتاباً فلسفياً ومانوياً ويقتلون من عرفوه شيعياً \*  
ويسفكون دم من سمى ابنه علياً \* ولولم يقتل من شيعة اهل البيت غير  
المعلّى بن خنيس قتيل داود بن علي ولو لم يحبس فيهم غير ابي تراب  
المروزي لكان ذلك جرحاً لا يبرأ<sup>٣</sup> \* ونائرة<sup>٤</sup> لاتطفأ \* وصدعاً<sup>٥</sup> لا يلتئم \*  
وجرحاً لا يلتحم<sup>٦</sup> \* وكفاهم ان شعراء قریش قالوا فى الجاهلية اشعاراً  
يهجون بها امير المؤمنين عليه السلام ويعارضون فيها اشعار المسلمين  
فحملت اشعارهم \* و دونت اخبارهم \* و رواها الرواة مثل الواقدي  
و وهب بن منبه التميمي ومثل الكلبي والشرقي بن القظامي والهيثم بن  
عدى و داب بن الكنانى ، وان بعض شعراء الشيعة يتكلم فى ذكر مناقب  
الوصى ، بل فى ذكر معجزات النبى صلى الله عليه وآله وسلم ، فيقطع لسانه \*  
ويمزق<sup>٧</sup> ديوانه \* كما فعل بعبد الله بن عمار البرقى \* وكما اريد بالكميت  
بن زبد الاسدى \* وكما نبش قبر منصور بن الزبرقان النسمري \*  
وكما دمره على دعبل بن على الخزاعى \* مع رفقتهم من مروان بن ابي  
حفصة اليمامى \* ومن على بن الجهم الشامى ، ليس الا لقلو هما فى  
النصب \* و استيجاهاهما مقت<sup>٨</sup> الرب \* حتى ان هرون بن الخيزران \* و  
جعفر المتوكل على الشيطان لا على الرحمن \* كانا لا يعطيان مالا ولا

١. اَلْعُدُولُ : جمع عادل .
٢. اَلْقَوَادُ : جمع قائد ، من يقود فوجاً من الجنود او قطعة منهم او كتيبة .
٣. بَرَأَ مِنَ الْعَيْبِ : تخلص و سلم منه .
٤. اَلنَّائِرَةُ : العداوة والشحناء . يقال : أطفأ نائرة الحرب : شرها و هيجها .
٥. اَلصَّدْعُ : ج صدوع ، الشق فى شىء صلب .
٦. اِلْتَحَمَ الشَّيْءُ : التصق و تلاءم .
٧. مَرَّقَ الثَّوْبَ : شقه .
٨. دَمَرَ : هلك .
٩. مَمَتَّ : من باب قتل ، مقت فلاناً ، أبغضه أشد البغض . المقت هنا بمعنى البغض .

یذلان نوالا \* الا لمن شتم آل ابی طالب \* و نصر مذهب النواصب \*  
 مثل عبد الله بن مصعب الزبیری \* و وهب بن وهب البختری \* و من  
 الشعراء مثل مروان بن ابی حفصة الاموی \* و من الادباء مثل عبد الملك  
 بن قریب الاصمعی فأما فی ایام جعفر فمثل بکار بن عبد الله الزبیری \*  
 و ابی السمط بن ابی الجون الاموی \* و ابن ابی الشوارب العبشمی \*  
 ونحن ارشدکم الله قد تمسکنا بالعروة الوثقی و آثرنا الدین علی الدنیا  
 و لیس یزیدنا بصیرة زیادة من زاد فینا \* و لن یحل لنا عقیده نقصان من  
 من نقص منا \* فان الاسلام بدا غریباً و سيعود کما بدا کلمة من الله \*  
 و وصية من رسول الله \* یورثها من یشاء من عباده و العاقبة  
 للمتقین و مع الیوم غد \* و بعد السبت احد \* قال عمار بن یاسر رضی  
 الله عنه یوم صفین : « لَوْ ضَرَبُونَا حَتَّى تَبْلُغَ سَعَفَاتُ ٢ هَجَرٍ لَعَلِمْنَا اَنَا عَلَی  
 الْحَقِّ وَ اَنْهُمْ عَلَی الْبَاطِلِ » و لقد هزم رسول الله صلوات علیه ثم هزم \*  
 و لقد تأخر امر الاسلام ثم تقدم \* « اَلَمْ ، اَحْسِبِ النَّاسَ اَنْ یُتْرَکُوا اَنْ  
 یَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا یُفْتَنُونَ » ٢ و لولا محنة المؤمنین و قلتهم \* و دولة  
 الکافرین و کثرتهم \* لما امتلات جهنم حتی تقول هل من مزید، و لما قال  
 الله تعالی : « وَلَکِنْ أَكْثَرَهُمْ لَا یَعْلَمُونَ » ٤ و لما تبین الجزوع من الصبور \*  
 و لاعرف الشکور من الکفور \* و لما استحق المطیع الاجر \* و لاحتقبه  
 العاصی الوزر \* ٦ فان اصابنا نکبة فذلک ما قد تعودناه ٧ \* و ان رجعت  
 لنا دولة فذلک ما قد انتظرناه \* و عندنا بحمد الله تعالی لكل حالة آله \*

١. اَلنَّوَالُ : العطاء ، النصیب .

٢. سَعَفَاتُ هَجَرٍ : السعف جریدنخل أو ورقه ، و الهجر اسم موضع فی  
 جزیرة العرب .

٣. سورة العنکبوت ، ٢ .

٤. سورة الدخان ، ٣٩ و سورة الطور ، ٤٧ .

٥. اِخْتَقَبَ الْاِثْمُ : جمعه کانه احتمله من خلفه .

٦. اَلْوِزْرُ : ج أوزار ، الاثم .

٧. تَعَوَّدَ الشَّيْءَ : جعله عادة لنفسه .

ولكل مقامة مقالة \* فعند المحن الصبر \* وعند النعم الشكر \* ولقد شتم  
 أمير المؤمنين عليه السلام على المنابر ألف شهر \* فما شككنا في وصيته \*  
 وكذب محمد صلى الله عليه وآله وسلم بضع عشرة سنة فما اتهمناه في نبوته \*  
 وعاش ابليس مدة تزيد على المدة ، فلم نرتب في لعنته \* وابتلينا  
 بفترة الحق ونحن مستيقنون بدولته \* ودفعنا الى قتل الامام بعد الامام  
 والرضا بعد الرضا ولامرية<sup>١</sup> عندنا في صحة امامته \* وكان وعد الله  
 مفعولا \* وكان امر الله قدرا مقدورا \* « كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ » \* ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ  
 تَعْلَمُونَ<sup>٢</sup> \* « وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ »<sup>٣</sup> \* « وَلَتَعْلَمَنَّ  
 نَبَأُهُ بَعْدَ حِينٍ »<sup>٤</sup> \* اعلّموا رحمكم الله ان بنى أمية الشجرة الملعونة في  
 القرآن \* وأتباع الطاغوت والشيطان \* جهدوا في دفن محاسن الوصي  
 واستأجروا من كذب في الاحاديث على النبي صلى الله عليه وآله وسلم و  
 حولوا الجوار الى بيت المقدس عن المدينة والخلافة زعموا الى دمشق  
 عن الكوفة وبادسوا في طمس<sup>٥</sup> هذا الامر الاموال \* وقلدوا<sup>٦</sup> عليه  
 الاعمال \* واصطنعوا<sup>٧</sup> فيه الرجال \* فما قدروا على دفن حديث من  
 احاديث رسول الله صلى الله عليه وعلى آله ولا على تحريف آية من كتاب  
 الله تعالى ولا على دس احد من اعداء الله في اولياء الله ، ولقد كان ينادى  
 على رؤسهم بفضائل العترة ويمكث<sup>٨</sup> بعضهم بعضا بالدليل والحجة ، لاتنفع  
 في ذلك هيبة \* ولا يمنع منه رغبة ولا رهبة<sup>٩</sup> \* والحق عزيز وان استدل

١. الْمُؤْمِنَةُ : الجدل .

٢. سورة التكاثر ، ٤ - ٣ .

٣. سورة الشعراء ، ٢٢٧ .

٤. سورة ص ، ٨٨ .

٥. طَمَسَ : درس و انمحي .

٦. تَقْلِيدُ الْعَاوِلِ : توليته .

٧. إِصْطَنَعَ فَلَانًا لِنَفْسِهِ : اختاره .

٨. يَكْتُمُهُ : غلبه بالحجة .

٩. الرَّهْبَةُ : الخوف .

اهله \* وكثير وان قل حزه \* والباطل دليل وان رصع<sup>۱</sup> بالشبهة وقبيح  
وان غطى وجهه بكل مليح . قال عبد الرحمن بن الحكم وهومن أنفس  
بنى امية :

سَمِيَّةٌ أُمِّي نَسَلُهَا عَدَدَ الْحَصَا<sup>۲</sup>      وَبِئْسَ رَسُولِ اللَّهِ لَيْسَ لَهَا نَسْلُ  
« غيره »

لَعَنَ اللَّهُ مَنْ يَسُبُّ عَلِيًّا      وَحُسَيْنًا مِنْ سَوْقَةٍ<sup>۳</sup> وَإِمَامِ  
وقال أبو دهبيل الجمحي في حمة<sup>۴</sup> سلطان بنى امية و ولاية آل  
بنى سفيان :

تَبِيتُ السُّكَارَى<sup>۵</sup> مِنْ أُمِّيَّةٍ نَوْمًا      وَبِالطَّفِ قَتَلَى مَا يَنَامُ حَمِيمُهَا<sup>۶</sup>  
وقال سليمان بن قتة :

وَإِنْ قَتِيلَ الطَّفِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ      أَذَلَّ رِقَابَ الْمُسْلِمِينَ فَذَلَّتْ  
وقال الكميث بن زيد وهو جار خالد بن عبد الله القسري:

فَقُلْ لِبَنَى أُمِّيَّةٍ حَيْثُ حَلُّوا<sup>۷</sup>      وَإِنْ خَفَّتِ الْمُهَنْدُ<sup>۸</sup> وَالْقَطِيعَا<sup>۹</sup>  
أَجَاعَ اللَّهُ مَنْ أَشْبَعْتُمُوهُ      وَأَشْبَعَ مَنْ يَجُورُكُمْ أَجِيعَا

وما هذا بأعجب من صياح شعراء بنى العباس على رؤسهم بالحق  
وان كرهوه وبتفضيل من نقصوه وقتلوه ، قال المنصور بن الزبرقان على  
بساط هرون :

۱. رَصَعَ السَّيِّءُ : قدره و نسجه .

۲. أَلْحَصَى : صغارة الحجارة .

۳. السُّوْقَةُ : الرعية من الناس للواحد و الجمع و المذكر و المؤنث ، لان  
الملك يسوقهم ويصرفهم الى ما شاء من امره .

۴. حِمَّةُ الْبَرْدِ : شدته ، الحميا ؛ شدة الغضب و اوله .

۵. نَوْمٌ : جمع نائم .

۶. الْحَمِيمُ : الماء الحار .

۷. حَلَّ الْمَكَانِ وَ بِالْمَكَانِ : نزل فيه .

۸. الْمُهَنْدُ : السيف الهندي .

۹. الْقَطِيعُ : السوط .

آل النَّبِيِّ وَ مَنْ يُحِبُّهُمْ      يَسْطَافُونَ<sup>١</sup> مَخَافَةَ الْقَتْلِ  
أَمِنُوا النَّصَارَى وَالْيَهُودَ وَهُمْ      مِنْ أُمَّةِ التَّوْحِيدِ فِي آلِ<sup>٢</sup>

وقال دعل بن علي وهو صنيعه بنى العباس وشاعرهم :

أَلَمْ تَرَ أَنِّي مُذْ ثَلَاثِينَ حِجَّةً      أَرْوَحُ<sup>٣</sup> وَ أَعْدُو<sup>٤</sup> دَائِمَ الْحَسَرَاتِ  
أَرَى فَيْتَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا      وَأَيَّدِيهِمْ مِنْ فَيْتِهِمْ ، صَفِرَاتِ<sup>٥</sup>

وقال علي بن العباس الرومي وهو مولى المعتصم :

تَأَلَيْتُ أَنْ لَا يَبْرُحَ<sup>٦</sup> الْمَرْءُ مِنْكُمْ      يُنْتَلِ<sup>٧</sup> عَلَى حُرِّ الْجَبِينِ فَيُعْفَجُ<sup>٨</sup>  
لِذَاكَ بَنُو الْعَبَّاسِ تَصِيرُ مِنْكُمْ      وَيَصِيرُ لِلسَّيْفِ الْكَمِيُّ<sup>٩</sup> الْمُدَجَّجُ<sup>١٠</sup>  
لِكُلِّ أَوَانٍ لِسُلَيْبٍ مُحَمَّدٍ      قَبِيلَ رَكْسٍ بِالْذَّمَاءِ مُضَرَّجُ<sup>١١</sup>

وقال ابراهيم بن العباس الصولي وهو كاتب القوم وعاملهم في

الرضا لما قر به المأمون :

يُمْنٌ عَلَيْكُمْ بِأَمْوَالِكُمْ      وَتُنْطَوْنَ مِنْ مَائَةٍ وَاحِدًا

وكيف لا ينقصون قوماً يقتلون بنى عمهم جوعاً وسغباً \* ويمالون  
ديار الترك والديلم فضة وذهباً . ويستنصرون المغربي والفرغاني \* ويجفون  
المهاجري والانصاري \* ويولون أنباط السواد وزارتهم \* وقلف<sup>١٢</sup> العجم

١. تَسْطَافُونَ : انخفض .

٢. الْأَزْلُ : الضيق والشدة .

٣. رَاخَ : جاء أو ذهب في الرواح اي العشي وعمل فيه .

٤. عَدَا : ذهب غدوة .

٥. صَفِرَاتِ : خاليات .

٦. يَبْرُحُ الْمَكَانُ وَمِنْهُ : زال عنه .

٧. كَلَّ يَكُلُّ ثَلَاثَ : صرعه او ألقاه على عنقه وخده .

٨. يُعْفَجُ : من عَفَجَ جاريته ، اي جامعها .

٩. الْكَمِيُّ : الشجاع ، أُوْلَابِسُ السِّلَاحِ ، سمى به لانه كمي نفسه ، اي  
سترها بالدرع والبيضة .

١٠. الْمُدَجَّجُ : شاك في السلاح .

١١. الْمُضَرَّجُ : الملطخ .

١٢. أَلْقَلَفُ : جمع اقلف وهو من لم يختن .

والطماطم<sup>۱</sup> قیادتهم \* و بمنعون آل ابی طالب میراث امهم وفیء جدهم .  
 یشتهی العلوی الاکله فیحرمها \* ویقترح علی الایام الشهوة فلا یطعمها \*  
 وخراج مصر والاهواز \* وصدقات الحرمین والحجاز \* تصرف الی ابن  
 ابی مریم المدینی والی ابراهیم الموصلی وابن جامع السهمی والی  
 زلزل الضارب وبرصوما الزامر<sup>۲</sup> و أقطاع<sup>۳</sup> بختیشوع النصرانی قوت اهل بلد  
 وجاری<sup>۴</sup> بغا التترکی والافشین الاشروسی کفایة امة ذات عدد والمتوکل  
 زعموا یتسرى<sup>۵</sup> باثنی عشرالف سرية<sup>۶</sup> \* و السيد من سادات اهل البيت  
 یتعفف بزنجية او سندية \* وصفوة مال الخراج مقصورة علی ارزاق  
 الصفاعنة<sup>۷</sup> \* و علی موائد<sup>۸</sup> المخابنة<sup>۹</sup> \* و علی طعمة الکلابین<sup>۱۰</sup> \*  
 و رسوم القرا دین<sup>۱۱</sup> و علی مخارق وعلویة المغنی وعلی زرزر و عمرو بن  
 بانه الملهی و یبخلون علی الفاطمی باکله اوشربة \* و یصارفونه علی دائق  
 و حبة \* و یشترون العوادة<sup>۱۲</sup> بالبدر<sup>۱۳</sup> \* و یجرون لها ما یفی برزق عسکر \*

۱. اَلطَّماطُمُ : جمع طماطم بکسر الطاء ین و هو من فسی لسانه عجمة فلا یفصح .
۲. الزَّامِرُ : المغنی بالمزمار أو القصب . و هی زامرة .
۳. اَقْطَعَ الْإِمَامُ الْجُنْدَ الْبَلَدَ اِقْطَاعًا : جعل لهم غلتها زرقاً ، اَلْاَقْطَاعُ ، جمع القطيع .
۴. اَلْجَارِی : أجرى له الحساب ، قیده له . الحساب الجاری ، ما یفتح فی دفاتر التجار لاسم عمیل من العملاء .
۵. تَسَرَّى : تکلف السخاء فی مروءته .
۶. اَلسَّرِیَّةُ : الجارية المملوكة . ج سراری .
۷. اَلصَّفَاعِنَةُ : جمع صَفْعَانَتَی وهومن یصفع علی قفاه هزواً به سخرية . صنع ، بسط کفه فضرِب بها قفا الانسان أو یدنه .
۸. اَلْمَوَائِدُ : جمع مائدة ، الخوان علیه الطعام .
۹. اَلْمُخَابَنَةُ : المصاهرة من الطرفين ، یقال خاتنتهم اذا صاهرتهم .
۱۰. اَلْکَلَابُ : معلم الکلاب للصيد .
۱۱. اَلْقَرَادُ : سائس القرد .
۱۲. اَلْعَوَادَةُ : ما أعید علی الرجل من طعام یخص به بعد ما یفرغ القوم .
۱۳. اَلْبَدَرُ : جمع بدره ، عشرة آلاف درهم . بدر من المال ، کمية عظیمه منه .

والقوم الذين احل لهم الخمس وحرمت عليهم الصدقة وفرضت لهم الكرامة والمحبة ، يتكفون ضراً \* ويهلكون فقراً \* ويهرن<sup>١</sup> احدثهم سيفه \* ويبيع ثوبه \* وينظر الى فينه بعين مريضة \* ويتشدد على دهره بنفس ضعيفة \* ليس له ذنب الا ان جده النبي واباه الوصى وامه فاطمة و جدته خديجة ومذهبه الايمان \* وامامه القرآن \* وحقوقه مصروفة الى القهرمانه<sup>٢</sup> والمضربة<sup>٣</sup> \* والى المغمزة<sup>٤</sup> والى المزرة<sup>٥</sup> \* وخمسه مقسوم على نقار<sup>٦</sup> الديكة<sup>٧</sup> الدمية<sup>٨</sup> والقردة<sup>٩</sup> \* وعلى عرس<sup>١٠</sup> اللعبة<sup>١١</sup> واللبة \* وعلى مرية<sup>١٢</sup> الرحلة<sup>١٣</sup> \* وماذا اقول فى قوم حملوا الوحوش على النساء المسلمات \* واجروا لعباده و ذويه الجرايات \* وحرثوا<sup>١٤</sup>

١. رَهَنَ الشَّيْءُ عند فلان : وضعه عنده او تحت يده رهناً .
٢. أَلْقَهْرْمَانَةُ : مدبرة البيت ومتولية شؤونه .
٣. أَلْمُضْرَبَةُ : ضرباً ، أخرج ريحاً من دبره او فمه مع الصوت . المضربة ، الكثير الضريط .
٤. أَلْمُغْمَزَةُ : الغمازة ، الجارية الحسنة الغمز وفيه مغمز و غميمة ، اى مطعن او مطمع .
٥. أَلْمَزْرَرَةُ : زرزر ، اى صوت .
٦. أَلْنَقَارُ : جمع نقرة ، القطعة المذابة من الذهب والفضة .
٧. أَلْدَيْكَةُ : جمع ديك ، ذكر الدجاج .
٨. أَلْدُمِيَّةُ : الصورة الممثلة من العاج وغيره ؛ يضرب بها المثل فى الحسن . والصنم المزين .
٩. أَلْقَرْدَةُ : جمع قرد .
١٠. أَلْعِرْسُ : الزوج .
١١. أَلْلَعْبَةُ : كل ما يلعب به ، مثل الشطرنج والنرد والدمية ونحوها يلعب بها ، والاحمق الذى يسخر به ويلعب .
١٢. أَلْمَرِيَّةُ : الناقة الغزيرة الدر .
١٣. أَلرَّحْلَةُ وَالرَّحْلَةُ : يعبر ذورحلة ، قوى شديد .
١٤. حَرَثَ الْأَرْضَ : شقها بالمحراث .

تربة الحسين عليه السلام بالفدان <sup>۱</sup> \* و نفوا زواره الى البلدان \* وما  
 اصف من قوم هم نطف <sup>۲</sup> السكارى فى أرحام القيان <sup>۳</sup> \* و ماذا يقال فى  
 اهل بيت منهم نبغ <sup>۴</sup> البغا <sup>۵</sup> وفيهم راح التخنيث <sup>۶</sup> و غدا <sup>۷</sup> و بهم عرف  
 اللواط ! كان ابراهيم بن المهدي مغنياً وكان المتوكل مؤثماً موضعاً وكان  
 المعتمر مخثاً وكان ابن زبيدة معتوها <sup>۸</sup> مفركاً <sup>۹</sup> و قتل المأمون أخاه \*  
 و قتل المنتصر أباه \* و سم موسى بن المهدي أمه \* و سم المعتضد عمه \*  
 و لقد كانت فى بنى أمية مخازى <sup>۱۰</sup> تذكر \* و معائب تؤثر \* كان معاوية  
 قاتل الصحابة والتابعين \* و أمه آكلة أكباد <sup>۱۱</sup> الشهداء الطاهرين \* و ابنه  
 يزيد القروذ <sup>۱۲</sup> \* مربى الفهود <sup>۱۳</sup> \* و هادم الكعبة و منهب المدينة و قاتل  
 العترة \* و صاحب يوم الحرة \* و كان مروان الوزغ <sup>۱۴</sup> ابن الوزغ ، لعن النبى  
 صلى الله عليه وآله أباه و هو فى صلبه \* فلحقته لعنة الله ربه \* و كان عبد الملك  
 صاحب الخطيئة التى طبقت <sup>۱۵</sup> الارض و شملت \* و هى توليته الحجاج بن

۱. آفَدْدَانُ : المحرات . النير على عنق الثورين للحرث .
۲. أَلْطُطُفُ : جمع نطفة ، المنى .
۳. أَلْقِيَانُ : جمع قينة ، الامة ، المغنية .
۴. نَبَغَ الشَّيْءُ : خرج وظهر .
۵. بَغَتِ الْمَرْأَةُ : فجرت .
۶. خَنَثَ الرَّجُلُ : فعل فعل المخنث .
۷. أَلْمَعْنُوهُ : ناقص العقل ، المجنون .
۸. تَفَرَّكَ الْمَخْنَثُ فى كلامه ومشيته : تكسر .
۹. أَلْمَخَازَى : جمع مخزاة او خزى ، الذل والهوان .
۱۰. أَلْأَكْبَادُ : جمع كبد .
۱۱. أَلْقُرُودُ : الساكن الذليل .
۱۲. أَلْفُهُودُ : جمع فهد ، سبع من الفصيلة السنورية ، بين الكلب والنمر .
۱۳. أَلْوَزْعُ : سام ابرص ، ج أوزاغ .
۱۴. طَبَّقَ الشَّيْءُ : عم .



يوسف الثقفى فاتك<sup>١</sup> العباد \* و قاتل العباد \* و مبيد<sup>٢</sup> الاوتاد<sup>٣</sup> \* و مخرب  
البلاد \* و خبيث أمة محمد السدى جاءت به النذر<sup>٤</sup> \* و ورد فيه الاثر \*  
وكان الوليد جبار بنى أمة \* و ولى الحجاج المشرق وقرّة بن شريك على  
المغرب و كان سليمان صاحب البطن الذى قتله بطنه كظة<sup>٥</sup> و مات بشما<sup>٦</sup>  
وتخمة<sup>٧</sup> و كان يزيد صاحب سلامة و حبابة الذى نسخ الجهاد بالخمير \*  
و قصر ايام خلافته على العود<sup>٨</sup> و الزمر<sup>٩</sup> و أول من اغلى سعر<sup>١٠</sup> المغنيات \*  
و اعلن بالفاحشات \* و ماذا اقول فيمن أعرق<sup>١١</sup> فيه مروان من جانب \*  
ويزيد بن معاوية من جانب \* فهو ملعون بين ملعونين \* و عريق فى الكفر  
بين كافرين \* و كان هشام قاتل زيد بن على \* مولى يوسف بن عمر  
الثقفى و كان الوليد بن يزيد خليع<sup>١٢</sup> بنى مروان \* الكافر بالرحمن \*  
المنمق بالسهم<sup>١٣</sup> القرآن \* و أول من قال الشعر فى نفى الايمان \* و جاهر  
بالفسوق والعصيان \* و الذى غشى<sup>١٤</sup> أمهات اولاد ابيه \* و قذف بغشيان  
أخيه \* و هذه المثالب<sup>١٥</sup> مع عظمها و كثرتها \* و مع قبحها و شنعتها \*

١. أَلْفَاتِكُ : هنا يعنى القاتل .
٢. أَلْمُبِيدُ : أباده ، أهلكه .
٣. أَلْأَوْتَادُ : جمع وتد . كبراء الارض و رؤساؤها .
٤. أَلْنَذَرُ : جمع نذير . أنذرت الرجل ، ابلغته و اكثرتما يستعمل فى التخويف .
٥. أَلْكِظَةُ : ما يعترى الانسان عند الامتلاء من الطعام .
٦. يَشِمُ مِنَ الطَّعَامِ : أُلْخِمَ .
٧. تَخِمَ : ثقل عليه الاكل .
٨. أَلْعُودُ : آلة من المعازف يضرب بها .
٩. أَلزَّمَرُ : الصوت ، ج زمر و الزمر مصدر .
١٠. أَعْلَى السَّعَرِ : جعله غالياً .
١١. أَعْرَقَ : صار عريقاً فى اللؤم و فى الكرم .
١٢. أَلْخَلِيعُ : ج خلعاء ، الخبيث ، المخلوع ، المغلوب فى القمار .
١٣. أَلْسَهَامُ : جمع سهم ، واحد النبل .
١٤. غَشَى وَغَشِيَتْهُ من باب تعب : اى أتيت به و الاسم الغشيان و كنى به عن الجماع .
١٥. أَلْمَثَالِبُ : جمع مُثَلِّبَةٍ ، العيب ، المسبة .

صغيرة وقليلة في جنب مثالب بنى العباس الذين بنوا مدينة الحبارين و  
فرقوا في الملاهي اموال المسلمين \* هؤلاء ارشدكم الله الائمة المهديون  
الراشدون \* الذين قضاوا بالحق و به يعدلون \* لذلك يقف خطيب  
جمعتهم \* وبذلك تقوم صلاة جماعتهم \* فان كسد تشيع بخراسان فقد نثق  
بالحجاز والحرمين \* والشام والعراقين \* وبالجزيرة والثغرين \* وبالجل  
واليغارين \* و ان تحامل<sup>١</sup> علينا وزير او امير فانا نتوكل على الامير  
الذي لا يعزل \* وعلى القاضي الذي لم يزل يعدل \* وعلى الحكم الذي  
لا يقبل رشوة ولا يطلب سجلا ولا شهادة ويااه تعالى نحمد على طهارة  
المولد \* وطيب المحتد \* و نساله ان لا يكلنا<sup>٢</sup> الى انفسنا \* ولا يحاسبنا  
على مقتضى عملنا \* و ان يعيدنا من رعونة<sup>٣</sup> الحشوية \* ومن لجاج  
الحرورية \* و شك السواقسية \* و ادجاء<sup>٤</sup> الحنفية \* و تخالف اقوال  
الشافعية \* و مكابرة البكرية \* و نصب المالكية \* و اجبار الجهمية و النجارية  
و كسل الراوندية \* و روايات الكيسانية \* و جحد العثمانية \* و تشبيه  
الحنبلية و كذب الغلاة الخطابية \* و ان لا يحشرنا على نصب اصفهاني ولا  
على بغض لاهل البيت طوسي او شاشي ولا على ارجاء كوفي ولا على  
تشبيه قمي ولا على جهل شامي ولا على تحنبل<sup>٥</sup> بغدادي \* ولا على قول  
بالباطن مغربي ولا على عشق حنيفة بلخي ولا على تناقض في القول  
حجازي \* و على مروق<sup>٦</sup> سجزي \* ولا غلو في التشيع كرخي . و ان يحشرنا في  
زمره من احببناه \* و يرزقنا شفاعه من توليناه \* اذا دعا كل اناس بامامهم  
وساق<sup>٧</sup> كل فريق تحت لوائهم \* انه سميع قريب يسمع و يستجيب \*

\*\*\*

١. تَحَامَلَ عَلَى فُلَانٍ : جارولم يعدل و كلفه مالا يطيق .
٢. و كلفته الى نفسه : لم اقم بأمره ولم أعنه .
٣. رَغَنَ يَرُغُنُ رُغُونَةً : حَقَقَ ، كَانَ اِهْوَجَ فِي كَلَامِهِ .
٤. الْاِدْجَاءُ : اُدْجَى اَدْجَاءَ اللَّيْلِ : ظَلَمَ .
٥. تَحَنَّبَلٌ : قُلْدَ ابْنِ حَنْبَلٍ فِي مَذْهَبِهِ . وَيُقَالُ تَحَنَّبَلُ فُلَانٌ ، تَشَدَّدَ فِي رَأْيِهِ وَسُلُوكِهِ .
٦. مَرَقَ مِنَ الدِّينِ مُرُوقًا : اِذَا خَرَجَ مِنْهُ .
٧. سَاقَ الْمَاشِيَةَ : حَثَّهَا عَلَى السَّيْرِ مِنْ خَلْفِ .



۳

ترجمه نامه خوارزمی

معاویه به زرقاء همدانی گفت : تو در آن خونها  
که علی بن ابیطالب (ع) در صفین بریخت شرکتی  
تمام داری و در آن جهان به موجب آن کیفرخواهی  
یافت ! زرقاء گفت : ای معاویه مرا به سعادت  
بزرگ بشارت دادی ، کدام دولت ازین بزرگتر  
است که من باعلی مرتضی (ع) در آنچه کرد ، شرکتی  
داشته باشم و از ثواب آن خونها که ریخت ، مرا  
در آن سرا ، حظی و نصیبی باشد .

الفتوح ، ابن اعم کوفی

## ترجمه نامه خوارزمی به شیعیان نیشابور به هنگامی که محمد بن ابراهیم به عنوان والی عازم آندیار شد .

### مقدمه :

آنچه را که فرمانروای شما گفته است که - جز بر مسیر  
دادگری گام نهد و جز به جانب فضل میل نکند و آنگاه که کار  
دنیايش بسامان آمد ، امر دینش را خراب نکند و رضای خداوند  
را هر جا بیابد ، پیش افکند و در اقدام بدان درنگ و اندیشه نکند -  
شنیدم . خداوند تلاش شما را به رشد رساند و کارتان را قرین تقوا  
سازد . شما و ما - خداوند به صلاحمان آرد - گروهی هستیم که  
خداوند دنیا را برایمان برنگزیده ، بلکه ما را برای سرای دیگر  
به ذخیره نهاده است و ثواب آن جهان را به بهای بازگرفتن ثواب  
این جهان ، بر ما ارزانی داشته است . او ما را بردو دسته تقسیم  
کرده است :

۱- دسته‌ای که به شهادت رسیده‌اند .

۲- دسته‌ای که آواره‌اند .

زنده‌ما بر مقام شهید ما رشك می‌برد و بر خود نمی‌نگرد  
که چه رنجها و دردها به او رسیده است .

امیر مؤمنان و رئیس دین - بر او سلام باد - فرموده است :

«محنت‌ها بر شیعیان ماستابان تراز آب به سوی ناودان است» .

این نامه بنیادش بر محنتها و رنجها است و مخاطبان آن در طلیعه عصری سراسر فتنه، دیده به جهان گشوده‌اند. زندگی آنان پراز ناکامی و دل‌هایشان مالا مال از اندوه است، روزگار بر آنان تاخت آورده و سخت گرفته، و دنیا از آنان روی گردان است.

پس اگر ما در واجبات و سنن شیعیان امامانمان هستیم و سیرت آن بزرگواران را چه گوارا و چه ناگوار، دنبال می‌کنیم، بجاست در مقاومت بر محنت‌ها و اندوهمان، راهشان را پی گیریم.

### بیان ستم‌هایی که نسبت به آل محمد (ص) رفته است :

میراث خاتونمان حضرت فاطمه - درود خدا بر او و آتش‌باد - در روز سَقِیْقَه<sup>۱</sup> غصب شد. و امیر المؤمنین (ع) از خلافت بدور افتاد امام حسن (ع) نهانی مسموم شد و برادرش امام حسین (ع) آشکارا به شهادت رسید. سر زید بن علی<sup>۲</sup> در میدان نبرد از تن جدا شد و پیکرش در کُناسه<sup>۳</sup> بدار آویخته گردید. دو فرزند امام حسن، محمد، و ابراهیم<sup>۴</sup> بدست عیسی بن موسی عباسی به شهادت رسیدند. موسی بن جعفر (امام کاظم (ع) در زندان به شهادت رسید و علی بن موسی (امام رضا (ع) بدست مأمون<sup>۵</sup> مسموم شد. ادریس<sup>۶</sup> از معركة فَخْ<sup>۷</sup> گریخت و در حال تنهایی روی بديار اَنْدُلُس<sup>۸</sup> نهاد و عیسی بن زید<sup>۹</sup>، تنهای آواره بمرد.

یحیی بن عبد الله<sup>۱۱</sup>، بعد از مؤکدترین امان و اطمینان و تعهد و ضمان، به شهادت رسید. این همه جز آن کارهاست که

یعقوب لیث<sup>۱۲</sup> با علویان طبرستان<sup>۱۳</sup> کرد و غیر از شهادت محمد بن زید<sup>۱۴</sup> و حسن بن قاسم<sup>۱۵</sup> داعی ، بدست سامانیان<sup>۱۶</sup> است . و نیز جز آنهاست که ابوساج<sup>۱۷</sup> با علویان مدینه کرد ، و آنها را بدون پوشش و پاکش از حجاز<sup>۱۸</sup> به ساءراء<sup>۱۹</sup> آورد . و این کار بعد از قتل ابن عمر بن علی<sup>۲۰</sup> بدست قُتَيْبَةُ بن مسلم باهلی<sup>۲۱</sup> بود ، آنگاه که او را به جرم پدرانش مؤاخذه می کرد و او از بیم جان ، خود را پنهان می داشت ، تا بتواند از زندگی خودد فاع کند و از مرگ خود پیش گیری کند . و باز این نه چون کار حسین بن اسماعیل مُصَعَّبِی<sup>۲۲</sup> است که با یحیی بن عمرزیدی<sup>۲۳</sup> کرد . و نه چون آنست که مُزَاحِم بن خاقان<sup>۲۴</sup> با عموم علویان کوفه انجام داد .

همین کافی است که بدانید در قلمرو اسلام شهری نیست مگر در آن شهیدی مظلوم از آل ابی طالب در آن به خون خود در غلطیده و در قتل او اُموی و عَبَّاسی شرکت نموده و عَذَنائی و قَحْطَنائی آنرا تأیید کرده است .

« هر قبیله ای از عرب را که می شناسیم ، از یمانی و بکری و مُضَرّی ، همه در خون آل علی (ع) شریکند . همانگونه که مُقَسِّم گوشتِ نحر شده مسابقه قمار ، در خون آن شرکت دارد » .

آل علی را حمیت از دین خدا به سوی مرگ کشاند تا آنجا که زندگی ذلت بار را نپذیرفتند ، مرگ عزتمند را استقبال کردند و جانهای پاکشان از این دنیای زود گذر روی بر تافت . آن عزیزان از هیچ جام شهادتی ننوشتند مگر آن که شیعیان و



نزدیکانشان نیز از آن چشیدند ، هیچ نوعی از درد ها و رنجها بدانان نرسید ، جز آنکه به یاران و پیروانشان نیز رسید .

### عصر عثمان :

عثمان بن عفّان<sup>۲۰</sup> ، شکم عَمّاریاسر<sup>۲۱</sup> را در مدینه لگدکوب کرد ، ابوذر<sup>۲۲</sup> را به رَبَذَه<sup>۲۳</sup> تبعید کرد و عامر بن عبّد قیس<sup>۲۴</sup> تَمیمی و اَشْتَر نَخَعی<sup>۲۵</sup> و عَدّی بن حاتم طائی<sup>۲۶</sup> را مجبور به جلای وطن کرد . همین سان عمرو بن زُرّاره<sup>۲۷</sup> را به شام و کُمیل بن زیاد<sup>۲۸</sup> را به عراق فرستاد و بر کعب<sup>۲۹</sup> ستم کرده و او را به نقطه ای دوردست افکند . بامحمد بن حُدَیْفَه<sup>۳۰</sup> دشمنی کرد و به کینه با او رفت و دست در خون محمد بن سالم<sup>۳۱</sup> فرو برد و با کعب ذی الخطبه<sup>۳۲</sup> کرد آنچه که کرد !

### عصر بنی اُمیّه :

فرزندان امیه بر روش او گام نهادند و کمر به قتل مخالفان بستند و به حيله و خدعه به جان کنارنشستگان هم افتادند . در این سرکوبی همه جانبه نه مهاجران<sup>۳۳</sup> جان سالم بدر بردند و نه انصار<sup>۳۴</sup> از خطر رستند . آنان نه از خداوند بیم می کردند و نه از مردم شرم داشتند - فراتر - بندگان خدا را به بندگی می گرفتند و مال خدا را غنیمت می پنداشتند و در بین خود به چرخش درمی آوردند . خانه خدا - کعبه - را ویران می کردند و اصحاب پیامبر گرامی را به بندگی می گرفتند . نماز واجب یومیّه را تعطیل می کردند و برگردن بندگان آزاد خداوند ، داغ می نهادند و در حرّم امنِ مسلمین بسان

حرم کفار رفتار می کردند .

حزب اموی چون دست به فسق و جنایت یازد نمی تواند ،  
 بزرگتر ، بی پاسخ تر و کورتر جنایتی چون شهادت حُجْر بن عَدّی<sup>۱۰</sup>  
 و عَمْرُو بن حَمِقْ خُزاعی<sup>۱۱</sup> را مرتکب نشود ! جنایتی که با قربانیان آن ،  
 سوگندهای مؤکد خوردند و پیمانهای استوار بستند .  
 زیاد بن سُمَیّه<sup>۱۲</sup> هزاران تن از شیعیان کوفه و بصره را پس  
 از آنکه به بند کشید و به زندان انداخت ، بکشت .

### جنایات یزید :

تا آنکه خداوند در بدترین حال و اعمال از معاویه<sup>۳</sup> جان  
 گرفت و روزگار عمرش را به پایان آورد . پس از او فرزندش  
 شیوه پدر را پی گرفت . کارز خمیان معاویه را می ساخت و فرزندانشان  
 را می کشت آنکه نخست هانیء بن عُرْوَه مُرادی<sup>۱۱</sup> و مسلم بن عَقیل  
 هاشمی<sup>۱۰</sup> را شهید کرد . نیز حُرّ بن یزید ریاحی<sup>۱۱</sup> و ابوموسی عَمْرُو بن  
 قَرْظَه<sup>۱۲</sup> انصاری و حبیب بن مُظْهَر<sup>۱۳</sup> اسدی و سعید بن عبد الله  
 حَتَفی<sup>۱۴</sup> و نافع بن هلال جَمَلی<sup>۱۵</sup> و حَنْظَلَه بن اَسَد شَبامی<sup>۱۶</sup> و عابِس بن  
 اَبی سَیِّب شاکری<sup>۱۷</sup> را با هفتاد و چند تن از شیعیان به شهادت  
 رساند .

سپس امام حسین - براو درود باد - را در کربلا<sup>۱۸</sup> به شهادت  
 رساند . آنگاه زننازاده پسرزننازاده - عُبَید الله بن زیاد<sup>۱۹</sup> را بر آنان  
 (مردم کوفه) مسلط گردانید و او آنان را برتنه های درخت خرما  
 بدار می کشید و به شیوه های گونه گون به قتل می رساند ، تا آنکه

خداوند به سبب خونخواری افزون از حد، ریشه‌اش را از بن بر کند و پشتش را زیر فشار بار جنایات بزرگ و هتك حرمت‌ها در حق آل علی (ع)، بشکست. پس گروهی که خداوند اراده کرده بود تا گناه پیمان‌شکنی را از آنان بردارد و غبار گناه آنچه را که - از تنهارها کردن امام - کسب کرده بودند، فرو شوید، چونان شورشیان، علم‌طغیان برافراشتند و خون شهیدان را از پسرزنازاده، طلب کردند. اندکی یاران، کمک نکردن دیگران به آنان، و فزونی جمعیت کوفیان، جز بر جَسارتشان در مرگ و مبارزه و بخشش در جان و مال نیفزود. سرانجام سُلَیْمَانُ بْنُ صُرْدُ خُزَاعِی<sup>۵۵</sup> و مُسَیِّبُ بْنُ نَجَبَه فَزَارِی<sup>۵۶</sup> و عبد الله بن وال<sup>۵۷</sup> تمیمی با گروهی از مؤمنان گزیده، قَابِعِینَ بزرگ مرتبه، چراغهای هدایت مردم و سواران سلحشور اسلام، شربت شهادت نوشیدند.

### عصر ابن دُبیر :

پس از آنکه ابن دُبیر<sup>۵۸</sup> بر حِجَاز و عِراق دست یافت، مُختار<sup>۵۹</sup> را - پس از آنکه خونخواهیها کرد و دلها را از بنی‌امیه شفا بخشید و اشرار را به دیار عدم فرستاد و خون مظلوم غریب را خونخواهی کرد و قاتلان او را بکشت و همکاران قاتلان را تبعید کرد و در این کار از همراهی و همگامی ابو عمرو بن کَیْسَان<sup>۶۰</sup> و آخمر بن شَمِیْط<sup>۶۱</sup> و رِفَاعَةُ بْنُ یَزِید<sup>۶۲</sup> و سائب بن مالک<sup>۶۳</sup> و عبدالله بن کامل<sup>۶۴</sup>، بهره جست - از میان برداشت. بقایای شیعه را از گوشه و کنار گرد آورد و به گونه‌ای بر آنان سخت گرفت و درد فروبارید که در خلق زبانه زد

شد. تا آنکه خداوند زمین را از لوث وجود عبدالله بن زبیر پاک کرد و مردم را از شر برادرش مُصْعَب<sup>۶۵</sup>، ایمن داشت، و هردورا، عبدالملک بن مروان<sup>۶۶</sup> بکشت.

بدینسان خداوند پاره‌ای از ستمکاران را بر دیگران به جهت آنچه می‌کردند همانند - زندانی شدن محمد بن حَقِیقَه<sup>۶۷</sup> و آهنگ به آتش کشیدن او و تبعید شتابان عبدالله بن عَبَّاس<sup>۶۸</sup> از مدینه از جانب ابن زبیر - ولایت و تسلط می‌دهد.

### عصر آل مروان و جنایات حَجَّاج :

چون اریکه قدرت برای حکمرانی مروانیان آماده شد، حجاج<sup>۶۹</sup> را برمکه و مدینه و اندکی بعد کوفه، مسلط گردانیدند. او هاشمیان را سبک شمرد و فاطمیان را در بیم افکند. شیعیان امام علی (ع) را بکشت و نشانه‌های خانوادۀ نبوت را نابود کرد. از آثار بد جنایاتش شهادت کُمَیل بن زیاد نَخَعی است. تا آنکه ارادۀ خداوند چنین رقم زد که دوران پر از جنایاتشان را بسر آرد و بزرگ‌تر گناهشان را در واپسین روزگار حکومتشان قرار دهد. بر آخرین روزهای مروانیان بلا آمد و زمینه را برای عباسیان آماده کرد. در چنین روزگاری زید بن علی بر بقیۀ حق فرو گذاشته شده و دین در محاق تعطیل افتاده، قیام کرد، منافقان عراق از یاری او سرپیچیدند و احزاب شام او را به شهادت رساندند. از یاران و پیروانی که با او به شهادت رسیدند، نصر بن خُزَیمَه آسَدی<sup>۷۰</sup>، معاویه بن اسحاق<sup>۷۱</sup> انصاری و گروهی بسیار از مشایعت کنندگان، پیروان، حتی

زنان، نزدیکان، هم سخنان و همگامان او بودند. چون مروانیان، چنین هتک حرمتی کردند و به چنین گناه بزرگ دست آوردند، خداوند بر آنان خشم گرفت و ملک را از آنان بازستاند و ابو مجرم را نه - ابو مسلم<sup>۷۲</sup> - به جان آنان انداخت.

### عصر عباسیان :

او (ابو مسلم) - خدای بدو نظر نیفکند - نظری به صلابت علوی و نرمش عباسی افکند، پس تقوایش را کنار نهاد و از هوایش پیروی کرد. تا آنکه آخرتش را بدنیا بفروخت، کار زشتش را با قتل عبدالله<sup>۷۳</sup> بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، آغاز نهاد و طاغوتهای خراسان و خوارج سیستان و اکراد اصفهان را بر آل ابی طالب (ع) مسلط گردانید. آنان آل ابی طالب را زیر سنگها و بر روی کلوخزارهای می کشتند، و در هر کوه و بیابان، دنبال می کردند. تا آنزمان که خداوند محبوبترین کسان به او (یعنی منصور) را براو چیره کرد، و او ابو مسلم را بگرفت همانگونه که ابو مسلم مردم را در طاعت او می گرفت و بکشت همانسان که او مردم را برای طاعت از او می کشت.

گرچه ابو مسلم برای رضایت منصور<sup>۷۴</sup>، خدا را بخشم آورد، ولی برجایی گام نهاد که منصور دوست نمی داشت. دوانیقی پیوسته تادم مرگ به کجروی و ستم و تباهی دست یازید. زندانهایش پراز اهل بیت رسالت و انسانهای معدن پاکی و طهارت شد. او دائماً غایبان آل محمد (ص) را دنبال می کرد و حاضران آنها را به

زندان می آورد . عبدالله<sup>۷۶</sup> بن محمد بن عبد الله حسنی ، درسند<sup>۷۶</sup> بدست عمر بن هشام بن عمر ثَقَلِی<sup>۷۷</sup> به قتل رسید .

چه می پنداری در شمار کسانی از آل علی (ع) که بدست منصور کشته شدند ، این خود در کنار آنچه هارون<sup>۷۸</sup> و پیش از او موسی<sup>۷۹</sup> (هادی) از آنها بکشت ، اندک است . می دانید در فَنج بر سر حسین بن علی<sup>۸۰</sup> از موسی چه رسید و بر سر علی بن أَفطس حسینی<sup>۸۱</sup> از قبل هارون چه آمد و در زندانش بر احمد بن علی زیدی<sup>۸۲</sup> و قاسم بن علی حسنی<sup>۸۳</sup> و بر غَسَّان حَاضِر خُزاعی<sup>۸۴</sup> - که پیشتر گرفتار آمده بود - چه گذشت . سرانجام هارون مرد در حالیکه شاخ و برگ درخت نبوت را فرو چید و نهال امامت را برکند .

و شما - خداوند به صلاحتان آرد - در دین از اَعْمَش<sup>۸۵</sup> بهره مندترید ، چه او را ناسزا گفتند و از شَرِیک<sup>۸۶</sup> بهره ورترید ، زیرا او را از منصب فرو گرفتند و از هشام بن حَكَم<sup>۸۷</sup> سود برنده ترید ، چرا که او را بترساندند و از علی بن یَقْطِین<sup>۸۸</sup> نیز ، زیرا که متهمش کردند .

در صدر آغازین اسلام نیز ، زید بن صُوحان عُبَیدی<sup>۸۹</sup> کشته و عثمان بن حُنیف انصاری<sup>۹۰</sup> ، عقوبت شد . کسانی چون جَارِیة بن قُدَامه سَعْدی<sup>۹۱</sup> ، جُنْدَب بن زُهَیر اَزْدی<sup>۹۲</sup> ، شَرِیح بن هانِیء مَزادی<sup>۹۳</sup> ، مالک بن کَعْب اَرْحَبی<sup>۹۴</sup> ، مَعْقِل بن قَیس رِیاحی<sup>۹۵</sup> ، حَارِث بن اَعْوَر هَمْدانی<sup>۹۶</sup> و ابوطَفیل کِنانی<sup>۹۷</sup> ، از بیم تعقیب پنهان شدند . کسی در میان این بزرگان نیست مگر که کشته شد و یا در خانه خود درخزید

و دم فرو بست ، سب وصی (امام علی) را بشنید و نهی از منکر نکرد و قاتلان اوصیاء و فرزندان اوصیاء را بدید و دگرگون نشد . بر شما پنهان نیست که سختیها و سرگردانیها و رنجهایی که بر بیشتر آنان چون جابر جعفی<sup>۹۸</sup>، رُشید هجری<sup>۹۹</sup>، زُرّاد بن آغین<sup>۱۰۰</sup>، و فلان و پدر فلان رسید ، جز این نبود مگر که این آزاد مردان عقیده مند - خدای همه آنها را مشمول رحمت خود گرداناد - (ائمه اطهار (ع)) را دوست می داشتند و از دشمنان آنان بیزاری می جستند . و همین خود بزرگتر جرم از نظر بنی امیه و بزرگتر عیب براینان بود !

### سیری دوباره در کردار عباسیان :

در باب بنی عباس بگو که - سپاس خدای را تعالی - گفتمی فراوان خواهی یافت ! و در کارهای شگفتشان بنگر و بیندیش که هر اندازه بخواهی پهنه نگرش و گردش گسترده است . در عهد آنان ، چون (قُیّی) غنائم می رسید بر دیلمی و ترک تقسیم می شد و به جیب مغربی و قُوغانی سرازیر می شد . امامی از امامان هدایت و سیدی از سادات خاندان پیامبر ، در می گذشت ، جنازه اش تشییع نمی شد و قبرش را به گچ نمی آراستند . اما دلکی یا رقاصی یا لوطی ای و یا نوازنده ای از آنان (بنی عباس) می مرد . بزرگان و قضات بر جنازه اش گرد می آمدند و فرماندهان نظامی و فرمانداران برایش مجلس سوگواری پیاپی می کردند !

## مبارزه با اعتقادات شیعه :

دَهْرِيَان ۱۰۱ و سَوْفَسْطَايِيَان ۱۰۲ شناخته شده، از بنی عباس در امان بودند. با کسی که کتابی فلسفی یا مَانَوِی ۱۰۳ تدریس و تبلیغ می کرد، کار نداشتند، اما شیعیان را چون می یافتند، می کشتند! خون آنکس که نامش را علی می نهاد، می ریختند. اگر از شیعیان اهل بیت جز مُعَلِّی بن حُنَیْس ۱۰۴ بدست داود بن علی ۱۰۵ کشته نمی شد، و ابوتواب مَرْوَزِی ۱۰۶ به زندان نمی افتاد، این کار خود کافی بود که زخمش بهبود نیابد و شعله آتش آن، فرو نخسبد و شکاف آن بهم نپیوندد.

شاعران قریش به روزگار جاهلیت اشعاری گفته بودند که در آن امیر المؤمنین - براو درود باد - را هجو کرده و با آن (باطیل) به مبارزه با اشعار شاعران مسلمان برخاسته بودند. آن اشعار همگی بدستور بنی امیه به خاطره ها سپرده شد و اخبار آن شاعران تدوین شد.

راویانی چون واقدی ۱۰۷، وَهَب بن مُنَبِّه تَمِیمِی ۱۰۸، کَلْبِی ۱۰۹ شرقی قُطَامِی ۱۱۰، هِثَم بن عَدِی ۱۱۱ و دَّاب بن کِنَانِی ۱۱۲، به نقل اینگونه اشعار پرداختند. اما اگر یکی از شاعران شیعه در مناقب وصی «امام علی (ع)» و یا ذکر معجزات پیامبر (ص) سخنی می گفت، زبانش را می بریدند و دیوانش را می ستردند. همانگونه که با عبدالله بن عمار بَرْقِی ۱۱۳ و کُمَیْت بن زَید آسَدِی ۱۱۴ کردند و همانسان که قبر منصور بن زَبْرَقَان نَمَرِی ۱۱۵ را بشکافتند و عَیْل بن عَلِی خُرَاعِی ۱۱۶



را از میان برداشتند .

همان طور که می دانیم دوستی اینان ( امویان - عباسیان ) با کسانانی چون مروان بن ابی حَفْصَه یمامی<sup>۱۱۷</sup> و علی بن جَهْم شامی<sup>۱۱۸</sup>، جز این نبود که این دو در ناصبی گری غلو می کردند و در عصیان در پیشگاه پروردگار پیشقدم بودند .

کار بدانجا رسید که هارون بن خَیْزَران و جعفر مُتَوَكِّل<sup>۱۱۹</sup> بر شیطان - نه بر رحمان - مالی و هدیه ای را نمی بخشیدند ، مگر به آنکس که آل ابی طالب را ناسزا گوید و ناصبیان را یاری دهد ! این کسان ( که مشمول چنین بخششی می شدند ) عبد الله بن مُصْعَب زُبیری<sup>۱۲۰</sup> و وَهَب بن وَهَب بَخْتَری<sup>۱۲۱</sup> و از شعراء ، مروان بن ابی حَفْصَه اموی و از ادباء عبد الملك بن قُرَیْب اَصَمعی<sup>۱۲۲</sup> و - در روزگار جعفر - بَکَّار بن عبد الله زُبیری<sup>۱۲۳</sup> و ابی سَمَط بن ابی جَوْن اموی<sup>۱۲۴</sup> و ابن ابی سَوَّار عُبَیسی<sup>۱۲۵</sup> . بودند .

### بیان استوارگامی شیعه :

ما شیعیان - خداوند شما را به رشد رساناد - به ریسمان محکمی چنگ زده و دین را بر دنیا ترجیح داده ایم . افزایش کسی بر جمعمان بر بصیرتمان نیفزاید و از دست دادن کسی از جمعمان ، از عقیده مان نکاهد و به انحرافمان نکشاند . اسلام در غربت ظاهر شد و به زودی چون آغاز غریب خواهد شد ، همانند آن زمان که تنها وحی خداوند بود و سفارشِ رسول خدا (ص) .  
این اسلام را خداوند به هر کس از بندگانش که اراده فرماید ،

به ارث بخشد، و سرانجام از آن تقوا پیشگان است. امروز را فردائی است و شنبه را یکشنبه‌ای !

عَمَّارِ یاسر - خدای از او خشنود باد - در جنگِ صَقِین<sup>۱۲۶</sup> گفته است : « اگر با ما بجنگند و ما را تا نخلستانهای هَجَر<sup>۱۲۷</sup> برانند ، می‌دانیم که ما بر حقیق و آنان بر باطل » .  
پیامبر خدا (ص) شکست خورد و شکست داد . کار اسلام مدتی پس افتاد ، سپس پیش افتاد .

« آیا مردم چنین پنداشتند که به صرف اینکه گفتند ما به خدا ایمان آورده‌ایم رهایشان کنند و بر این دعوی هیچ آزمایششان نکنند ؟ »

اگر محنتِ مؤمنان و اندکی آنان و دولتِ کافران و فزونی آنان نبود ، جهنم هرگز پر نمی‌شد تا بگوید : « آیا باز هست ؟ » و خداوند بلند مرتبه نمی‌فرمود که : « بیشتر آنان نادان‌اند » و شکیبایان از ناشکیبایان و سپاسگزاران از ناسپاسان ، شناخته نمی‌شدند و فرمانبرداران مستحقّ پاداش نمی‌گردیدند و عصیانگران بارگناه بردوش نمی‌کشیدند . اگر نکبتی بما رسد ، ما آنرا پیش‌تر آزموده‌ایم و اگر دولتمان فرا سد ، ما خود در انتظار آنیم .

سپاس خدا را که نزد ما برای هر حالتی در هر روز گاری اِزاری و برای هر مقام و موقعیت ، سخنی است . بگناه محنت ، شکیبائی و بگناه نعمت ، سپاسگزاری . امیر المؤمنین - براو درود باد - را هزار ماه<sup>۱۲۸</sup> بر منبر شام دشنام گفتند و مادر ولایت او شک نکردیم ، نبوت حضرت محمد (ص) را سیزده سال تکذیب کردند و مادر نبوت

او تهمت نزدیم . ابلیس زمانی پس دراز به عبادت حق تعالی بزیست . ما در لعن بر او شک و انداشتیم . مایوسه به کم نیروئی حق آزمایش شدیم ، در حالیکه به دولتش یقین داشتیم . به شهادت امام بعد از امام و رضا پس از رضا ، دچار شدیم ، اما هرگز در امامت آنها تردید نکردیم . وعده خداوند انجام گرفتنی و امرش نافذ و جاری است .

« نه چنین است ! به زودی خواهید دانست ، باز هم نه چنین است ! به زودی خواهید دانست . آنانکه ستم کردند به زودی خواهند دانست که به چه کیفر گاهی باز گشت خواهند کرد و خبر این امر را پس از مدتی خواهید شنید » .

بدانید - خداوند شمارا مشمول رحمتش گرداناد - بنی امیه شَجَرَةُ مَلْعُونَةٍ<sup>۲۹</sup> نفرین شده در قرآن و پیروان طاغوت و شیطان اند . اینان در محو محاسنِ امام علی (ع) سخت کوشیدند و کسانی را که به دروغ بر پیامبر (ص) حدیث می بستند ، به مزدوری گرفتند . قداست مدینه را درهم شکستند وَبَيْتُ الْمُقَدَّسِ را بر مدینه برگزیدند و مرکز خلافت را از کوفه به دِمَشْق بردند . اینان برای از میان بردن این آثار مالها بخشیدند و نیروها صرف کردند و مزدوران بگماشتند . اما با این همه نه توانستند حدیثی از احادیثِ پیامبر خدا - درود خدا بر او و آتش باد - را از میان برند و نه آیه ای از کتابِ خدای تعالی را ، تحریف کنند و نه کسی از دشمنان خدا را بر جای اولیای خدا ، بنشانند . اولیائی که پیوسته با فضائل عترت بر سرشان (بنی امیه) می کوبیدند و با استدلال و برهان زبان آنها را فرو می بستند . و در

این کار نه هیبت بنی امیه و نه ترس از آنان، سود نمی بخشید. زیرا حق چیره است اگرچه حق خواهان را خوار دارند و فزون است اگر حزبش اندک باشد. باطل خوار است اگرچه پایه های خود را با شبهه و زشتی محکم کند و چهره زشتش را زیباگرداند.

عبد الرحمن بن حَكَمٌ ۱۲۰ که خود از اشراف بنی امیه است گوید: «نسل سُهَیِّه به شمارریگ بیایان رسید و دختر پیامبر خدا (ص) بدون نسل است».

و دیگری گفته است: «نفرین خدا بر کسی که علی (ع) و حسین (ع) را ناسزا گوید، فرودست باشد یا پیشوا» ابو دَهْبَلُ جُمَاحی ۱۲۱ در اوج قدرت بنی امیه و حکومت آل ابوسفیان، گفته است: «میگساران در حکومت بنی امیه خوش می خوابند و درامانند اما هنوز عطش بازماندگان شهیدانِ طَف ۱۲۲ فرو ننشسته است».

سُلیمان بن قَتَّه ۱۲۳ گفته است: «شهید طَف از بنی هاشم با شهادتش گردنهایی از قُرَیش را خوار کرد و باذلّت فروافکند، و آن گردنها برای همیشه خوار شدند و فرو افتادند».

کَمَیْت بن زید معاشر خالد بن عبدالله قَشْرَی ۱۲۴ گفته است: «به بنی امیه در هر جا که گام نهادند، اگرچه از شمشیربران و تازیانه آنان در هراس باشی، بگو: خداوند گرسنه کناد آنکس را که شما سیر گردانیدید و سیر کناد آنکس را که با ستم شما گرسنه شد».

همه آنچه که بر شمرديم شگفت تراز بانگِ بحقِ بلند شعرای

عباسی بر بام سر آنان نیست ، اگر چه بنی عباس خوش نداشتند .  
اما آنان نکوهش شدگان و قربانیانِ ستم را نیز ستودند .  
منصور بن زَبْرَقان ، در پیشگاه هارون سروده است :

« فرزندانِ پیامبر و هر که آنها را دوست می دارد ، از بیمِ  
مرگ سربزیر افکنده و آرام اند ، یهود و نصاری در امنیتِ  
بسر می برند و اینان که از امت توحیدند در فشار و اختناق ! » .  
دُعِیل بن علی که خود از دست پروردگان و شاعرانِ بنی عباس  
است گوید :

« آیانمی بینید که سی سال است ، پیوسته شبان و روزان را  
با اندوه بسر می آورم . سهمِ آلِ علی (ع) را می بینم که در  
میانِ غیرِ آنان تقسیم شده و دستانِ آنها از حقوقشان خالی  
است . »

نیز علی بن عباس رومی<sup>۱۳۰</sup> مولی مُعْتَصِم<sup>۱۳۱</sup> گفته است :  
« سو گند می خورم که مردانتان از جای نجنبند مگر به  
رویشان در اندازند و چون کنیز کان آنها را بسپوزانند . ای  
بنی عباس ! چون شما تن به چنین ننگی می دهد و بر این کار  
صبر می کند . اما پهلوانِ شجاع ، تنها در میدانِ نبرد شکیبا  
و پایدار است . آیا هراز چند باید فرزندی از فرزندانِ پیامبر  
خدا محمد (ص) کشته شود و به خون در غلطد ؟ » .

ابراهیم بن عباس ضولی<sup>۱۳۲</sup> - نویسنده و عامل منتخب بنی عباس  
هنگامیکه توسطِ مامون از خاصان و مقربان شد ، گفته است :  
« او با اموالِ خودِ شما بر شما منت می نهد و از صد ، یکی

به شما داده شود! » .

چرا نباید گروهی که پسر عموهای خود را از گرسنگی جانکاه می‌کشند و در عوض ، سرزمین تُوک و دَیلم را پر از سیم و زر می‌کنند، سرزنش شوند! کسانی که دست یاری بر سر مغربی و قُرغانی می‌کشند ، ولی بر مهاجرین و اَنصاری ستم می‌کنند! سیاهان نَبَطی را به وزارت و ختنه ناشدگان و گنگان عجم را به فرماندهی رساندند، و در آن حال اَبی طالب را از میراث مادر و فنی جدشان باز می‌داشتند . علوی مستمند لقمه نانی است که از او دریغ کنند و در حالی که شکایت خویش به روزگار عرضه می‌دارد پیوسته گرسنه‌اش می‌دارند . از این سو خراج مصر و اهواز و صدقات حَرَمَین (مکه و مدینه) و حجاز به سوی ابو مریم مَدَیْنِی<sup>۱۲۸</sup> و ابراهیم مَوْصِلی<sup>۱۲۹</sup> و ابن جامع سَهْمِی<sup>۱۳۰</sup> و ذَرَزَل<sup>۱۳۱</sup> نوازنده و بَرْمُوصا<sup>۱۳۲</sup> را مشگر ، سرازیر می‌شود . زمین‌ها و املاک بَخْتِشُوع<sup>۱۳۳</sup> انصرانی برای خوراکِ سرزمینی کفایت می‌کرد . و میزان دریافتی بُغا<sup>۱۳۴</sup> ترکی و اَفْشِینِ اَشْرُوسَنی<sup>۱۳۵</sup> برای جمع بسیاری از مردم کافی می‌نمود .

گویند مَتَوَكِّل دوازده هزار تن معشوقه برای خود برگزیده بود . و در این وقت سیدی از سادات اهل بیت با يك تن زَنگی و یا سِنْدی ، روزگار بسر می‌آورد . خراج ، خاص مسخرگان و سفره های ختنه سوران و بهره سگ بازان و میمون پروران و مُخَارِق<sup>۱۳۶</sup> و عَلَوِیه<sup>۱۳۷</sup> آوازه خوان و زَرَزَر<sup>۱۳۸</sup> و عُقْرَوین بانه<sup>۱۳۹</sup> دلق بود . نسبت به لقمه‌ای و یا جرعه‌ای بر فاطمیان بخل می‌ورزیدند و با آنها به حساب مِثقال و حبه رفتار می‌کردند و پس مانده های غذا را به

هزاران درهم میفروختند. و برای آنان از خوراک نظامیان، جیره تعیین می کردند. کسانی که خداوند خمس را بر آنان حلال و صدقه را حرام و بزرگداشت و محبتشان را واجب دانسته است، در تنگدستی می گذرانند و از فقر و ناداری، جان می دهند. آنان شمشیر را به گرو می گذارند و لباس تنشان را برای گذران معیشت می فروشند. با چشمانی حسرت بار به فئی ءشان می نگرند و با تنی رنجور و ناتوان با سختیهای روزگار می ستیزند. گناهی جز این ندارند که نیایشان پیامبر (ص) و پدرشان وصی (ع) (علی) و مادرشان فاطمه (ع) و مادر بزرگشان خدیجه کُبُوی است. برخوردار از ایمان اند و راهنمایان قرآن است. ولی حقوق آنان به جیب خدمتکاران و هرزگان دلقک و عشوه بازان و آوازه خوانان، فرو می ریخت و خمسشان به مصرف تهیه مجسمه های خروسکان و بوزینگان نمایش و کیوسه و زن کیوسه مسخره و شتران مسابقه می رسید!

چه بگویم از گروهی که درندگان وحشی و سگان درنده را به جان زنان مسلمان و بندگان خداوند انداختند. تربت پاک حسین - بر او درود خدا باد - را با خویش شخم زدند. و زائران حرم پاکش را به شهرهای دور، تبعید کردند. چگونه توصیف کنم از قومی که خود حاصل نطفه های مستان در رحم زنان رامشگرند. چه می توان گفت درباره خانواده ای که از میانشان. روسپی و مردان مُحَنَّتْ برخاست و لواط و انحراف جنسی را به آنان می شناسند. ابراهیم بن مهدی<sup>۱۰۰</sup> آوازه خوان، متوکل عضو آ زن

صفت و مُعْتَزَّ ۱۰۱ مخنث بود! فرزند زُبَیْدَه (امین) ۱۰۲ کم خرد و کین توز بود. مامون برادرش را بکشت و مُنْتَصِر ۱۰۳ پدرش را. موسی بن مهدی ۱۰۴ مادرش را سم خورانید و مُعْتَضِد ۱۰۵ عمویش را.

### مَعَايِبِ بَنی اُمَیَّه :

بنی امیه راننگها و عیبهاست که توان گفت و نوشت. معاویه قاتل صحابه و تابعین و مادرش خورنده جگرهای شهیدان پاك اسلام بود. پسرش یزید میمون باز و یوز پلنگ نواز، ویرانگر خانه خدا و غارتگر مدینه پیامبر و کشتارگر عترت نبوی و مسئول واقعه حَرَّة ۱۰۰ است. پیامبر گرامی، پدر مَرْوَان (حَكَم) ۱۰۷ را - چلپاسه پسر چلپاسه - به هنگامی که مروان در صلب پدرش بود، لعن فرمود و لعنت الهی او (مروان) را نیز فرا گرفت. عبدالملک مروان به جنایتی دست زد که چهره زمین را از ستم بپوشاند و فرا گرفت. و آن کار، حاکم کردن حَجَّاج بن یوسف ثقفی بر مردم بود. کسی که به بندگان خداوند خیانت کرد و آنها را بکشت، بزرگان دین را از پای درآورد. و شهرهای اسلامی را ویران کرد. او ناپاکترین فرد اُمّتِ محمد (ص) است که اُمّتِ اسلام را از جنایاتش بیم داده‌اند و در باب کارهای ننگینش حدیث آمده است. و لید ۱۰۸ ستمگر بنی امیه، حجاج را بر مشرقِ کشور اسلامی و قُرَّة بن شَرِیک ۱۰۹ را بر مغربِ آن، حاکم کرد.

سُلَیْمَان شکم پرستی بود که سرانجام شکمش، او را هلاک کرد و بر اثر پر خوری بمرد. یزید بن عبدالملک ۱۱۰ همنشین سَلَّامه و حَبَّابه ۱۱۱،



حُکَمِ جهاد را با شراب نسخ کرد! و دورانِ خلافتش را با نواختن عود و ساز بسر آورد. او نخستین کسی بود که حقوقِ زنانِ آوازه خوان را بالا برد و آشکارا به فحشا دست آلود.

چه بگوییم از کسی که سهمی از او به مروان و سهمی دیگر به یزید بن معاویه می‌رسد و او خود ملعون منتسب به دو ملعون و کافری سرسخت و مرتبط به دو کافر است. هشام مولى یوسف بن عمر<sup>۱۱۲</sup> قاتل زید بن علی است. ولید بن یزید برکنار شده از جانبِ بنی مروان، کافر به خدایِ رحمن، سوراخ کننده قرآن با پیکان، نخستین سراینده شعر در نفی ایمان و متجاهر به فسق و عصیان بود. او کسی است که با نامادری هایش در آمیخت و به لواط با برادرش متهم شده است.

این رذیلت‌ها با تمام بزرگی و فزونی و زشتی و پلشتی، در قبایلِ رذیلت‌های عباسیان که شهرِ ستمکاران را بنیان نهادند و اموالِ مسلمانان را درلُهو و لَعِب و عصیان بهدر دادند، سرناچیز است. - خداوند شما را به رشد رساناد - امامان هدایت‌گرو را هنما که به حق قضاوت کردند و به عدالت رفتند این‌ها نیستند و این‌گونه‌اند از این‌رو خطیب جمعه‌شان سخن می‌راند و نماز جماعتشان برپاست. اگر تشیع در خراسان به کسادى گرايیده در حِجاز و حَرَمَیْن و شام و عِرَاقَیْن و در جَزیره<sup>۱۱۳</sup> و قَزَیْن<sup>۱۱۴</sup> و جِبال<sup>۱۱۵</sup> و یغادرین<sup>۱۱۶</sup>، رونق گرفته است. اگر امیری یا وزیری بر ما سخت گیرد و فشار آورد، میدانید که ما پیوسته به امیری توکل داریم و دل بسته‌ایم که هیچگاه معزول نخواهد شد و به قاضی‌ای دل بسته‌ایم که همواره

در میان مردم به عدالت داوری می کند ، نه رشوه می ستاند و نه به مدرك و شهادت احتیاج دارد . ما او را به پاکی نسب و نیکی سرانجام خود ، می ستائیم و از او می خواهیم که ما را دمی به خود وا نگذارد و بر مقتضای کردارمان از ما حساب نکشد و ما را از کج فهمی حشوئه<sup>۱۶۷</sup> ، لجاجت خروړه<sup>۱۶۸</sup> ، شك واقفیه<sup>۱۶۹</sup> ، ظلمت افکار حنفیه<sup>۱۷۰</sup> ، اختلاف آرای شافعیه<sup>۱۷۱</sup> و نجاریه<sup>۱۷۲</sup> ، ستیز بگریه<sup>۱۷۳</sup> ، ناصبی گری مالکیه<sup>۱۷۴</sup> ، جبر جهمیّه<sup>۱۷۵</sup> ، تکاسل راوندیه<sup>۱۷۶</sup> ، روایات کیسانیّه<sup>۱۷۷</sup> ، انکار عثمانیه<sup>۱۷۸</sup> ، تشبیه حنبلیّه<sup>۱۷۹</sup> ، دروغ غلات خطایه<sup>۱۸۰</sup> ، مصون دارد . و ما را بر ناصبی گری اصفهانی و کین توزی نسبت به اهل بیت ، چونان طوسی یا چاچی<sup>۱۸۱</sup> و بینش مُرجئه کوفی<sup>۱۸۲</sup> و تشبیه قُمی و جهل شامی و حنبلی گری بغدادی و باطنی گری مغربی و حنیفه دوستی بلخی و تناقض گوئی حجازی و بی دینی سِگری ( سیستانی ) و غالی گری شیعی گِرخِی ، محشور نگرداند . از او می خواهیم که در آنروز که هر کس با امامش فرا خوانده شود و هر فرقه زیر پرچمش گرد آید ، ما را در زمره کسانی محشور نماید که دوستان می داریم ، و از شفاعت کسانی بهره مند کند که ربه و ولایتشان را برگردن داریم . همانا او شنواست و نزدیک ، می شنود و مستجاب می گرداند !



۴

# شرحِ تاریخی نامہٴ خوارزمی

عدی بن حاتم به معاویه گفت : به خدا دلهای ما  
که به وسیله آن ترا دشمن داشته‌ایم درسینه‌های  
ما برجاست و شمشیرهای خود را که به وسیله آن با  
تو جنگیده‌ایم بردوش داریم ، اگر حیلۀ را چهار  
انگشت سوی ما برانی ما شر را یک قدم به سوی  
تو می‌رانیم . به خدا قطع گلو و تپش دل برای ما  
آسان‌تر از آنست که بدگوئی علی (ع) را بشنویم .

مروج الذهب ، معودی

## شرح و تعلیقات بر نامه خوارزمی

۱- سَقِیْفَه : سقیفه به معنی صُفَّه و سایبان و شبیه سالن وسیعی است که دارای سقف درازی باشد . این محل متعلق به بنی ساعده بن کَعْب خَزْرَجی بود . این گروه از انصار بودند و سَعْد بن عُباده ، نقیب و رئیس خَزْرَج از آنها بود . جمعیت آنروز مدینه برای حل و فصل قضایا در زیر این سایبان که به منزله مجلس شورائی بود ، گرد می آمدند . این محل به نام «سقیفه بنی ساعده» مشهور شده بود . جمعیت انصار مرکب از آؤس و خَزْرَج پس از وفات پیامبر گرامی (ص) در این محل اجتماع کردند ، تا با سعد بن عباد به عنوان خلیفه بیعت کنند . در این روز خلیفه اول بر دیگر رقیبان غلبه کرد .

۲- زید بن علی بن الحسین (ع) : زید بن علی بن الحسین (ع) که ظهورِ کمالاتِ نفسانی و مجاهداتِ او با مرده مروانی مستغنی از تعریف است ، صیت فضل و شجاعت او مشهور و مآثرِ سیف و سنان او بر آئینه مذکور ، واحادیث بسیار در فضیلت او وارد شده ، و شك نیست که او مدعی خلافت نبود و یقین می دانست که مستحق خلافت حقیقی در زمان او حضرت امام جعفر صادق (ع) است . بلکه مقصود او از خروج بر متغلبان زمان ، انتقام کشیدن ثارات

اهل البيت عليهم السلام بود «وكان يدعو الى الرضا من آل محمد- عليهم السلام». شیخ مفید فرموده است که: «زید بن علی بن الحسین بعد از حضرت امام محمد باقر علیه السلام از دیگر برادران خود بهتر و از همگی افضل بود و عابد و پرهیزگار و فقیه و سخی و شجاع بود با شمشیر ظهور نمود، امر به معروف و نهی از منکر و طلب خون امام حسین علیه السلام کرد. زیاد مُنذر از ابوالجَزُود، روایت کرده است که گفت: وارد مدینه شدم و از هر کس درباره زید پرسش کردم، گفتند او خلیف القرآن است، یعنی پیوسته مشغول قرائت قرآن مجید است. نیز از خالد بن صفوان نقل کرده است که او گفت: زید از خوف خدا می گریست، چندانکه اشک چشمش با آب بینیش مخلوط می گشت. مسعودی در مروج الذهب گوید: زید بن علی با برادر خود ابوجعفر بن علی بن حسین امام باقر (ع) مشورت کرد، نظری این بود که به اهل کوفه اعتماد نکند که مردمی مکار و حیلہ گرند. به او گفت: «جَدَّت علی (ع) در کوفه به شهادت رسید، عمویت حسن (ع) در آنجا مسموم شد، پدرت حسین (ع) آنجا شهید شد. در کوفه و توابع آن خاندان ما را ناسزا گفته اند». و آنچه را درباره مدت حکومت بنی مروان می دانست و اینکه از پس آنها دولت عباسی می رسد با او بگفت؛ ولی او (زید) از تصمیم خود در کار مطالبه حق بازنگشت. ابوجعفر بدو گفت: «برادر می ترسم فردا در کناسه کوفه آویخته شوی» پس از آن ابوجعفر با وی وداع کرد و گفت که دیگر همدیگر را نخواهند دید. زید در رُصافه پیش هشام رفته بود، وقتی مقابل او رسید،

جائی برای نشستن نیافت و در آخر مجلس نشست و گفت: «هیچ کس از تقوی بزرگ تر نیست و هیچ کس به سبب تقوی کوچک نمی شود». هشام گفت: «ای بی مادر ساکت شو، تو که مادرت کنیز بوده است و داعیه خلافت داری». گفت: «این سخن سخت جوابی دارد که اگر خواهی بگویم و اگر خواهی خاموش باشم». گفت: «بگو» گفت: «مادران مانع از این نخواهند بود که مردان هدف بلند داشته باشند؛ مادر اسماعیل کنیز مادر اسحاق صلی الله علیه و سلم بود ولی مانع از این نشد که خدا او را به پیغمبری برگزیند و پدر قوم عرب کند و از پشت او خیر البشر محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برون آورد، به من چنین می گوئی در صورتیکه من پسر فاطمه و پسر علی هستم». آنگاه بایستاد و شعری خواند. پس از آن زید سوی کوفه رفت و از آنجا خروج کرد و قاریان و اشراف شهر با وی بودند. یوسف بن عمر ثقفی بسا او جنگ کرد و چون جنگ گرم شد، یاران زید بگریختند و او با جماعتی اندک بجا ماند و سخت بجنگید و به تمثیل شعری می خواند که مضمون آن چنین است: «آیا ذلت حیات را برگزینم یا عزت مرگ را که هر دو را خوراکی ناپسند می بینم. اگر ناچار باید یکی را برگزید به نیکی سوی مرگ راه سپر باش» آنگاه شب میان دو گروه حایل شد و زید زخمهای بسیار برداشت و تیری به پیشانی او رفته بود، یکی رامی جستند که تیر را در آرد؛ حجامتگری را از یکی از دهکده ها آوردند و گفتند قضیه را نهان دارد. وی تیر را در آورد و زید در دم به شهادت رسید. او را در جوی آبی دفن کردند و خاک و



عَلَفْ خَشَكْ بر آن ریختند و آب بر آن گذر دادند . حجامتگر به هنگام دفن وی حضور داشت و محل را بدانست و صبحگاهان پیش یوسف رفت و محل قبر را بدو خبر داد . یوسف نیز زید را از قبر بر آورد و سرش را پیش هشام فرستاد . هشام بدو نوشت : « وی را برهنه بیاویز » یوسف نیز وی را به همان ترتیب بیاویخت و زیر دار وی ستونی بساخت . ابوبکر بن عباس و جمعی از اخباریان گفته‌اند که زید پنجاه ماه برهنه بردار بود ، اما هیچکس عورت او را ندید که خدا وی را مستور داشته بود . شهادت وی به سال ۱۲۱ و به قولی ۱۲۲ هجری بود .

( مُرُوجُ الدَّهَبِ ، مسعودی . مَقَاتِلُ الطَّالِبِیْنِ ، ابوالفرج اصفهانی . مُنْتَهَى الْأَمَالِ ، مُحَدَّثُ قَمِی . تَیْمَةُ الْمُنتَهَى ، محدث قَمِی . برای اطلاع بیشتر درباره زید ، رَک : رهبر انقلاب خونین کوفه ، زید بن علی بن الحسین ، سید عبدالرزاق الموسوی المقرّم ، ترجمه عطاردی . زید شهید انتقامگر ، محمد محمدی اشتهااردی ) .

### ۳- کناسه :

شناختن دقیق محل کناسه کوفه امروز کار آسانی نیست . می‌توان گفت محل معروف در مشرق ذی الکفل ، محل کناسه باشد . پس محل دار زدن زید نزدیک نُخَيْلَه که همان عباسیه می‌باشد ، واقع شده زیرا محل تردد مردم بوده است . یعقوبی در اَبْلُدَان از کناسه با نام محل معروف یاد می‌کند . اِصْطَخْرَی در توصیف کوفه گوید : یکی از محله‌های عمده کوفه محله کناسه بود و واقع

در حاشیه بیابان و در میان نخلستانی که خرمائی بسیار نیکو داشت .  
(رک: البلدان، یعقوبی. سرزمینهای خلافت شرقی، لسترنج،  
ترجمه محمود عرفان. رهبر انقلاب خونین کوفه، المقرّم.)

۴- محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب  
علیهم السلام :

محمد بن عبد الله را «صَرِیح» و «خُلَصِ» قریش می گفتند، چون  
در میان مادران او تا به قریش کنیزی نبود.  
علماء و دانشمندان آل ابی طالب او را «نَفْسِ زَكِيَّه» و  
«مَقْتُولُ أَحْجَارِ الزَّيْت» می دانند .

محمد را از جهت کثرت زهد و عبادت «نفس زکیه» لقب  
دادند. در ایام بنی عباس محمد و ابراهیم مخفی می زیستند، و در ایام  
منصور گاهی چون یکدو تن از عرب بادیه پوشیده به نزد پدر در  
زندان آمدند و گفتند : اگر اذن می فرمائی آشکار شویم چه اگر  
ما دو تن کشته شویم، بهتر از آن است که جماعتی از اهل بیت  
پیغمبر (ص) کشته شوند. عبدالله گفت : اگر منصور رضا نمی دهد  
که شما بزرگوار و جوانمرد زندگی کنید ولی نمی تواند از مرگ  
جوانمردانه شما جلوگیری کند. ابوالفرج گوید : محمد بن عبدالله  
گفته است : گاهی که در میان کوهها مخفی بودم . روزی در کوه  
«رَضْوِی» با اُمّ و لَدُ بودم و از او فرزندی شیر خوار داشتم . ناگاه  
خبر رسید که غلامی از مدینه در طلب من می رسد . من فرار کردم  
ام ولد نیز فرزندم را در آغوش کشیده و می گریخت که ناگاه آن

كودك از مادرش رهاشد و از كوه در افتاد و پاره پاره شد . محمد در سال ۱۴۵ هجری با ۲۵۰ نفر در مساه رجب داخل مدینه شد و صدا به تكبیر بلند کردند . و رو به زندان منصور نهاده ، در زندان را شكستند و محبوسین را بیرون کردند و ریاح بن منصور را بگرفتند و به زندان انداختند . آنگاه محمد برفراز منبر شد و خطبه خواند و مقداری از مَثَالِب و مَطَاعِن و خُبث سیره منصور را تذکر داد . مردم از مالك بن اَنَس استفتا کردند : با آنكه بیعت منصور در گردن ماست ، می توانیم با محمد بیعت کنیم ؟ مالك فتوی داد : آری چون بیعت شما با منصور از روی کراهت بوده است . مردم با محمد بیعت کردند و او بر مدینه و مکه و یمن استیلا یافت . منصور برای او امان فرستاد و از او خواست تا از در صلح در آید . محمد جواب کوبنده ای بدو نوشت و امانش را رد کرد . منصور عیسی بن موسی برادر زاده و ولیعهد خود را به همراه چهار هزار سوار و دوهزار پیاده به دفع محمد فرستاد . عیسی مدینه را محاصره کرد . هنگام محاصره مدینه محمد اسامی کسانی را که با او بیعت کرده بودند ، بسوزاند . آنگاه گفت : الآن مرگ برمن گوار است و اگر اینکار نکرده بودم ، مردم در بلای عظیم بودند . عیسی بر بالای کوه سَلْع با ندای بلند برای محمد امان فرستاد . ولی محمد گفت : امان شمارا وفائی نیست و مردن به عزت ، به از زندگانی به ذلت . در این وقت لشکر محمد از گرد او پراکنده شده بودند و از صدهزار نفر که با او بیعت کرده بودند ، سیصد و شانزده نفر با او بودند . محمد و اصحاب او غسل کردند و حنوط بر خود پاشیدند و ستوران

خود را پی نمودند و حمله کردند و سه دفعه لشکر بنی عباس را شکست دادند. لشکر عیسی به یکباره حمله کرد و همه آنها را شهید کردند. محمد شهید شد و سرش را نزد منصور فرستادند، منصور دستور داد تا سر محمد را بر کوفه نصب کنند و در شهرها بگردانند ابو الفرج در مقاتل الطالبیین، شماری از بزرگانِ فقها و علماء را نام می برد که همراه محمد خروج کرده اند.

(رك : مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی . تئمة المنتهى ، محدث قمی . عُمدة الطالب ، ابن عنبه) .

#### ۵- ابراهیم بن عبدالله بن الحسن بن علی بن ابیطالب :

ابراهیم بن عبدالله، معروف به قَتیل باخَمَری در بصره خروج کرد و جماعت بسیاری از اهل فارس و اهواز و جمع کثیری از زندیه و از معتزله بغداد، با او بیعت کردند. عیسی بن زید بن علی بن الحسین (ع) نیز با او بود. منصور عیسی بن موسی و سعید مسلم را بالشکر بسیار به جنگ او فرستاد و در سرزمین باخمري در اراضی طَف واقع در شش فرسخی کوفه، جنگی رخ داد که در آن ابراهیم به همراه چهارصد یا به قولی پانصد تن از پیروانش به شهادت رسیدند. در تَذْکَرَة سَبْط کیفیت شهادت ابراهیم چنین آمده است: در غرة ماه شوال و به قولی رمضان ۱۴۵ هجری ابراهیم در بصره خروج کرد و جماعتی بی شمار با او بیعت کردند. منصور در این سال مشغول بنای بغداد بود. به او خبر دادند که ابراهیم بن عبدالله در بصره خروج کرده و بر اهواز و فارس غلبه کرده است

و جماعتی بسیار دور او را گرفته‌اند و مردم به رغبت و میل، با او بیعت می‌کنند، قصد او خونخواهی برادرش محمد (نفس زکیه) و کشتن منصور است. منصور نخست بیمناک شد، زیرا صد هزار تن لشکر همراه ابراهیم بودند و منصور بجز دو هزار سوار لشکری نداشت. لشکریان او در شام و افریقیه و خراسان متفرق شده بودند. منصور عیسی بن موسی را به جنگ ابراهیم فرستاد. ابراهیم فریفته کوفیان شد و روبه جانب کوفه نهاد و در «باخمری» با لشکر منصور مقابله کردند و بر آنها شکستی سخت وارد آوردند. ولی ناگهان تیری که معلوم نبود از دست چه کسی و از کدام صفرها شد بر ابراهیم آمد و او از اسب بر زمین افتاد. شهادت ابراهیم در ذیحجه سال ۱۴۵ هجری واقع شد، و عمرش به هنگام شهادت به چهل و هشت رسیده بود. بعضی از شعراء و از جمله دَعْبِلِ خُزاعی در قصیده تائیه، او را مرثیه گفته‌اند:

قبور بکوفان و آخری بطیبه

و آخری بفخ نالها صلواتی

و آخری بارض الجوزجان محلها

و قبر بیا خمری لدی القربات

ابراهیم دارای پنجه و بازوئی نیرومند بود و در فنون علم صاحب مقامی معلوم بوده است. جماعت بسیاری از اهل علم و نقل آثار با ابراهیم بیعت کردند و مردم را به یاری وی تحریض نمودند. (رك: مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی. عمدة الطالب، ابن عنبه. تنمة المنتهی و منتهی الآمال، محدث قمی).

## ۶- مأمون عباسی :

ابوالعباس عبدالله بن هارون ملقب به مأمون ، هفتمین خلیفه عباسی است که پس از قتلِ برادرش امین به خلافت رسید . طاهر دُوْا اَیْمِیْن قاتل امین ، از طرفداران و پشتیبانان مأمون بود و هم او بود که امین را بکشت و سرش را به خراسان فرستاد. مأمون وزارت را به فَضْل بن سَهْل و حکومت عراق و فارس و خوزستان و یمن را به برادر دیگرش ، حسن بن سهل داد. و با تدبیری امام رضا (ع) را از مدینه به اجبار به خراسان آورد . و بعداً چون احساس خطر کرد ، امام (ع) را مسموم کرد . ایام خلافت مأمون قریب به بیست و یک سال طول کشید . آغاز خلافتش سال ۱۹۶ هجری و پایان آن سال ۱۹۸ بود .

(رك : تمة المنتهی ، محدث قمی) .

۷- ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع):  
مادر ادریس عائِکَه دختر عبدالملک بن حارث است. ادریس بن عبدالله از کسانی بود که در جنگِ «فَجَّ» حاضر بود ولی کشته نشد و با غلامش راشد ، خود را به مکه رسانید و از آنجا همراه کاروان حاجیان به مصر رفت و از مصر به آفریقا . و در شهرهای فاش ، طَنْجَه و بَرْبَر با او بیعت کردند . قدرت و شوکت او در آنجا افزون شد لذا هارون کسی را برای کشتن او فرستاد و او را مسموم کرد. ولی اولیای خلافت او ، پس از ادریس فرزند چهارماهه در شکم مادرش را به عنوان خلیفه برگزیدند ! و نام ادریس بر او نهادند .

(رك : مقاتل الطالبیین . تمة المنتهی) .

## ۸- قَحْ :

فَحْ ، موضعی نزدیک مکه به مسافت شش میل در عربستان که امروز «الشَّهْدَاء» خوانده می‌شود و در روز تَرْوِیْه سال ۱۷۰ هجری ، حسین بن علی حسنی در آن مکان بر عباسیان خروج کرد و پس از نبرد عظیمی قهرمانانه با یاران فداکار و بسا ایمانش به شهادت رسیدند و سه روز اجسادِ مطهرشان بر روی زمین باقی ماند و کسی آنها را دفن ننمود ، تا درندگان و مرغان گوشتخوار از بدنشان بخوردند . از امام محمد تقی (ع) روایت شده است که فرمود : «هیچ روزی بر علویان بعد از روز طَفْ سخت‌تر و مصیبت‌بارتر از روز قَحْ نبوده است . دعبل خزاعی ، شاعر متعهد و بلند آوازه شیعه در یکی از ابیات «تائیه» مشهورش اشاره‌ای به «فَحْ» و «صاحب فَحْ» دارد :

قبور بکوفات، و آخری بطیبة و آخری بفَحْ ، نالها صلواتی!  
(رك: مقاتل الطالبیین. تئمة المنتهی. دایرة المعارف فارسی).

## ۹- اَنْدُلُس :

اَنْدُلُس یا اَنْدُلُس ، در اصطلاحات جغرافیائی اسلامی تا اواخر قرون وسطی به تمام شبه جزیره ایبری (یعنی اسپانیا و پرتغال حالیه) اطلاق می‌شده است . نویسندگان اسلام ، نام اندلس را به اسپانیای تحت حکومت اسلامی ، قطع نظر از وسعت آن ، اطلاق می‌کردند . انحطاط دولت و بزرگوتها ، موسی بن نصیر را ، که از طرف خلفای اموی حاکم افریقیه و مغرب بود ، به تسخیر شبه جزیره ایبری تحریرص کرد ، و خود مردم اسپانیا نیز به یاری او برخاستند .

طارق بن زیاد با هفت هزار سرباز در ماه رجب یا شعبان ۹۲ هجری قمری، نزدیک جبل طارق در اسپانیا پیاده شد، و پادشاه ویزیگوتها، رودریک را شکست داد و تا قلب اسپانیا پیش رفت. مسلمانان در دوره حکومت خود در اسپانیا در نشر تمدن اسلامی کوشیدند و تمدنی درخشان با شهرهای مَعمور و کشاورزی و صنایع منظم و معماری پرشکوه بوجود آوردند. مسلمانان در دوره خود بر اندلس، این سرزمین را به چند کوره (شهرستان) تقسیم کرده بودند، و هر کوره را عموماً به نام مرکز آن می خواندند (مانند کوره های قُرُطَبَه و اِشْبیلیَه) که تاکنون با تحریفاتی باقی مانده است. (رك : دایرة المعارف فارسی).

#### ۱۰- عیسی بن زید :

عیسی بن زید از کسانی است که در زمان مهدی متواری گشت و در همال حال از دنیا رفت. در کتاب کافی در ضمن خبری طولانی راجع به عیسی و برخورد غیر مؤدبانه او با امام صادق (ع) سخن رفته است و به قول محدث قمی سوء عقیدت او از این خبر معلوم می شود و جسارت او نسبت به امام زمانش آشکار می گردد. نیز در مقاتل الطالبیین آمده است که عیسی بن زید به طرفداری محمد بن- عبدالله خروج کرد و از کسانی بود که بدومی گفت: هر که از خاندان ابوطالب به مخالفت با تو برخاست و یادست از یاری تو کشید او را به من بسپار تا گردنش بزنم.

گفته اند: هنگامی که پدرش زید به سوی عبدالملك می رفت،



در یکی از منازل به «دیوناصاری» منزل نمود و در همان شب عیسی از مادر متولد شد، زید او را به نام حضرت مسیح بن مریم (ع) عیسی نام نهاد. عیسی در قیام های محمد و ابراهیم پسران عبدالله، حاضر بود، و محمد وصیت کرده بود که بعد از من امر مردم با برادرم ابراهیم است و پس از او با عیسی بن زید. ولی پس از شهادت محمد، عیسی از مردم کناره گرفت و در کوفه متواری بود و پیوسته خود را پنهان می داشت تا در روزگار مهدی وفات یافت.

(رك : مقاتل الطالبیین . عمدة الطالب . تمة المنتهی).

#### ۱۱- یحیی بن عبدالله :

کنیه اش ابوالحسن، و مادرش قریبه دختر عبدالله است. وی از نظر مذهب مردی خوش عقیده و در خاندانش مقدم بر دیگران بود. او یکی از راویان حدیث است، خصوصاً از جعفر بن محمد (ع) (امام صادق) بسیار روایت کرده و همینگونه از پدر و برادرش محمد و آبان بن ثعلب. امام صادق از جهت آنکه وصی بعد از او، تحت تعقیب قرار نگیرد، چندان را وصی خود قرارداد و از جمله آنها یحیی بن عبدالله بود. و این غیر از نصوص دیگری است که امام از طریق خاصانش، وصی خود امام کاظم موسی بن جعفر (ع) را به آنها می شناسانده است.

یحیی بن عبدالله جزء همراهان حسین بن علی - صاحب فسخ - بود و چون او و یارانش کشته شدند، یحیی بن عبدالله مخفی شد و به صورت ناشناس از این شهر به آن شهر فراری بود و در صدد بود

تا پناهگاهی بیابد و در آنجا رحل اقامت افکند. فضل بن یحیی برمکی با او و بنی هاشم همکاری می کرد و کسی گزارش کار او را به هارون داد. - بنابه گفته ابوالفرج در مقاتل الطالبیین - و از آن زمان هارون تصمیم به قلع و قمع بر امکه گرفت. گویند: چون فضل بن یحیی از جای یحیی بن عبدالله اطلاع پیدا کرد، بدو نوشت: من دوست دارم دیداری با تو تازه کنم ولی می ترسم این ملاقات سبب گرفتاری تو و من گردد و از اینرو با حاکم دیلم مکاتبه کن و من نیز درباره تو با او مکاتبه کرده ام که به سرزمین او بروی و از حمایت وی بهره مند گردی. نخست با پادرمیانی فضل بن یحیی برمکی با هارون صلح کرد. ولی هارون پیوسته بدنبال بهانه ای بود تا یحیی را بکشد. یحیی قصد حج کرد و فضل بن یحیی بدو اجازه داد و هارون از این کار خشمگین شد. گروهی از حجاز علیه او شهادت دادند و هارون او را نزد مشرور در سردابی زندان کرد تا در همان زندان از دنیا رفت. یحیی از علماء و محدثین عالم مقام بوده است و مناظر اتش با هارون و عبدالله بن مُصْعَب زُبیری معروف و در کتاب مقاتل الطالبیین منقول است. در کیفیت وفات او بحث هست و از قرائن برمی آید که او را به شکنجه شهید کرده باشند. در مقاتل الطالبیین نام شماری از علماء را آورده است که با او قیام کرده و همراه نهضت او بوده اند. از جمله اشعاری که در ثناء یحیی گفته اند، اشعاری است با مطلع زیر:

یا بقعة مات بها سید      ما مثله فی الارض من سید

(رک: مقاتل الطالبیین).

## ۱۲- یعقوب لیث :

یعقوب لیث صقاری (۲۵۴ تا ۲۶۵)، از سپاهیان صالح بن نضر و از اهالی سیستان بود. پدرش حرفه رویگری داشت، به همین مناسبت خود وی به صفار، و فرزندانش به صفاریان، معروف شده‌اند. در سال ۲۶۱ هجری سپاهی گران فراهم آورد، تا به بغداد بتازد و خلیفه عباسی را از تخت خلافت فرودآرد، لیکن نزدیک قصر شیرین از سپاهیان خلیفه شکست خورد و عقب نشست و در صدد تجهیز قوای دیگری بود که در سال ۲۶۵ در جندی شاپور درگذشت. مرکز حکومت یعقوب شهر «زرنج» در سیستان بود.

(رك : دایرةالمعارف فارسی . فرهنگ معین).

## ۱۳- علویان طبرستان :

سلسله‌ای از سادات علوی که از سال ۲۵۰ تا ۳۱۶ هجری قمری در مازندران و گیلان و گاه در گرگان و قزوین و ری نیز، فرمانروائی کرده‌اند. مؤسس این سلسله حسن بن زید علوی ملقب به داعی کبیر (۲۷۰) بود. بعد از او برادرش محمد بن زید، ملقب به داعی، به امارت نشست. وی در سال ۲۸۷ هجری قمری مقتول شد. و پس از آن حکومت طبرستان تا ۱۳ سال ضمیمه قلمرو سامانیان بود، تا آنکه حسن بن علی ملقب به ناصر کبیر به امارت دست یافت. بعد از او حسن بن قاسم حسنی، معروف به داعی صغیر، به امارت رسید. سرانجام پس از کشته شدن او بدست آسفار بن شیرویه، دولت علویان طبرستان در سال ۳۱۶ منقرض شد.

(رك : دایرة المعارف فارسی . و برای تفصیل بیشتر ، تاریخ طبرستان ، ابن اسفندیار کاتب ) .

#### ۱۴- محمد بن زید :

محمد بن زید حسنی ، مشهور به داعی ، متوفای ۲۸۷ هجری قمری از امرای سلسله علویان طبرستان ، برادر و جانشین داعی کبیر است . وی در جنگ با سامانیان در گرگان به قتل رسید . سرش را به بخارا فرستادند و بدنش را در گرگان به خاک سپردند . از آن پس تا ۱۳ سال طبرستان در قلمرو سامانیان بود .

( رك : تاریخ طبرستان ، ابن اسفندیار . دایرة المعارف فارسی ) .

#### ۱۵- حسن بن قاسم :

حسن بن قاسم حسنی متوفای ۳۱۶ هجری قمری آخرین امیر سلسله علویان طبرستان ، جانشین ناصر کبیر است . بعد از ناصر در طبرستان و گیلان به استقلال فرمانروائی کرد و در سال ۳۱۶ در جنگ با اسفار بن شیرویه به قتل رسید و دولت علویان طبرستان با مرگ او بر افتاد .

( رك : تاریخ طبرستان . دایرة المعارف فارسی ) .

#### ۱۶- سامانیان :

سلسله ای از پادشاهان ایرانی که از حدود سال ۲۶۱ تا ۳۸۹ هجری قمری در ماوراءالنهر و خراسان حکومت کرده اند . اجداد این سلسله نسب خود را به بهرام چوبین می رساندند و سامان خُداة نام داشته اند و نسب سامانی برای این سلسله از اینجاست . سامان

خداة در زمان خلافت هشام بن عبدالملك اموى (۱۰۵-۱۲۵ هجرى قمرى) نزد اسد بن عبدالله قسرى ، والى عرب در خراسان رفت و اسلام آورد و او حكومت بلخ را بهوى داد . سامان خداة به سبب محبت اسد بن عبدالله ، فرزند خود را اسد نام نهاد . در اواخر سلطنت هارون فرزندان اسد در دفع فتنه رافع بن ليث در خراسان ، هَزْمَةُ بن اَعْيَن را يارى نمودند ، و بدین سبب مورد توجه و التفات مأمون واقع شدند و چون مأمون به خلافت رسید ، آنها را در بلاد ماوراءالنهر به حكومت گمارد . بنانى و مؤسس این سلسله نصر بن احمد سامانى است . حكومت سامانیان رویهمرفته حدود ۱۲۸ سال طول کشید و در دوره قدرت ، قلمرو آنان ، گذشته از ماوراءالنهر ، شامل خراسان و گرگان و طبرستان وری و حتى سیستان و بلخ نیز می شد . امرای سامانى اینهايند : نصر اول ، اسماعیل سامانى ، احمد سامانى ، نصر دوم ، نوح اول ، عبدالملك اول ، منصور اول ، نوح دوم ، منصور دوم ، عبدالملك دوم . (رك : دایرة المعارف فارسى) .

#### ۱۷- ابوساج :

يکى از عاملان و کارگزاران حكومت عباسى كه مأمور سرکوبى شورش محمد بن يوسف علوى در مکه شد و پس از آن علویان را از آن شهر با شیوه اى موهن و مصیبت بار به سامراء آورد . (رك : مروج الذهب مسعودى . تاریخ یعقوبى) .

## ۱۸- حجاز :

ناحیه ای در جزیره العرب و از لحاظ تاریخ اسلام مهمترین قسمت عربستان است . حجاز دارای دونا حیه به کلی متمایز است یکی اراضی پست ساحلی تهامه و دیگری کرانه کوهستانی . تهامه مشتمل بر شهرها و بنادر و مواضع معروفی مانند مکه ، جدّه و یَبُوع است . در قسمت کوهستانی نواحی نسبتاً حاصلخیزی مانند ناحیه آتشفشانی مدینه و واحد ییلاقی طائف وجود دارد . دیگر از مواضع معروف حجاز ، حَیْر ، بَدْر و حِجْر رami توان نام برد . قبایل قدیم عرب از قبیل ثُمُود ، اَوْس ، خَزْرَج و قریش در این ناحیه میزیسته اند . منظور از حجاز در استعمال جغرافیای قدیم همان مکه و مدینه است .

(رک : دایرة المعارف فارسی)

## ۱۹- سامراء :

یا «سَرْمَنْ رَأَى» چنانکه یعقوبی در البلدان آورده است : دومین شهر از شهرهای خلفای عباسی است که هشت نفر خلیفه در آن ساکن شده اند . نیز گوید : در دوران گذشته ، سَرْمَنْ رای بیابانی از سرزمین «طَبْرَهان» بود و عمارتی نداشت . شهر سامراء از سال ۲۲۱ تا ۲۷۹ چنانکه گذشت پایتخت هفت ، یا بقول یعقوبی هشت تن از خلفای عباسی بود . نام این شهر در زبان آرامی سامراء بود و معتصم خلیفه عباسی که آنرا پایتخت خود قرار داد ، «سَرْمَنْ رَأَى» نام نهاد (یعنی مسرور می شود هر که آنرا ببیند) روی سکه هائی که در زمان عباسیان در آن شهر ضرب گردیده و اکنون در دست است ،

همین نام عربی وجود دارد ، ولی این نام را نیز به چند شکل مختلف تلفظ کرده‌اند . خود شهر در کنار خاوری دجله بود و کاخهای متصل شهر تا هفت فرسخ در امتداد شط جای داشتند . شهر سامراء با کاوشهایی که در آن بعمل آمده است ، نشان می‌دهد که از لحاظ هنری و معماری اسلامی واجد اهمیت بوده است . این شهر امروز از زیارتگاههای شیعیان جهان است و آرامگاه امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السلام و سرداب معروفی که امام قائم (ع) در آن غیبت اختیار فرموده است در این شهر است .

(رك: البلدان یعقوبی . سرزمینهای خلافت شرقی ، لسترنج ،  
دایرة المعارف فارسی) .

۲۰- ابن عمر بن علی :

ابن عمر علی ، احتمالاً محمد بن عمر بن علی (ع) باشد که مادرش خدیجه دختر امام سجّاد (ع) بود .

(رك: عمدة الطالب . رساله آسَدیّه ، عُبیّدلی سبزواری) .

۲۱- قُتَيْبَةُ بن مُسْلِم باهلی : (۴۹-۹۶ هجری قمری) .

از فاتحان عرب است که عبدالملك مروان هنگامی که می‌خواست فرمانروائی برای خراسان تعیین کند ، به توصیه حجاج ، این ولایت را بدو داد . و او در بلاد مساوراءالنهر به رام کردن اوضاع برای خلیفه پرداخت و خوارزم و سمرقند و بعضی بلاد دیگر را بگرفت و ویرانی و ستم و کشتار بسیار کرد . عاقبت سربازانش در لشکرکشی به فرغانه بر او شوریدند و او را کشتند .

(رك: دایرة المعارف فارسی) .

## ۲۲- حسین بن اسماعیل مُصَعَبی :

پسر عموی محمد بن عبدالله طاهر که چون یحیی بن عمر در عصر متوکل و مُسْتَعِین خروج کرد ، محمد بن عبدالله بن طاهر او را به دفع یحیی فرستاد . ولی بیشتر لشگریان او که از بغداد آمده بود باطناً مایل به جنگ با یحیی نبودند . حسین به دنبال مأموریت خود به کوفه آمد و چند روزی در آنجا ماند ، آنگاه به قصد جنگ با یحیی حرکت کرد تا بدورسید . بعضی گفته اند ، او با نیروی کمکی ای که به یاری یحیی شتافته بود ، تبانی کرده بود تا پس از شروع جنگ فرار کنند . وی پس از شهادت یحیی سر او را به کوفه آورد . و با یاران یحیی به نهایت شقاوت و قساوت رفتار کرد و اسیران را با وضع رقت باری وارد کوفه کرد .

(رک : مقاتل الطالبیین . تئمة المنتهی) .

## ۲۳- یحیی بن عمر زیدی :

کنیه اش ابوالحسن و مادرش اُمّ الحسن دختر عبدالله بن اسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب است . یحیی در زمان متوکل در خراسان خروج کرد ، و عبدالله بن طاهر ( حاکم خراسان ) او را در خانه یحیی بن خاقان زندانی کرد و مدتی در زندان بود تا اینکه آزاد شد و به بغداد رفت و مدتی در آنجا بسر برد . تا اینکه به کوفه رفت و مردم را به « رضا » (آنکه مورد پسند است) از خاندان محمد (ص) دعوت کرد و در رفتار خود نیز با مردم از روی عدالت و خوش سلوکی عمل کرد و همچنان بود تا وقتی که به قتل رسید - رِضْوَانُ-



اللهِ عَلَيْهِ - یحیی مردی شجاع و سواری جنگجو و نیرومند و پر دل بود. گفته اند که چون یحیی تصمیم به خروج گرفت نخست به زیارت قبر حسین (ع) آمد و برای زواری که در آنجا بودند تصمیم خود را آشکار ساخت. جمعی از حاضران در آنجا دعوتش را پذیرفتند و اطراف او را گرفتند. یحیی از آنجا به «شاهی» جائی در نزدیکی قادسیه آمد و تا شب در آنجا توقف کرد، و چون شب فرارسید به سوی کوفه حرکت کرد و شبانه وارد شهر کوفه گردید. کسانی که همراهش بودند فریاد می زدند: ای مردم «داعی حق را پاسخ دهید!» و دعوت او را بپذیرید. جمع بسیاری گرد او را گرفتند و با او بیعت کردند. روز دیگر او به طرف بیت المال رفت و هر چه در آنجا بود تصرف کرد، آنگاه به نزد صرافانی که پولهای حکومتی نزد آنان بود فرستاد و آن پولهارا نیز از آنها گرفت. سپس به محله بنی حِمْان که اهل آن محل به یاری او برخاسته بودند، رفت و در آنجا نشست. در این حال ابو جعفر محمد بن عبیدالله حسنی معروف به «أَدْرَع» در کنار او نشسته و درگوشی با او سخن می گفت. ناگاه خبر رسید که عبدالله بن محمود بالشکری که از اطراف کوفه جمع آوری کرده به جنگ او آمده است. برخی از اعراب فریاد زدند که: یحیی مواظب باش غافلگیر نشوی لشکر از راه می رسد. یحیی از جابر خواست و بر اسب خود سوار شد و به عبدالله بن محمود حمله برد و ضربتی با شمشیر به صورت او زد، همراهان او که چنان دیدند رو به هزیمت نهادند. سرانجام محمد بن عبدالله بن طاهر والی بغداد، حسین بن اسماعیل را برای دفع او فرستاد و پس از خیانت و فرار لشکریان

یحیی در حین جنگ، یحیی به شهادت رسید. مردم کوفه از شدت علاقه، مرگ یحیی را باور نمی کردند و کودکان کوفه در کوچه فریاد می زدند: «مَا قُتِلَ وَ مَا قُورَ وَ لَكِنْ دَخَلَ الْبَرْ» یحیی نه کشته شده و نه گریخته، بلکه سر به بیانون نهاده است. در میان مردمی که به یاری یحیی برخاسته بودند شماری از علماء و فقها و بزرگان و پرهیزگاران را ذکر کرده اند. گفته اند که شعراء دربارهٔ هیچیک از مقتولین حکومت بنی عباس، به اندازه یحیی رثاء نگفته اند. از معروف ترین این مرثی، مرثیهٔ علی بن عباس رومی شاعر نامدار شیعی عصر بنی عباس است که در آن بی باکانه به افشاگری جنایات بنی عباس پرداخته و طاس رسوائی آنها را از بام بزیرافکنده است و مطلع آن مرثیه چنین است:

أمامك فانظر أي نهجيك تنهج طريقان شتى مستقيم و أعوج  
(رك : مسائل الطالبين . تمة المنتهى)

#### ۲۴- مزاحم بن خاقان از طوج :

از سرداران مستعین خلیفه عباسی است که بنا به دستور او مأمور فرو خواباندن شورش کوفه به رهبری حسین بن محمد بن حمزه بن عبدالله بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب (ع) شد. وی از قریهٔ «شاهی» عازم کوفه شد و کوفه را به محاصره در آورد. پس از تصرف کوفه، آنرا سنگباران کرد و بخشهای آنرا به آتش کشید، از جمله خانه حسین بن محمد. او تمامی علویان و بنی هاشم را در کوفه به زندان افکند. و هزار خانه را در کوفه آتش زد. لشکریان مزاحم بیشتر از ترکان و اهل فرغانه و مغربی ها بودند. گفته اند که

مزاحم گروهی از زنان اهل بیت علوی را که از جمله درمیان آنها زنی حُرّه، نیز بود، بر بام مسجد آورد و برای فروش آنها بانگ برآورد.

(رک: تاریخ الطبری، ابن جریر.)

۲۵- عثمان بن عفّان: (متوفای ۳۵ هجری قمری) سومین خلیفه و از صحابه است. وی تاجری ثروتمند از خاندان بنی امیه بود. و چند سال پیش از هجرت اسلام آورد، اسلام آوردن او را بعضی مربوط با ازدواج وی با رُقَیَّه دختر پیامبر گرامی (ص)، دانسته اند. بعد با یکی دیگر از دختران پیامبر به نام اُمّ کُلثُوم ازدواج کرد و از این جهت به او لقب دُوّالْثَوْرَیْن داده اند. عثمان از مهاجرین به حبشه بود و در عهد پیامبر (ص) و ابوبکر و عمر نقش عمده ای نداشت. بعد از قتل عمر بن خطاب، از جانب شورائی که اعضای آنرا عمر خود تعیین کرده بود، به خلافت انتخاب شد. عثمان به سبب آنکه خویشان خود، بنی امیه، را در اکثر امور مداخله داد، انتظام و عدالت را از بین برد و به همین جهت، مسلمین از رفتار او ناراضی شدند و اهل بصره و کوفه و مصر بر او شوریدند و در صدد قتل او برآمدند. امام علی (ع) آنها را متفرق کرد، و مقرر شد که از آن پس عثمان در کارها با صحابه مشورت نماید، و بنی امیه را از خود دور کند و احکام اسلام را اجراء نماید. اما باز پیمان شکست و حتی به تحریک مروان بن حکم در صدد تعقیب و آزار مخالفان و ناراضیان نیز برآمد. این دفعه مسلمانان آمر به معروف و ناهی از منکر را خواستند

تا استعفا دهد . ولی چون نپذیرفت ، به مدینه آمدند و خانه اش را محاصره کردند و او را در آنجا به قتل رساندند .  
(رك : دایرة المعارف فارسی) .

## ۲۶ - عَمَّارِ یَاسِرٍ :

عمار بن یاسر عَنَسِي ، صحابی جلیل القدر ، پاك پاكزاد ، فرزندِ پاك « أَبُو الْيَقْظَان » بیدار بیدار دل ، در مدح و جلالت و استقامتش در دین ، روایات فراوان آمده است . وی از بزرگان فقها بشمار میرفت و تمامی وجودش غرق ایمان و لبریز از عشق به مکتب نبوت و ولایت بود . او و پدر و مادرش ( یاسر و سمیه ) از سابقون در اسلام هستند . مادر عمار نخستین کسی است که پس از تحمل شکنجه های فراوان در راه دین اسلام به مقام شهادت نائل آمد . روایت شده که پیامبر گرامی (ص) به عمار و مادر و پدرش که در میان سنگهای سوزان مکه دچار عذاب و شکنجه بودند عبور کرد و فرمود:

« ای آل یاسر ! صبر پیشه کنید که وعده گاه شما بهشت است » .

پیامبر خدا فرمود :

« از عمار چه می خواهید؟ عمار با حق و حق با عمار است هر وقت و هر کجا که باشد . عمار پوست بین چشم و بینی من است . عمار را گروه باغیان می کشند » .

عمار از جمله مهاجرین به حبشه بود ، و پس از آنکه حضرت

رسول به مدینه هجرت فرمود ، عمار نیز به مدینه رفت . عمار در غزوات بَدْر ، اُحُدْ ، خَنْدَقْ و دیگر غزوات شرکت جست . پیامبر گرامی میان او و حَذِیْقَةُ بن یَمان پیوند برادری بست . عمار در یکی از جنگها ، یکی از دو گوش خود را از دست داد . در جنگ با اهل رِدْهَ نیز شرکت کرد . در خلافت امام علی (ع) از اصحاب و نزدیکان آن حضرت بود . و در سال ۳۷ هجری در جنگ صفین در سن ۹۴ سالگی به مقام ارجمند شهادت نائل آمد .

در حدیث شریفی از عمار وارد شده است :

« پیامبر (ص) خبر داد و فرمود : مُحَجَّت بن الحسن (ع) در آخر الزمان ، خروج می کند و دنیا را پراز عدل و داد خواهد کرد و بر طریقه «تاویل» قتال مینماید . آنگاه فرمود : ای عمار ! بزودی بعد از من فتنه ای بوجود خواهد آمد ، هنگامی که آن فتنه پیا شد تابع علی (ع) و حزب او باش ، زیرا علی باحق است و حق باعلی است . ای عمار ! تو همراه علی (ع) باد و صف ناکثین و قاسطین قتال خواهی کرد و پس از آن گروه باغیان ترا خواهند کشت . »  
(رک : اَلْکُنْیَ وَ الْأَلْقَاب ، محدث قمی . دایرة المعارف فارسی ) .

۲۷ - ابوذر غفاری :

جُنْدَب بن جُنَادَه و به قولی جندب بن سَكْنُ . وی یکی از مشاهیر چهارگانه به شمار میرود ، و از مشاهیر بزرگان صحابه است و در صدق و راستی به او مثل می زنند . ابوذر قبل از

بعثت نیز بنا بر روایات، خدای واحد را می پرستیده است. پس از اطلاع از بعثت پیامبر (ص) به مدینه آمد و به راهنمایی امام علی (ع) نزد پیامبر (ص) رفته و اسلام آورد. بعد از وقعه خندق به مدینه آمد و در آنجا شکنی گزید. بعد از وفات پیامبر (ص) به بادیة الشام رفت. و در عهد خلافت عثمان به دمشق رفت. و در آنجا علیه زراندوزان و زورپرستان بپاخواست. معاویه از او به عثمان شکایت برد؛ عثمان او را به مدینه فرا خواند و از مدینه با توهین نسبت به مقام ارجمند آن صحابی جلیل القدر، او را به رَبدَة تبعید کرد. ابوذر در آنجا وفات کرد. گویند هنگام مرگ از وی چیزی نماند که او را بدان دفن کنند.

صراحت لهجه، ایمان سرشار، تقوی و تعهد، از خصایص بارز ابوذر است. پیامبر اکرم (ص) در باره او فرموده است:

«آسمان سایه نینداخته و زمین بر پشت خود، صاحب لهجه ای راستگوتر از ابوذر، حمل نکرده است».

ابن سعد در طبقات آورده است:

«شخصی به ابوذر گفت مگر امیر المؤمنین (شاید عثمان باشد) شما را از فتوی منع نکرد، ابوذر بادست اشاره به گلویش کرد و گفت: بخدا اگر شمشیر در اینجا بگذارد تا من از بیان سخنانی که از پیامبر شنیده ام باز ایستم چنین نخواهم کرد».

ابن عبد البر در کتاب الاستیعاب آورده است که: پیغمبر فرمود:

«ابوذر در میان امت من در زهد همانند عیسی بن مریم (ع)

است .

(رك : أَلطَّبَقَاتُ الْكُبْرَى . الْكُنَى وَ الْاَلْقَاب . مِنْتَهَى الْأَمَال .

دایرة المعارف فارسی ) .

۲۸ - رَبَدَه :

از قراء مدینه است و به فاصله سه میل از آن واقع شده است  
نزدیک ذَاتُ عِزْق . قبر ابوذر غِفاری آنجاست . این شهر در سال  
۳۱۹ هجری قمری بدست قرامطه ویران شد .  
(رك : مَوَاصِدُ الْإِطْلَاع ، ابن عَبْدُ الْحَقِّ) .

۲۹ - عامر بن عبد قیس تمیمی :

عامر بن عبد قیس تمیمی بصری عنبری ، مکتبی به ابو عبدالله  
از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین (ع) و از اکابر تابعین و ساکن  
بصره بود . تقوی وزهدا و مشهور و در جلالت وی جای تردید نیست .  
در رجال ابی داود از او با نام یکی از «زُهاد ثَمَانیه» سخن رفته است .  
مطابق روایت تاریخ طبری ، در فتح رامهرمز و نُشَتر (شوشتر)  
شرکت داشته است . در عصر عثمان هنگامی که اهل امر معروف  
و نهی از منکر ، برای آگاه کردن عثمان از اعمال و کردار  
فرماندارانش تصمیم به ملاقات با او گرفتند . عامر را به  
عنوان سخنگوی جمع پیش او فرستادند . عامر بر عثمان وارد  
شد و گفت : گروهی از مسلمانان گردهم آمده و در کارهای تو  
نیک نگریسته اند ، آنان دریافته اند که تو مرتکب خطاهای بزرگی  
شده ای . از خدا بترس و به سوی او باز گرد و از این کارها دست

بردار . عثمان گفت این مرد را نگاه کنید ، مردم می پندارند که او قاری قرآن است و او به اینجا آمده و چنین با من سخن می گوید ! به خدا سو گند که نمی داند خدا کجاست ! عامر گفت : من نمی دانم خدا کجاست ! عثمان گفت : آری به خدا که نمی دانی خدا کجاست ! عامر گفت : به خدا می دانم که خداوند در کمین توست ! گروهی از اوسعایت کردند که از ازدواج تن می زند و گوشت نمی خورد و در نماز جمعه حاضر نمی شود . احتمال دارد که بعضی از کارهای او جنبه سیاسی و مخفی کاری داشته است . نوشته اند روزی هزار رکعت یا هشتصد رکعت نماز بر خودش واجب کرده بود و پیوسته بجا می آورد تا آنکه قدمها و ساقهایش ورم کرد .

(رك : رجال ابن داود . تاریخ الطبری . ریحانة الادب) .

### ۳۰- أَشْتَرُ نَخَعِي :

مالك بن حارث نخعی ، از شجاعان تابعین و از اخص اصحاب حضرت امیر المؤمنین است . در جنگ یَرْمُوكَ وَجَمَل و صِفِّین شرکت کرد . در دوره خلافت حقه امام علی (ع) به حکومت مصر تعیین شد . احادیث بسیاری در مدح وی وارد شده است . حضرت امیر در نامه ای که به اهل مصر می نویسد از او چنین یاد می کنند و نام می برند :

«من بنده ای از بندگانِ خدا را به سوی شما فرستادم که در روزگارِ ترس بخواب نرود و از مقابله با دشمنان خدا از ترس شکست ، گام پس نهد . او شجاع ترین بندگان



خداست و در حسب از همه گرامی تر و بر نابکاران از  
آتش گدازنده تر و از پلیدی و ننگ از همه دورتر است.  
او حارث اشتر است نه ضرب دستش سست است و نه  
شمشیرش کند. به گاه حذر بردبار است و به هنگامه نبرد  
استوار رأی و سرخوردار از صبر جمیل. از او بشنوید و  
فرمانش بپذیرید».

ابن ابی الحدید در وصفش گفته است :

«او قهرمان نبرد بود و بخشاینده ، سرور بود و بردبار  
شیوا بود و شاعر ، نرمی و سختی را هردو با هم داشت .  
در جای یورش ، یورش می برد ، و در جای نرمش ،  
نرمی می کرد . محدثان حدیثی آورده اند که برای اشتر  
فضیلتی بزرگ به همراه دارد و آن شهادت قطعی پیامبر  
گرامی (ص) است برایمان او : «یکی از شما در بیابانی  
بمیرد و دسته ای از مؤمنین بر بالینش حاضر آیند» .

این حدیث اشاره به وفات حضرت ابوذر در ربه و رسیدن  
مالك اشتر و حُجْر بن عَدیّ بر بالای جنازه او دارد . گفته اند در  
صفین هیچ کس چون اشتر جانفشانی نکرد . کسی گوید :

«مالك اشتر را در صفین دیدم که تیغی یمانی در کف داشت  
بسان برق جهنده ، و چون سرنگونش می کرد چونان سیل  
از کفش سرازیر می شد و با آن پیش می تاخت » .

ابن ابی الحدید گوید : «آفرین بر مادری که چون اشتر  
زاد ! اگر کسی سوگند خورد که راستی خدا در عرب و

عجم شجاع ترازاو- جز استادش علی ابن ابیطالب (ع)-  
 نیافریده است ، گناهی براو نیست .  
 از کسی درباره اشتر پرسیدند ، گفت :  
 «چه بگویم درباره مردی که زند گیش مردم شام را شکست ،  
 و مرگش مردم عراق را !» .  
 امیرالمؤمنین درباره او فرموده اند :  
 «لَقَدْ كَانَ لِي كَمَا كُنْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص)» اشتر برای من چنان  
 بود که من برای رسول خدا (ص) بودم .  
 باز فرموده اند :

کاش میان شما دوتا همچون او بود ، بلکه کاش یکی  
 چون او بود تا درباره دشمنم چون او رای می زد .  
 بنابر مدلول بعضی از احادیث ، اشتر یکی از انصار حضرت  
 صاحب الامر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - می باشد .  
 وی در سال ۳۸ هجری در ساحل بحر آخمر به دستور معاویه با  
 عسل آغشته به زهر ، مسموم شد ، و بعد از شهادتش معاویه خطبه ای  
 خواند و گفت :

«علی (ع) دو دست داشت ، یکی در صفین بریده شد  
 (عمار یاسر) و دیگری امروز (اشتر)» .  
 چون خبر شهادت مالک اشتر به امام علی (ع) رسید ، بر  
 مرگ او بسی تأسف خوردند و بسیار اندوهناک شدند و کلماتی در  
 مدح اشتر فرمودند .

(رك : الكنى و الالقاب . ریحانة الادب . تمة المنتهى ) .

## ۳۱- عَدِیّ بن حاتم طائی :

در سال نهم هجرت اسلام اختیار کرد . وی از یاران و دوستانِ ثابِت قدیمِ امیرالمؤمنین علی (ع) است . در فتح عراق شرکت جست . در جنگِ جمل ، همراه علی (ع) جنگید و یک چشم خود را از دست داد . در جنگ صفین ، پرچمدار بود و سه پسرش در این جنگ به شهادت رسیدند . در تَهْمَـرَوَان در رکاب امام جنگید . عدی در سخا ، کرم ، شجاعت ، نطق و بیان ، شهرت تمام داشت . وی پسر همان کسی است که به سخاوت در عرب ضرب المثل است (حاتم) . در کتابهای رجالی از او با نام «سابقین» یاد شده است . مشاجرات او با معاویه در مورد امیرالمؤمنین علی (ع) معروف است . در اواخر زندگی در کوفه ساکن شد . گویند ۱۲۰ سال عمر کرده و در سال ۶۰ هجری فوت شده است . از عثمان کراهت داشت و به امر او مجبور به جلای وطن شد .

(رك: مروج الذهب . دایرة المعارف فارسی . رجال ابن داود) .

## ۳۲- عمر بن زُرّاة :

عمر بن زراره نخعی از اصحاب امام صادق (ع) است و از آن حضرت روایت کرده است .

## ۳۳- کَمیل بن زیاد نَخعی :

کَمیل بن زیاد بن سهل بن هَیثَم بن سعد بن مالک بن حارث بن صُهَیْبان بن سعد بن نخع ، از اجله علمای وقت و عقلای زمان و بسیار عابد و زاهد و متقی بود . وی از اصحاب و مَقَرَّبِین حضرت

امیرالمؤمنین (ع) و حضرت امام حسن (ع) بود، بلکه از اصحاب اسرار حضرت امیرالمؤمنین بود و در اثر تعلیم و تربیت آن حضرت به حل معضلات و مشکلات بسیاری موفق شد. وی از ثقات تابعین و از اکابر اصحاب امیرالمؤمنین و عامل او در «هیت» بود. دعای معروف کمیل نیز به نام وی مشهور است. در صفین حاضر رکاب مبارک آن حضرت بود. عاقبت در حدود سال هشتاد و دوم یا سوم هجرت بدست حجاج بن یوسف لعین به شهادت رسید. حضرت امیر قتل او را پیش بینی کرده بودند. در حدیث مشهور منقول آتی امام علی (ع) دست ایشان را گرفتند و به صحرا بردند و فرمودند:

«يَا كَمِيلُ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبُ أَوْعِيَةُ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا فَأَحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ ...»

گویند: چون حجاج والی عراق شد، خواست کمیل را به دست آورد و به قتل رساند. کمیل از وی بگریخت. چون حجاج بدو دست نیافت، حقوق بیت المال اقوام و قبیله کمیل را قطع کرد. چون این خبر به کمیل رسید گفت:

از عمر من چندان نمانده است که با آن اسباب قطع روزی دیگران را فراهم آورم.

برخواست و به نزد حجاج رفت. حجاج گفت:

ای کمیل من ترا پیوسته می جستم تا کیفر کنم.

گفت: هر چه می خواهی بکن، از عمر من جز اندکی نمانده و به زودی باز گشت من و تو بسوی خداست و مولای من به من خبر داده که قاتل من تو خواهی بود.

کمیل به هنگام شهادت ۹۰ سال داشت. قبرش در «ثَوْبَة»  
بین نجف و کوفه است.

(رك : ریحانة الادب ، منتهی الآمال) .

۳۴- کَعْب :

احتمالاً کعب بن عبد الله باشد که در صفین و جمل شرکت کرده  
است. و مطابق نقل ابن داود در رجالش. ثقه و کوفی است.

(رك : الرجال ، ابن داود)

۳۵- محمد بن حُذَيْفَه :

محمد بن ابی حذیفه بن عُثْبَة . عامل امام علی (ع) در مصر و  
از یاران و نزدیکان آن حضرت بود . پس از شهادت امام ، معاویه  
او را به زندان انداخت . کَشَی در رجال خود آورده است :

پس از اینکه علی (ع) به شهادت رسید معاویه ، محمد  
را گرفته و به زندان انداخت . روزی او را خواست و  
با وی به گفتگو پرداخت . محمد در آن گفتگو به او گفت :  
«گواهی میدهم که از آن زمان که ترامی شناسم چه در عصر  
جاهلیت و چه در عصر اسلام ، تو بريك خوی و يك وتیره  
بوده هستی و اسلام کم یا بیش چیزی بر تو نیفزوده است» .

(رك : رجال کشی . رجال ابن داود) .

۳۶- محمد بن سالم : (?)

۳۷- کعب ذی الخطبه : (?)

۳۸- مهاجرین :

کسانی که به همراه پیامبر اکرم (ص) و بدستور ایشان از مکه به مدینه آمدند و خانه و تعلقات خود را در راه حفظ دین و گسترش آن ترك گفتند ، « مهاجر » نامیده می شوند .

#### ۳۹- آنصار:

کسانی که در مدینه پذیرای اسلام شده و متعهد شدند که در راه حفظ و نشر آن و نیز ایوای مهاجرین و حمایت از آنان در مقابل دشمن قیام نمایند، به نام «ناصر» دین خدا نامیده شدند و جمع آن «انصار» است.

#### ۴۰- حُجْر بن عَدِيّ :

حجر بن عدی کندی از اصحاب امیر المؤمنین (ع) و از ابدال است . در کمالِ بهائی آورده است که :

زهد و کثرتِ عبادت او در عرب مشهور بوده و گویند شبانه روزی هزار رکعب نماز بجا می آورد .

در کتاب مَجَالِس به نقل از کتاب الاستیعاب آمده است که :

حجر از فضیلتی صحابه بود و با صغر سن از کبار ایشان بود و مُستجاب الدعوة بود . در جنگ صفین از جانب امام امارت لشکرکنده با او بود . و در روز نهروان امیر لشکر حضرت امیر (ع) بود .

علامه حلی قَدْ سَ سِرُّهُ فرموده که حجر از اصحاب امیر المؤمنین (ع) و از ابدال بوده است . حسن بن داود آورده که حجر از عظماء صحابه و اصحاب امیر المؤمنین (ع) است . حجر در سال ۵۱ هجری

با بعضی از اصحاب خود به سعایت زیاد بن ابیه ، در مَرَجِ عَذْرَاء ، دو فرسنگی دمشق به امر معاویه به شهادت رسید . شهادت حجر بر مسلمانان گران آمد و معاویه را بر این کار زشت سخت نکوهش کردند . گویند معاویه بر عایشه وارد آمد ، عایشه به او گفت :

چه چیزی ترا به کشتن اهل عذراء - حجر و یاراناش - واداشت ؟

معاویه گفت : ای ام المؤمنین ! چنان دیدم که در قتل ایشان صلاح امت و در بقای ایشان فساد امت است از اینرو آنها را کشتم !

عایشه گفت : از رسول خدا شنیدم که فرمود :

بعد از من در عذراء کسانی کشته خواهند شد که خداوند و اهل آسمان برای آنها به غضب می آیند .

گفته اند که ربیع بن زیاد حارثی از جانب معاویه عامل خراسان

بود . چون خبر شهادت حجر را بشنید ، خدا را خواند و گفت :

ای خدا ! اگر ربیع را در نزد تو قرب و منزلتی است جان او را در دم بگیر !

گفته اند هنوز این سخن در دهان داشت که وفات نمود .

(رك : منتهی الآمال . و کتب رجالی ) .

#### ۴۱- عمرو بن حمق خزاعی :

او عبد صالح الهی و از حواریین باب علم رسالت پناهی

است . در خدمت امیر المؤمنین (ع) به مقام عالی رسید . در همه

جنگ‌های آن حضرت، جمل، صفین، نهروان، همراه امام بود. در کوفه سکنی داشت، و پس از شهادت حضرت امیرالمومنین (ع) به همراه حجر در قیام او برای جلوگیری از سب امام شرکت کرد. چون زیاد بن ابیه فرمان دستگیری حجر را صادر کرد. عمرو همراه رفاعه بن شداد به مؤصل گریخت و در غاری پنهان شد. عامل اموی آنجا شخصی به نام عبدالله بن ابی بلتعنه آنها را تعقیب کرد. عمرو پیر بود و مریض شده بود، نتوانست بگریزد (گویند ماری او را گزیده بود) و دستگیر شد. ولی ابتدا او را شناختند. سرانجام او را پیش عبد الرحمن بن عثمان آوردند و او به دستور معاویه این پیر جلیل‌القدر را بکشت و سرش را پیش معاویه فرستاد. گفته‌اند این نخستین سری بود که در اسلام برنیزه رفت. حضرت امام حسین (ع) در نامه‌ای که به معاویه نوشته‌اند و در آن بر کارهای ناروا و خلاف شرع او تاخته‌اند: یکی از موارد سرزنش معاویه را قتل عمرو بن حمق بر شمرده و از او با صفات صاحب رسول خدا و عبد صالح و کسیکه عبادت چهره‌اش را پزمرده کرده بود، نام می‌برند.

(رک: تاریخ طبری. منتهی الآمال).

۴۲- زیاد بن سُمیّه :

زیاد بن سمیه یا زیاد بن ابیه (زیاد پسر مادرش یا پدرش!) متوفای سال ۵۳ هجری قمری از حکام عرب است. در عهد ابوبکر اسلام آورد و ابوموسی اشعری در دوره حکومت خود در بصره



او را به دبیری خویش برگزید و سپس امیر المؤمنین علی (ع) حکومت فارس را بدو داد. بعد از شهادت علی (ع) وی ابتدا از فرمان معاویه سرپیچید، ولی معاویه او را استمالت نمود و او را برادر خویش خواند و به خود استلحاق نمود به همین جهت او را زیاد بن ابی سفیان! نیز گفته‌اند. مادر زیاد سمیه کنیز حارث بن کَلَدَه بود و در جاهلیت مشهور به زنا بود. معاویه بعداً در دوران حکومت خود، از جمله شاهدانی را که برای استلحاق زیاد به پدرش گرد آورد، ابو مریم سلولی شراب فروش بود! هجویات ابن مُقَرَّر غِجَمیری در باب نسب زیاد، معروف است. زیاد وقتی به حکومت عراق منصوب شد. خطبه‌ای ایراد کرد و در آن خدا را حمد نگفت از اینرو به «الْخُطْبَةُ الْبُتْرَاءُ» مشهور است. زیاد در آن خطبه مردم کوفه را سخت ترسانید و بیم داد و به گفته‌های خود هم عمل کرد. شهادت حجر بن عدی و یارانش به سال ۵۱ هجری در مرج عذراء در زمان او و با تحریک او رخ داد.

(رک: ریحانة الادب. دایرة المعارف فارسی).

#### ۴۳- معاویه:

معاویه بن ابی سفیان متوفای سال ۶۰ هجری قمری، نخستین حکمران از تیره بنی امیه است. هنگامی که رسول اکرم (ص) مکه را فتح کردند، بدین اسلام درآمد. در زمان ابوبکر فرمانده قسمتی از سپاهیان بود. در خلافت عمر به حکومت شام منصوب شد. چون امام علی (ع) به خلافت رسید او را از امارت عزل فرمود،

اما او نپذیرفت و با عَلم کردن خونخواهی عثمان خود را برای جنگ با امام علی (ع) آماده کرد و طَلْحَه و زُبَیْر و عایشه را که در بصره به مخالفت با علی (ع) برخاسته بودند، در نهان تقویت کرد. چون جنگ جمل به نفع امام پایان یافت، معاویه در دمشق کار جنگ با علی (ع) را آماده کرد و جنگ صفین را به راه انداخت و چون جنگ صفین به نفع امام پایان می یافت با همراهی عَمْرٍو عاص خدعه ای کرد و بایک طرح پیش ساخته، امر شکاف و اختلاف در سپاه عراق را فراهم آورد و داستان حَکَمِیَّت و خیمه شب بازی خَوَارِج را براه انداخت. سابقه این خاندان و موضع گیری آن در برابر اسلام و پیامبر عزیز بر کسی پوشیده نیست. مادر معاویه، هِنْد دختر عُتْبَه بن - رَبِیعَة بن عَبْد شَمْس است. او در عداوت با رسول خدا (ص) معروف و در جنگ اُحُد سر درسته کجاوه های زنان و رهبر نوازندگان و آوازخوانان بود. ابن ابی الحدید و ابن عَبْد رَبه هردو آورده اند که، هند متهم به زنا بوده است.

هشام بن سائب کلبی نَسَابَه معروف عرب نقل کرده است که : چون وحشی غلام جُبَیْر بن مُطْعَم، حضرت حمزه سید الشهداء (ع) را در جنگ احد شهید کرد، هند بر سر نعش حمزه بیامد و جگر آن حضرت را بیرون آورد و بمکید و بجوید و اعضای مبارکش را مثله کرد و به رشته کشید و از آن گردنبند درست کرد و بر گردن آویخت. هند از این روز به « آکَلَةُ الْأَكْبَاد » هند جگر خوار معروف شد. پدرش ابوسفیان منشأ هرفتنه علیه اسلام بود و در شقاق زیست و بر نفاق مرد. گفته اند :

روزی ابوسفیان برالاغی سوار بود ، معاویه زمام شتر  
را در دست داشت و یزید پشت سر الاغ بود .  
پیامبر درمورد این منظره فرمودند :

« لَعَنَ اللَّهُ الرَّاکِبَ وَالْقَائِدَ وَالسَّائِقَ . »

خدا لعنت کند سوار را و راننده را و ترغیب کننده را .

حکیم سنائی عَزَّوَتُو در این ابیات ، فجایع این خاندان را  
نسبت به خاندان پیامبر گرامی ، نیک برشمرده و به نظم کشیده  
است :

داستان پسرِ هند مگر نشیندی

که از او و سه کسِ او به پیامبر چه رسید

پدر او دُر دندانی پیامبر بشکست

مادر او جگرِ عمِ پیامبر بمکید

او به ناحق ، حق دامادِ پیامبر بستد

پسر او سرِ فرزندِ پیامبر ببرید

بر چنین قوم تو لعنت نکنی ننگت باد

لَعَنَ اللَّهُ يَزِيداً وَعَلِيَّ آلَ يَزِيدَ .

( رك : تَمَمَةُ الْمُنْتَهَى . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید . و

کتب تاریخی ) .

۴۴- هانیه بن عروقه مُرادى :

او و پدرش ازیاران امام علی (ع) بودند و در جنگ‌های

جمل و صفین و نهروان با آن حضرت شرکت کردند . هانی در زمان

امارت عبید الله بن زیاد در کوفه به خاطر حمایت از امام حسین (ع) و پناه دادن و حمایت کردن از مُسلم بن عقیل نماینده امام در کوفه ، درس ۹۰ سالگی به شهادت رسید .

#### ۴۵- مُسلم بن عقیل :

مسلم بن عقیل بن ابی طالب ، پسر عموی امام حسین (ع) و نخستین نماینده او در کوفه است . امام در نامه ای که در جواب نامه شیعیان کوفه ارسال فرموده اند ، از مسلم چنین یاد می کنند :

« وَإِنِّي بَاعِثُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَابْنَ عَمِّي وَثِقَتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ » .

مسلم به فرمان امام با قیس بن مُشیر و عماره بن عبد الله و عبد الرحمن بن عبد الله اَرْحَبی به کوفه آمدند . هنگام ورود مسلم به کوفه ، امیر کوفه نُعمان بن بَشیر آنصاری بود . یزید چون از رفتن مسلم به کوفه آگاه شد ، نعمان را معزول و ابن زیاد را به جای او نصب کرد . مسلم به خانه هانیء بن عروة رفت و ابن زیاد به وسیله غلام خود مَعْقِل محل مسلم را بشناخت و هانیء را دستگیر و شکنجه کرد و به زندان فرستاد . حضرت مسلم چون از این امر آگاه شد ، خروج کرد ، و پس از رشادت بی مانندی که در کوفه از آن جناب سرزد ، دستگیر شد و بدست ابن زیاد به شهادت رسید .

#### ۴۶- حُرّ بن یزید ریاحی :

حربن یزید ریاحی ثُمیمی (شهید به سال ۶۱ هجری) از بزرگان اسلام و دلاوران عرب است . هنگامی که امام حسین (ع) از حجاز به

مکه می آمد، او با هزار سوار سر راه بر او بگرفت و امام را در میان راه نگه داشت. اما چون موعد لشکر کوفه جهت جنگ با حسین (ع) فرا رسید، او از همکاری با آنها امتناع کرد و به لشکر امام حسین پیوست و با لشکر ابن زیاد جنگید تا به شهادت رسید. طبری می نویسد: حر بن یزید رباحی صبح عاشورا، نزد ابن سعد آمد و از او پرسید که آیا با حسین بن علی (ع) می جنگی؟ گفت آری به خدا قسم جنگ سختی خواهم کرد. آنگاه به اردوگاه امام حسین رفت و به آن حضرت عرضه داشت: ای پسر پیامبر جانم فدای تو باد من همانم که ترا از بازگشتن منع کردم و در راه با تو آمدم تا ترا در اینجا و در این زمین فرود آوردم، به خدائی که جز او خدائی نیست گمان نمی کردم کار به اینجا بکشد. اکنون برای توبه آمده ام و برای شهادت و جانبازی آماده ام. آیا کار مرا چاره ای هست؟ حضرت فرمود بلی خدا توبه ات را می پذیرد و ترا می آمرزد نام تو چیست؟ گفت؛ من حر بن یزیدم. حضرت فرمود:

« أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتَكَ أُمَّكَ ، أَنْتَ الْحُرُّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ »

اکنون فرود آی، گفت:

چه بهتر که ساعتی با این مردم سواره به جنگم و آخر کار با سرفرازی شهادت، پیاده شوم.

حضرت فرمود آنچه می خواهی انجام بده، خدا ترا رحمت نماید.

(رک: تاریخ الطبری. سرمایه سخن، محمد ابراهیم آیتی ج

## ۴۷ - أَبُو مُوسَى عَمْرٍو بن قَرْظَةَ آنصاری :

پدرش قرظۀ بن کعب انصاری خزر جی از اصحاب رسول خدا (ص) بود و در احد و غزوات بعد در راه خدا جهاد کرد . در خلافت عمر به کوفه آمد و علم فقه به مردم می آموخت . در جنگهای جمل و صفین و نهروان همراه امام علی (ع) و از اصحاب او بود . عمرو در واقعه طف سال ۶۱ هجری در لشکر امام بود و به شهادت رسید . برادر دیگرش علی که از بدبختان و تیره روزان روزگار است در کربلا در لشکر عمر سعد با امام می جنگید . دفتر شهادت و تاریخ مردان فداکار به نام عمرو افتخار می کند . سید در لُهوف می نویسد ، تا او ( عمرو ) در اثر زخمهای زیاد از پای در نیامد ، گزندى به امام حسین (ع) نرسید . او تیرها را بادست و شمشیرها را با جان می گرفت ، آنگاه روی به آنحضرت کرد و گفت : ای فرزند رسول آیا به آنچه در عهده من بود وفا کردم ؟ حضرت فرمود : « نَعَمْ وَأَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ » آری و تو در بهشت در پیش روی من خواهی بود ، سلام مرا به رسول خدا برسان و بگو حسین تو هم اکنون می رسد .

( ر ك : لهوف ، سید بن طاووس . سرمایه سخن ، آیتی ) .

## ۴۸ - حَبِيب بن مُظْهَرِ اسَدی :

وی از اصحاب رسول خدا (ص) است و در جنگهای جمل و صفین و نهروان همراه امام علی (ع) بود . حبیب از کسانی بود که به امام حسین (ع) نامه نوشت و آنگاه که مسلم به کوفه آمد و در خانه

مُختار بن ابی عُبَید ثَقَفی منزل گزید، دوتن در آن مجلس سخن گفتند یکی از آن دو حبیب بن مظهر بود. پس از دستگیری مسلم حبیب و مسلم بن عَوْسَجَه از کوفه فرار کردند و خود را به اردوی امام رساندند. حبیب با اجازه امام برای دعوت از قبیله بنی اسد به سوی آنهارفت و عده‌ای به او لبیک گفتند، ولی سپاه ابن سعد از آمدن آنها جلوگیری کرد. حبیب روز عاشورا فرمانده مَیْسَرَه بود و پس از جنگِ قهرمانانه‌ای در روز عاشورا، ای سال ۶۱ هجری به شهادت رسید. به روایت طبری شهادت حبیب، امام حسین را درهم شکست و در آن حال فرمود: در راه خدا از خود و یاوران فداکار خود گذشتم، و نیز فرمود: آفرین بر توای حبیب! بزرگوار مردی بودی که در یک شب قرآن را ختم می نمودی. (رک: طبری. سرمایه سخن).

#### ۴۹ - سعید بن عبدالله حَنَفی :

سعید بن عبدالله از بزرگان شیعه بود و به گفته سَمَاوی در «آبْصَارُ الْعِین» او حامل نامه شَبِث بن رَبْعی و حَجَّار بن أَبَجَر و یزید بن حارث و یزید بن رُوَیْم و عَزْرَة بن قیس و عمرو بن حَجَّاج و محمد بن عَمَّیْر، بود. با نامه امام حسین (ع) پیش از حضرت مسلم به کوفه آمد، و آنگاه که مسلم در خانه مختار بود و عَاس و حبیب هریک خطابه‌ای ایراد کردند، سعید نیز بعد از آن دو سخن گفت و قسم یاد کرد که برای شهادت و جانبازی آماده است. حضرت مسلم او را با نامه‌ای نزد امام حسین (ع) فرستاد و با آن حضرت بود تا به شهادت

رسید . در شب عاشورا بپاخواست و به امام عرض کرد: « سوگند به خدا اگر می دانستم که در راه تو کشته می شوم سپس زننده می شوم و پس از زننده شدن، سوزانده می شوم و خاکستر مرا بر باد می دهند و با من تا هفتاد بار چنین کنند، از تو جدا نمی شدم. » به گفته سید درلھوف، در موقع نماز خوف روز عاشورا او و زُھَیر بن قَیْس پیش روی حضرت ایستادند تا نماز حضرت تمام شد و سعید روی خاك غلطید، زیرا سیزده تیر بر بدن او فرو رفته بود .

( رك : سرمایه سخن ) .

#### ۵۰ - نافع بن هلال جَمَلی :

نافع بن هلال جملی مَذْحَجی از روایت احادیث و از اصحاب امیر المؤمنین (ع) است . در جمل و صفین و نهروان با آن حضرت همراه بود و از کوفه به سوی امام حسین (ع) بیرون رفت . در بین راه به آن حضرت رسید . هم او بود که به امام گفت: ما را به هر سو که خواهی ببر، به مشرق روی کن و خواهی به مغرب رهسپار باش . به خدا قسم که ما را از مقدرات خدا هر چه باشد ترس نیست و از لقای پروردگار، کراهتی نداریم . نیت ها و بصیرت هایمان درست و روبراه است، با دوستانِ تو دوست و با دشمنانِ تو دشمنیم . نافع در روز عاشورا علی بن قرظه را که برای به شهادت رساندن امام حسین (ع) حمله کرده بود، با نیزه ای بر زمین انداخت . نافع روز عاشورا می جنگید و رجز می خواند:

« أَنَا الْجَمَلی ، أَنَا عَلی دینِ عَلی »



وی نام خود را بر تیرهای مسموم نوشته بود و آنها را به سوی دشمن پرتاب می کرد و همان شعار معروف خود را تکرار می کرد. نوشته اند که ۱۲ تن از اصحاب عمر سعد را بکشت، غیر از آنها را که مجروح کرده بود. نافع هنگام شهادت به شمر گفت: به خدا قسم اگر تو را در اسلام بهره ای بود، بر تو دشوار بود که با خونهای ما برخدا وارد شوی. سپاس خدا را که شهادت ما را بدست بدترین خلق خدا قرار داده است.

(رک: طبری. سرمایه سخن).

#### ۵۱- حَنْظَلَةُ بْنُ أَسْعَدَ شِبَامِي:

وی از وجوه شیعه و شجاعان و فصحاء و یاران با وفای امام حسین (ع) در کربلاست. او را به جهت نسبتش به شبام (مکانی در شام) شبامی گویند، و بنو شبام بطنی از قبیله همدان اند. طبری گوید: حنظلة بن اسعد شبامی، پیش روی امام ایستاد و فریاد کرد: ای قوم به راستی من بر شما از عذابی چونان روز احزاب می ترسم. همانند عذاب بھائیکه بر قوم نوح و عاد و ثمود و جز آنها رسید، و خدا ستمی برای بندگان نخواهد. ای قوم من بر شما از روز قیامت بیم دارم. روزی که از سعادت نا امید شوید و به سوی عذاب خدا روی آرید و شما را پناهی نباشد. آنکس را که خدا گمراه کند، راهی به سعادت نخواهد برد. ای مردم مبادا حسین (ع) را بکشید و خدا شما را به عذاب خود هلاک گرداند و آنکه دروغ گوید، زیان خواهد برد.

حضرت به او فرمود: ای پسر اسعد، خدا ترا رحمت کند، آنگاه که این مردم دعوت ترارد کردند و تو واصحابت را مورد حمله قرار دادند، شایسته عذاب خدا گشتند. آنگاه حنظله از امام اجازه خواست تا به میدان رود و امام فرمود: برو به سوی آنچه از دنیا و آنچه در آنست، بهتر است و در آن جاوید خواهی بود. آنگاه حنظله با سلام بر امام و اهل بیت امام، عازم میدان شد و شمشیر زد تا به شهادت رسید.

(رك: طبری . سرمایه سخن) .

#### ۵۲ - عایس بن آبی شیب شاکری همدانی:

عابس از رجال شیعه و رئیس و شجاع و خطیب و عابد و مُتَهَجِّد بود. سخن او با مسلم بن عقیل در وقت ورود به کوفه معروف است. طبری گوید که:

مسلم نامه ای به حضرت امام حسین (ع) نوشت - و این بعد از بیعت کوفیان با او بود - و از حضرت خواست که به کوفه بیاید، نامه را به عابس داد. عابس روز عاشورا به شَوَذَبْ که از بزرگان شیعه بود گفت: امروز چه خواهی کرد؟ شَوَذَبْ گفت: چه می کنم جز آنکه در راه فرزند دختر پیغمبر تا جان دارم فداکاری کنم. عابس گفت گمان من در باره تو چنین بود، اکنون قدم به میدان نه.

طبری مینویسد: چون عابس بمیدان آمد، ربیع بن تمیم از لشکر ابن سعد که در جنگها، عابس و مردانگی او را دیده بود، گفت:

ای مردم این شیر شیران پسر ابی شیبِ شاکری است ،  
 مبادا کسی به جنگ او بیرون رود . عابس مبارز میخواست  
 و کسی اقدام نمی کرد . ابن سعد گفت : او را سنگباران  
 کنند . عابس چون سنگباران دشمن را در راه دوست دید  
 زره از تن و خود از سر ، دور کرد و در حمله ای بیش از  
 دویست تن را دنبال کرد ، تا آنکه از هر طرف به او حمله  
 کردند و او را به شهادت رساندند .

(رك: طبری . منتهی الآمال . سرمایه سخن) .

### ۵۳ - کَرْبَلَاء :

در وجه تسمیه کربلاء جغرافیدانها و مورخانِ قدیم بر يك  
 قول نیستند . یاقوت حَمَوی در مُعْجَمُ الْبُلْدَان آورده است که کربلاء  
 از «كَرْبَلَه» مشتق است به معنی سستی در پاها . می گویند «جاءَ يَمْشِي  
 مُكْرِبِلًا» شاید این نام گذاری به جهت زمین این ناحیه بوده است .  
 نیز گفته اند : «كَرْبَلَةُ الْحَنْظَلَةِ» یعنی گندم را پاك کردم و بیختم . و این  
 نیز شاید بعلت نبودن ریگ و سنگ و کلوخ در این سرزمین باشد .  
 علامه شَهْرستانی در بساره این کلمه گفته است : کربلاء از دو کلمه  
 «كُورَ بَابِل» به معنی مجتمع شهری یا روستائی بابلی تشکیل شده  
 است . آبِ اَنْتاسِ الْكُورَمَلی زبان شناس عرب می گوید : کربلاء لفظی  
 است منحوت از دو کلمه (كَرْب) و (إِل) یعنی : حرم خدا ، سرزمینِ  
 مقدّس خدا .

در مواصِدِ الاطّلاع آمده است : کربلاء با مَدّ ، موضعی است

که حسین بن علی رضی الله عنه در آنجا به شهادت رسید و آن در بریه ، نزد کوفه برجانب فُرات ، واقع شده است .

(رك : معجم البلدان . مراد الاطلاع . كربلاء قديماً ، مقالة

دكتر مصطفى جواد ، مندرج در مَوْسُوعَةُ الْعَتَبَاتِ الْمُقَدَّسَةِ ) .

#### ۵۴ - عبدالله بن زیاد :

فرماندار اموی ، والی خراسان و عراق ، پسر زیاد بن ابیه یا بهتر بگوئیم پسر مرجانه . وی همان زنا زاده ای است که حضرت علی بن ابیطالب (ع) برای میثم تمار به او اشاره میکنند و میفرمایند : ای میثم ! ترا آن مرد زشتخوی و قَسَّی القلب پسر کنیز زناکار یعنی عبدالله بن زیاد خواهد گرفت .

در سال ۵۴ هجری قمری به سن ۲۵ سالگی ولایت خراسان یافت و پس از آن فرماندار بصره شد . وی در سرکوبی فتنه خوارج اهتمام فراوان بکار برد . در سال ۶۰ هجری از جانب یزید بن معاویه ، فرماندار کوفه شد و مسلم بن عقیل را به شهادت رساند ، و از جانب یزید برای جنگ با امام حسین (ع) مأمور شد و پسر سعد آبی وقاص را فرمانده آن کرد . بعد از مرگ یزید از کوفه گریخت و به شام رفت و این بار خود را در خدمت مروانیان ( فرزندان چَلْبَاسَه ) نهاد ، و مأمور سرکوبی قیام تَوَّابین شد . و سرانجام در سال ۶۷ هجری قمری از مختار شکست خورد و بدست ابراهیم بن مالک آشتر به هلاکت رسید . سُرَاقَة باهلی در شعری گفته است :

### لعن الله حیث حل زیاداً وابنه والعجوز ذات البعول

خدا لعنت کند آن مکان - یازمانی - که زیاد را در خود جای داد  
ولعنت خدای بر این زیاد و آن زنی که در یک زمان چند شوهر داشت!  
عمر بن عبدالعزیز گوید :

اگر من از قاتلانِ حسین بن علی (ع) بودم و بعد از آن فرضاً  
مشمولِ رحمتِ خداوندی شده و به بهشت می‌برد، باز هم  
از حضرت پیامبر (ص) خجالت کشیده و داخل نمی‌شدم .  
(رك: الكنى واللقاب . ريحانة الادب . دایرة المعارف فارسی).

### ۵۵- سلیمان بن صُرد خُزاعی :

وی از نیکان صحابه بود و در جنگ صفین با علی علیه السلام  
همراه بود و حَوْشَب دُؤْظَلِیم ، بدست او کشته شد. نام او در جاهلیت  
« یساره » بود ، رسول خدا (ص) او را سلیمان نام نهاد . وی مردی  
جلیل بود و در کوفه سکنی گزید و در خزاعه خانه بنا نهاد. او سید  
قوم خود بود و پس از مرگ معاویه ، شیعیان در خانه وی جمع  
شدند و برای امام حسین (ع) نامه نوشتند و آن حضرت را به کوفه  
دعوت کردند . ولی توفیق شهادت در وقعه طف نیافت . پس از  
این امر ، سخت پشیمان شد و توبه کرد و در سال ۶۵ هجری به  
همراهی مُسَیِّبِ بْنِ نَجْبَةَ فَزَارِی و عبدالله بن سعد بن ثقیل آزدی و  
عبدالله بن وائل تمیمی و رفاعه بن شداد بَجَلِی و جمعی از شیعیان  
کوفه ، که آنهارا توأبین می‌گویند، برای خونخواهی امام از بنی امیه ،  
به سوی شام حرکت کردند و در عَیْنِ وَرْدَه با لشکر شام تلاقی

کردند . جنگِ عظیمی رخ داد و سلیمان به تیر حُصَین بن نُعمیر به شهادت رسید . سن او به هنگام شهادت نود و سه سال بود ، سر او را پس از شهادت برای مروان به شام بردند .  
(رک : منتهی الآمال . سرمایه سخن) .

#### ۵۶- مُسِیب بن نَجَبه فزاری :

از بزرگان شیعه بود و در عَیْنُ الْوُزْدَه به همراه توابین خروج کرد ، و در سال ۶۵ هجری قمری در نبرد توابین با لشکر شام ، به شهادت رسید . سر او را نیز پس از شهادت برای مروان خلیفه شام بردند .

#### ۵۷- عبدالله بن وائل تمیمی :

از بزرگان توابین است و در عین‌الورده در سال ۶۵ هجری بعد از شهادت سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و عبدالله بن سعد ، پرچم را بدست گرفت و جهاد کرد تا به شهادت رسید .

#### ۵۸- عبدالله بن زُبَیر :

عبدالله بن زبیر بن عَوّام ، مادرش اَسْمَاء ذَاتُ الْنِطَاقِین دختر ابوبکر بود . در جنگهای سعید بن عاص در ایران شمالی ، شرکت داشت . در جنگِ جمل سال ۳۶ هجری عاقبت خود را از معرکه بیرون کشید . بعد از معاویه از بیعت با یزید امتناع کرد و به مکه گریخت و سپس به دعوی خلافت برخاست . ابن زبیر از دشمنان حضرت علی بن ابیطالب (ع) بود . او دارای بغض بنی هاشم بود و

امیرالمؤمنین (ع) را ناسزا می گفت . آورده اند :

که ابن زبیر مدت چهل روز در خطبه خود بر پیامبر اسلام (ص)  
درود نمی فرستاد ، تا اینکه کار به جایی رسید که مردم  
بر او شوریدند .

وی در پاسخ گفت :

رسول خدا اهل بیت بدی دارد ، موقعی که من آن حضرت  
را یاد آور می شوم ، ایشان متوجه آن حضرت می گردند  
و خوشحال می شوند ، و من دوست ندارم که چشم آنان  
را بدین وسیله روشن نمایم .

حَجَّاج ، در هفدهم ماه جمادی الثانیه سال ۷۳ قمری ، ابن زبیر  
را بکشت و بدار آویخت . حضرت امیرالمؤمنین (ع) در اخبار  
غیبیه خود به اوضاع ابن زبیر اشاره کرده و فرموده اند :

عبدالله بن زبیر ، شخصی حيله گرو کینه ورز است ، آرزوی  
امری را دارد که به آن نخواهد رسید . او دام دین را  
می گستراند تا دنیا را شکار کند ، وی از بدار آویختگان  
قریش بشمار خواهد رفت .

ابن زبیر نسبت به بنی هاشم سخت گرفت و آن ها را از جمله  
محمد بن حَنْفِیَّه ، به زندان انداخت و آزار رساند و ابن عباس را  
مجبور به جلائی وطن کرد .

(رك: الكنى والالقاب . ریحانة الادب . دایرة المعارف فارسی).

۵۹- مُختار بن أبی عُبَید ثَقَفی :

مختار بن ابی عبید ثقفی ، از شیعیان کوفه و از کسانی است

که به روایت شیخ مُفید در ارشاد ، مسلم هنگام ورود به کوفه به خانه او رفت . وی پس از واقعه طف در سال ۶۶ به خونخواهی شهدای کربلا برخاست و به طرفداری محمد حنفیه ، کِیسانیه را بنا نهاد . پدر مختار ابو عبید ثقفی و برادرزاده اش ، در رمضان سال ۱۳ هجری در کنار قُوات در واقعه جِسر کشته شدند . مختار اغلب قاتلان و مسیین حادثه کربلا را همچون ، عمر بن سعد و قاص و پسرش حَفْص و شمر بن ذی الْجَوْشَن و خولی بن یزید و سنان بن آنس و حکیم بن طَقیل و عبیدالله بن زیاد ، بکشت . البته مختار در این کار ، تنها و براساس حرکت و عقیده شیعه دست به چنین کاری نزده بود، بلکه همانگونه که امام سجاد (ع) فرموده است ، خاندان محمد (ص) را بهانه برای رسیدن به مقام قرار داده بود . شیعیان در پرونده مختار چیزها دیده و در آن سخن ها داشتند . کدام شیعه کوفه بود که باور کند . مختار برای تحقیق امر دین و در راه امامت و عدالت به مبارزه برخاسته است . هنوز روز سابط از یاد شیعیان نرفته بود . مگر در آنجا هنگامی که امام حسن (ع) مجروح شد و او را به منزل دائی مختار برده بودند ، همین مختار نبود که به طمع جاه و مقام و دینارِ بنی امیه ، به دائی اش پیشنهاد تسلیم امام را به معاویه می کرد ؟ .

شیعه دوبار مختار را آزموده بود . یکبار در سابط و بار دیگر در کوفه . آنگاه که مسلم بن عقیل نماینده امام به کوفه آمد و گروهی بسیار با او بیعت کردند ، با آنکه مختار روز خروج مسلم را می دانست ، در حُظْرَیْهِ در قریه کُففا بماند ، تا آنگاه که هانیء بن



عروه دستگیر شد. مختار پس از آن یکر است به زیر پرچم امانی رفت که عمرو بن حُرَیث در کوفه برافراشته بود! با این خاطره‌ها شیعیان چگونه می‌توانستند از خود نپرسند که آیا به راستی مختار برای خونخواهی امام به میدان آمده است، یا شهرت طلبی و قدرت طلبی او را به اینکار واداشته است؟ از اینها که بگذریم مگر همین مختار نبود که زائده بن قدامه را پیش دامادش عبدالله بن عمر فرستاد، تا با توسل به وجهه اجتماعی او، از زندان یزید خلاصی یابد. مختار در حجاز هم سعی کرد تا با پیوستن به ابن زبیر، از قدرت و مکنتی بهره‌مند شود. چون ابن زبیر بدو توجهی نکرد، عازم کوفه شد. در کوفه نیز قبل از آنکه به سراغ توأین برود، خود شخصاً به تدارك و تبلیغ دست زد و با علم کردن محمد بن حنفیه، سعی بر آن نمود تا شعار و اهداف قیام توأین را که اکثریت مردم کوفه بر آن پای می‌فشردند، به انحراف کشاند و قضیه توبه را که طرحی برای تصفیه درونی شیعی بود با طرح حکومت و قدرت تحت الشعاع قرار دهد.

به نقل مسعودی:

«اونامه به علی بن حسین (ع) ملقب به سجاد نوشت و می‌خواست با او بیعت کند و قائل به امامت او شود و دعوت او را رواج دهد و مال فراوان به نزد او فرستاد ولی علی (ع) تقاضای او را نپذیرفت و به نامه‌اش جواب نداد و در مسجد پیغمبر (ص)، آشکارا درباره او ناسزا گفت و دروغ و بدکاری او را آشکار کرد که تمایل به خاندان

ابوطالب را وسیله جلب مردم کرده است . چون مختار از علی بن حسین نومید شد ، نامه به عموی او محمد حنفیه نوشت که با او بیعت کند . علی بن حسین (ع) به محمد حنفیه گفت که جواب مختار را ندهد که او می خواهد به وسیله اظهار دوستی خاندان ابوطالب ، قلوب مردم را جذب کند و باطن او با ظاهرش ، که متمایل به دوستی خاندان علی (ع) است و از دشمنانشان بیزاری می کند ، مخالف است . بلکه او دشمن آل علی است نه دوست ایشان ، و می باید که محمد بن حنفیه حقیقت حال را آشکار کند و دروغ او را نمودار کند ، چنانکه او کرده و در مسجد پیغمبر خدا (ص) گفته است .»

همین مختار بود که مردم را از پیوستن به توابین باز می داشت و می گفت :

سلیمان از دانش مبارزه ، آگاهی ندارد و در کارها ناآزموده است ، او می خواهد شما را از کوفه بیرون برد هم خود و هم شما را به کشتن دهد . مختار در سال ۶۷ هجری قمری بدست مُصعب بن زُبیر کشته شد . (رک: تاریخ طبری . مروج الذهب . تلمة المنتهی).

#### ۶۰- ابو عمرو بن کیسان :

یا اباعمره از یاران مختار بن ابی عبید ثقفی و رئیس نگهبانان او بود .

۶۱- أَحْمَرُ بْنُ شُمَيْطٍ :

از یاران مختار بن ابی عبید ثقفی .

۶۲- رِفَاعَةُ بْنُ يَزِيدٍ :

از یاران مختار بن ابی عبید ثقفی .

۶۳- سَائِبُ بْنُ مَالِكٍ :

از یاران مختار بن ابی عبید ثقفی .

۶۴- عَبْدِ اللَّهِ بْنُ كَامِلٍ :

از یاران مختار بن ابی عبید ثقفی .

۶۵- مَصْعَبُ بْنُ زُبَيْرٍ :

مصعب بن زبیر بن عوام، از طرف برادرش عبدالله بن زبیر والی بصره شد، کوفه را ضبط نمود و مختار بن ابی عبید ثقفی را کشت. در سال ۷۱ هجری بدست حجاج بن یوسف ثقفی مقتول شد، و او سرش را نزد عبدالملک مروان پنجمین حکمران مروانی فرستاد. (رک: ریحانة الادب) .

۶۶- عَبْدِ الْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ :

(۲۶-۸۶) هجری قمری ، پنجمین حکمران اموی و پسر

مروان حکم است. پس از مرگ پدرش به قدرت رسید. در آغاز خلافتش، عراق، شام و حجاز آشفته بود. در مکه عبدالله بن زبیر به خلافت نشسته و مختار در کوفه خروج کرده بود.

عبدالملک، برای اینکه بتواند با فراغ بال کار عراق را سامان دهد، در سال ۶۹ هجری پیمان ترک مخاصمه ای با امپراتور روم

منعقد کرد و بلافاصله از دمشق عازم عراق گردید . مصعب در سال ۷۱ بدست سپاهیان عبدالملك و برادرش عبدالله بن زبیر نیز در سال ۷۳ ، بدست حجاج کشته شد و مکه به تصرف حجاج درآمد .  
 فتنهٔ ابن آشعث نیز در سال ۷۳ سرکوب شد و بدین گونه زمینه برای حکومت او آماده گردید . وی در دمشق مرد .  
 (رك : دایرة المعارف فارسی ) .

#### ۶۷- محمد بن حنفيّه :

محمد بن امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) ، نام مادرش خوّله دختر جعفر بن قیس بن سلمه بن ثعلبّه بن ذؤل بن حنفيّه بن لّجیم ، از قبیلهٔ بنی حنفيّه است ، از همین روملقب به ابن حنفيّه بود . ولادت او به سال ۲۱ هجری واقع شد . علم و ورع و تقوی و صولت و شجاعت او معروف است . در جمل و صفین پرچمدار بود .  
 در سال وفات او اختلاف هست و همینگونه در محل وفات و دفن او که مدینه است ، یا طائف .  
 (رك : ریحانة الادب) .

#### ۶۸- عبدالله بن عباس :

مشهور به ابن عباس ، متوفای ۶۸ هجری ، پسر عم پیامبر (ص) اسلام و صحابی معروف . در مکه بدنیا آمد ، و در فقه و تفسیر و شعر و انساب تبهر و شهرت یافت . خلفای ثلاثه او را تکریم می- کردند . در آخر عمر نابینا شد و در طائف سکونت جست .  
 وفاتش به سن ۷۱ سالگی اتفاق افتاد . او را به سبب کثرت

و وسعت اطلاعش «جَبْرُ الْأُمَّةِ» ، عالم امت ، می گفتند . کتابی در تفسیر قرآن بدو منسوب است که چاپ شده است .  
(رك : دایرة المعارف فارسی ) .

#### ۶۹- حَجَّاج بن یُوسُف ثَقَفی :

در طائف بدنیا آمد و سپس به شام رفت و در دستگاه خلیفه ترقی کرد . تا آنکه عبد الملک بن مروان او را به جنگ عبد الله بن - زبیر به مکه فرستاد و حجاج با لشگری گران بدانسو رفت و عبد الله را بکشت و بر مکه دست یافت . عبد الملک ولایت مکه و مدینه و طائف بدو داد ، و بعد عراق را نیز ضمیمه قلمرو او نمود . وی بیست سال بر عراق حکومت کرد و در دوره او جنایتها و کشتارها و رنجها به مردم مسلمان عراق رسید . شهر واسط را او بنا کرد . عدد مقتولین بدست او ، به غیر از آنچه به سبب جنگهای او کشته شده اند ، به صد و بیست هزار می رسد . وقتی به هلاکت رسید در زندان او ، پنجاه هزار مرد و سی هزار زن بود که شانزده هزار آنها برهنه و محرومان بودند . مرد و زن را باهم حبس می کرد و در زندان او سقف و پوششی نبود . از شعبی نقل شده است که اگر هرامتی خبیث خود را بیرون آورند و ما حجاج را در مقابل ایشان در آوریم ، بر تمامی ایشان غلبه خواهیم یافت . حجاج بسیاری از شیعیان امیر المؤمنین (ع) را از جمله کمیل بن زیاد نخعی ، قنبر ، غلام حضرت امیر ، عبد الرحمن بن ابی کبلی انصاری ، یحیی بن اُمّ طویل و سعید بن جبیر را به شهادت رسانید . هلاکت حجاج به سال

۹۵ هجری در شهر واسط رخ داد .

( رك : تمة المنتهى . دایرة المعارف فارسی )

۷۰- نصر بن خزیمه :

یکی از یاران زید بن علی که با او قیام کرد و به شهادت رسید.

۷۱- معاویه بن اسحاق :

یکی از یاران زید بن علی ، که با او قیام کرد و به شهادت رسید.

۷۲- ابومسلم خراسانی :

ابومسلم ، عبدالرحمن بن مسلم ( متوفای ۱۳۷ ) از سرداران عباسی که در رأس سیاه جامگان در خراسان علیه بنی امیه خروج کرد . وی در سال ۱۲۴ هجری در کوفه بادعای بنی عباس آشنائی یافت و چندی بعد ، از جانب ابراهیم امام مأمور نشر دعوت بنی عباس شد و به خراسان رفت . در خراسان ابومسلم از اختلاف و عصبیت واقع در بین اعراب مُصْری و یمانی ، سود برد و به نشر دعوت و پیش- برد کار پرداخت . وی پس از آنکه زمینه حکومت را برای عباسیان فراهم کرد ، او را کشتند ، زیرا او فقط یک واسطه انتقال و یک ابزار برای این کار بود . گفته اند که ابومسلم خود می گفته است که .

حال من با عباسیان چنان است که مردی از صالحان ، استخوانهای شیری دید که در جائی افتاده بود . دعا کرد تا خدای تعالی او را زنده کند . چون شیر زنده شد گفت : تو بر گردن من حقِ بزرگی داری ، ولی مصلحت آن است

که ترا بکشم زیرا تو مردی مستجاب الدعوه هستی ،  
 شاید بار دیگر دعا کنی تا خدای تعالی مرا بمیراند ، یا شیری  
 قوی تر از مرا بیافریند و برایم سبب زیان شود . پس صلاح  
 آن است که ترا بکشم .

پس عباسیان چون از قبل من به قدرت رسیدند ، مصلحتشان  
 در آن است که مرا بکشند .

البته ، این گفته ابو مسلم اغراق است ، حق همان است که  
 منصور هنگام قتل او بر زبان رانده بود که ، کار تو چندان مهم نبوده  
 است موقعیت ترا بزرگ و قهرمان کرد .

ناصر خسرو گوید :

گربخواهد ایزد از عباسیان      کشتگان آل احمد را دیات  
 وای بومسلم که مر سقاج را      او برون آورد زان ویران قنات  
 در واقع باید گفت که سرنوشت ابو مسلم همانند سرنوشت  
 ابو سَلَمَةَ خَلَّال بود که امام صادق (ع) به هنگام رد کردن دعوت او  
 و سوزاندن نامه اش ، با تمثل به بیٹی بیان فرموده بودند :

أَيَا مُوقِدَا نَارَا يَغْيِرُكَ صَوُّهَا      وَيَا حَاطِبَا فِي غَيْرِ حَبْلِكَ تَحْطُبُ .  
 ای برافروزنده آتشی که نورش برای دیگری است وای هیزم  
 شکنی که با ریسمان دیگری ، هیزم گرد می آوری !  
 ابو مسلم مردی سفاک و خونریز بود ، تعداد مقتولین بدست  
 او را بعضی صد هزار و حتی ششصد هزار گفته اند .

( رك : تمة المنتهى . دائرة المعارف فارسی ) .

## ۷۳- عبد الله بن معاویه بن جعفر :

چون مردم با یزید بن ولید ، معروف به یزید ناقص به خلافت بیعت کردند ، عبد الله بن معاویه برضد او در کوفه قیام کرد و چون در کوفه با استقبال روبرو نشد ، به سوی فارس و نواحی مشرق رهسپار شد . عبد الله بن عمر ، چون از خروج عبد الله بن معاویه مطلع شد ، بالشکری به جنگ او آمد و در بیرون شهر کوفه از سمت حیره ، جنگ سختی با او کرد . معاویه در جنگ شکست خورد و فرار کرد و به سوی اصفهان رفت و بر اصفهان و ری وقم و شیراز مسلط شد . مروان حمار ، عامر بن ضباره را با لشکر انبوهی به جنگ او فرستاد . عبد الله فرار کرد و به طمع یاری گرفتن از ابو مسلم ، به سوی او به خراسان رفت . ابو مسلم او را گرفت و بعضی گفته اند که بعداً او را کشت . و سرش را به عامر بن ضباره داد تا پیش مروان برسد . برخی گفته اند : ابو مسلم او را زنده تحویل ابن ضباره داده است . به او نسبت بیدینی زده اند و او را از زندانقه شمرده اند . از جمله نامه نگار او عمار بن حمزه ، و هم نشینان او مطیع بن ایاس و بقلی هر سه بیدین بودند . رئیس انتظامات اوقیس نیز بیدین بود . عبد الله آنگونه که از متون تاریخ برمی آید ، مردی بداخلاق و بدسیرت بوده است . او شاعر نیز بود و خروجش به سال ۱۲۷ هجری اتفاق افتاد ( رک : مقاتل الطالبیین ) .

## ۷۴- منصور دوانیقی عباسی .

دومین خلیفه عباسی ، فرزند محمد بن علی بن عبد الله بن-



عباس کتیه‌اش ابو جعفر ، لقبش منصور دوانقی یا دوانیقی است . بدستگیری ابومسلم خراسانی عموی خود عبدالله را بکشت و در سال دوم خلافتش ابومسلم را نیز از خوف نفوذ و اقتدارش ، به قتل رساند . در سال ۱۴۵ بغداد را مقرر خلافت کرد . گویند چون در حفر خندق کوفه ، ازهرسر ، یک دَانَق نقره گرفت ، لقب دوانیقی یافت .

وی چندین مرتبه برای امام صادق (ع) مزاحمت ایجاد کرد و آن امام را از مدینه به عراق آورد و عاقبت امام را مسموم کرد . منصور در سال ۱۵۸ در مکه درگذشت .  
( رک : ریحانة الادب ) .

#### ۷۵- عبد الله بن محمد بن عبدالله حسنی :

وی همان عبد الله آشتر است که به وسیله عبد الله بن مسعوده به هند برده شد . عبد الله بن مسعوده ، معلم فرزندان عبد الله بن حسن بود . عبد الله مدتی در سندهمانند تاجاسوسان گزارش دادند که او همان فرزند محمد بن عبد الله (نفس زکیه) است . منصور ، هشام بن عمرو بن بسطام تغلبی را طلبید و او را مأمور قتل عبد الله کرد . هشام عبد الله را کشت و سرش را برای منصور فرستاد .  
( رک : عمدة الطالب . مقاتل الطالبین ) .

#### ۷۶- یَسَد :

سند ، ایالتی که در پاکستان غربی واقع شده است . کرسی آن حیدرآباد بود . ناحیه سند امروز جزء ولایات حیدرآباد و خیبرپور

است . از شمال و جنوب به هند و از غرب به بلوچستان محدود می باشد . در مراد اطلاع از سند چنین یاد کرده است : سند با کسر سین و سکون نون و در آخر دالِ مهمله : سرزمینی است بین هندو کرمان و سیستان ، از قصبه های منصوره است .

( رك : مراد اطلاع . دایرة المعارف فارسی ) .

#### ۷۷- عُمر بن هِشام ثَقَلَبی :

او همان کسی است که مأمور حکومت سند شد و عبدالله بن- محمد بن عبدالله حسنی را بکشت و سرش را برای منصور فرستاد .

#### ۷۸- هارون :

خلیفه پنجم عباسی ، در سال ۱۵۰ هجری متولد شد و از سال ۱۷۰ تا ۱۹۳ هجری حکومت راند . وی در بهار سال ۱۹۳ هجری در طوس در گذشت و جسدش در سناباد که یکی از دهکده های حومه طوس بود ، در باغ حُمید بن قَحْطَبَه ، بخاک سپرده شد . همانجا که قبر حضرت امام رضا (ع) واقع و معروف به مشهد الرضا (ع) است . در آنکه قبر رشید و امام علی بن موسی الرضا (ع) در جوار همدیگرند ، شعری گفته است که دوبیت از آن نقل می شود :

قبران فی طوس خیر الناس و کلهم      وقبر شریک هذا من العبر

ما ینفع الرجس من قرب الزکی ولا      علی الزکی بقرب الرجس من ضرر

در طوس دو قبر هست ، قبر بهترین مردم و قبر بدترین مردم .

نه ناپاک از همسایگی پاک سود می برد و نه انسان پاک از

مجاورتِ ناپاکِ زیان خواهد دید .

هارون بزرگترین حکمران عباسی است و دربار او از حیث تجمل و جلال در آن زمان نظیر نداشت . او یحیی بُزْمَکِی را به وزارت انتخاب کرد . و سرانجام به سبب ملاحظات سیاسی و به قولی به سبب حمایت برمکیان از علویان ، آنها را از میان برداشت . از جنایات هارون ، زندانی کردن امام موسی کاظم (ع) و سرانجام شهید کردن او با سم است .

( ر ك : تَمَّة المُنْتَهی . تاریخ برگزیدگان ) .

#### ۷۹ - موسی (هادی) :

پس از مرگ مهدی در سال ۱۶۹ هجری ، پسرش موسی ملقب به هادی به جای او نشست . وی به قساوت قلب معروف بود و از خلفای شجاع بنی عباس است . او در دوران خلافتش بر آن شد تا برادر خود رشید را از ولایتعهدی خود خلع کند ، ولی اجل مهلتش نداد و مرد . مرگش در بغداد به سال ۱۷۰ هجری ، واقع شده است و عمرش بیست و پنج سال بود .

( ر ك : تَمَّة المُنْتَهی ) .

#### ۸۰ - حسین بن علی :

حسین بن علی بن حسن بن حسن بن حسن ، معروف صاحب فَخ و قَتیل فَخ کنیه اش ابو عبدالله و مادرش ، زینب دختر عبدالله بن حسن می باشد . مردم به زینب و شوهرش علی بن حسین به خاطر عبادت

بسیار آنان، «الزوج الصالح» می گفتند. پدر و برادر و عموها و پسران و شوهر زینب، بدست منصور کشته شده بودند، هر گاه برای آنان نوحه سرائی می کرد این جملات را می گفت:

«یا فاطر السموات والارض، یا عالم الغیب والشهادة، الحاکم

بین عباده، احکم بیننا و بین قومنا بالحق و أنت خیر الحاکمین»

حسین در زمان هادی خروج کرد و در «فخ» مکانی به مسافت شش میل مانده به مکه به شهادت رسید. از جانب هادی لشکری حدود چهار هزار نفر به جنگ حسین آمد و او را با گروهی از یارانش به شهادت رساندند. جسد های آنان سه روز بر روی زمین بود و کسی آنها را دفن نکرد تا درندگان و پرندگان اجساد آنها را بخورند. شهادت حسین و اصحابش جامعه اسلامی را تکان داد و شعرا در رثای آنها مرثیه ها سرودند.

(رك : مقاتل الطالبیین. تمة المنتهی).

#### ۸۱ - ابن آفطس :

عبدالله بن حسن بن علی بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (ع) معروف به عبدالله افطس، کنیه اش ابو محمد و مادرش ام سعید است. وی در جنگ «فخ» شرکت کرد و شجاعتها نشان داد، ولی از آن واقعه جان سالم بدر نبرد. رشید او را احضار کرد و به زندان انداخت. او نامه ای توهین آمیز برای رشید نوشت. و سرانجام جعفر بن یحیی برمکی، او را به شهادت رساند و سرش را برای رشید فرستاد.

(رك : مقاتل الطالبیین. تمة المنتهی).

۸۲- احمد بن علی زیدی :

یکی از سادات علوی و نوه زید بن علی (ع) است .

(ر ك : رساله اسدیة ، عبیدلی سبزواری) .

۸۳- قاسم بن علی حسنی : (?)

۸۴- غسان بن حاضر خُزاعی (?)

۸۵- آغَمَش :

ابو محمد سلیمان بن مهران اسدی کوفی ، از ثقات شیعه که مورد تأیید عمامه نیز هست . او را قرین زُهری شمرده اند . در فقه و حدیث ، امام اهل عصر خود بود . در سال ۱۴۸ هجری وفات کرد .

(ر ك : الكُنَى وَالْأَلْقَاب . ریحانة الادب) .

۸۶- شریک :

شریک بن عبدالله بن سنان نخعی ، در ایام مهدی قضاوت داشت . هادی او را عزل کرد . محدث قمی گوید :

شریک اگر شیعه نبوده با شیعه هم معاند نبوده است . وی در سال ۱۷۵ در عصر هارون وفات یافت .

(ر ك : تَمَمَةُ الْمُنْتَهَى) .

۸۷- هشام بن حکم :

نامش ابو محمد یا ابو الحکم ، هشام بن الحکم کندی یا شیبانی بغدادی یا کوفی است . از بهترین شاگردان مکتب امام ششم :

امام صادق (ع) می‌باشد. وی عالمی بود جامع علوم عقلی و نقلی، خوش قریحه، بدیهه‌گو، حاضر جواب، خوش بیان، و متخصص در معارف مذهبی و عقاید دینی. تاریخ ولادت او به طور تحقیق معلوم نیست، ولی از قرائن می‌توان حدس زد که ولادتش در اوائل قرن دوم هجری بوده است. مناظرات او در دفاع از حریم اهل بیت و رهبری ائمه دین (ع) معروف و مشهور و معروف‌ترین آنها مناظره ابوعمر و بن عبید معتزلی است. در سال وفات هشام هم، اختلاف هست. بعضی ۱۹۹ و بعضی ۲۲۱ هجری ذکر کرده‌اند.

(رک: هشام بن الحکم، سید احمد صفائی).

#### ۸۸ - علی بن یقطين :

پدرش از وجوه دعاة بود و چون مروان در تعقیب او بود، فراری شد. در سال ۱۲۴ فرزندش علی متولد شد. یقطين تا سقوط امویان مخفی بود و از این زمان ظاهر شد و به وطن خود برگشت. وی با آنکه با سفاح و منصور بود، شیعی مذهب بود. پسرانش نیز قائل به امامت بودند و عقیده شیعه داشتند. یقطين گاهگاهی اموال برای امام صادق (ع) حمل می‌کرد. نزد منصور و مهدی از یقطين سخن چینی کردند، حق تعالی او را از کید و مکر ایشان حفظ کرد.

علی بن یقطين، در خدمت حضرت موسی بن جعفر (ع) منزلتی عظیم داشت و حضرت، با حدیثی بهشت را برای او تضمین کرده بودند. امام صادق (ع) نیز در کودکی برای او، دعا فرموده بودند.

احادیث در مدح او بسیار است و او از یاران و ارادتمندانِ اهل بیت است. وفات وی به سال ۱۸۲ هجری اتفاق افتاده است.  
(رك : تَمَّةُ الْمُنْتَهَى).

#### ۸۹ - زید بن صُوحان :

زید بن صوحان عَبدی از یاران و اصحاب امیر المؤمنین (ع) بوده است و در جنگ جمل به شهادت رسید. شیخ کَشّی نقل کرده است :  
چون زید را زخم کاری رسید و از پشت اسب به زمین افتاد،  
حضرت امیر (ع) بر بالین او آمدند و فرمودند :

« رَحِمَكَ اللَّهُ ، كُنْتَ خَفِيفَ الْمَوْنَةِ ، عَظِيمَ الْمَعُونَةِ »

رحمت خدا بر تو باد ای زید که تعلقات و بهر هات از دنیا اندک  
و یاریت نسبت به دین خدا (وما) بسیار بود .

زید سر خود را برداشت و گفت :

خدای تعالی جزای خیر به تو بدهد ای امیر المؤمنین !  
سو گند به خدا ترا آگاه به اسرار الهی شناختم . سو گند  
به خدا که به همراهی تو با دشمنان تو از سرِ جهل نه جنگیدم ،  
بلکه حدیث غدیر را که در حق تو وارد شده است ، از  
اُمِّ سَلَمَه شنیدم و از آنجا به و خیم بودن عاقبت کسیکه ترا  
مخدول کند ، پی بردم ، پس نپسندیدم که ترا تنها بگذارم  
تا خدا مرا مخدول کند .

از فضل بن شاذان نقل شده که ، زید از رؤسای تابعین و زهاد ایشان

بود . چون عایشه به بصره رسید نامه ای به او نوشت :

«این نامه‌ای است از عایشه همسر پیامبر (ص) به فرزندش زید بن صُوحانِ پاك عقیده . چون نامه من به تو رسد ، مردم کوفه را از یاری و همراهی علی بن ابیطالب (ع) باز دار ، تا دستور دیگر من به تو رسد .»

چون زید نامه را خواند در پاسخ نوشت :

«مرا به چیزی امر کرده‌ای که به غیر آن مأمورم و خود ترك چیزی گفته‌ای که بدان مأموری . والسلام !» .

مسجد زید یکی از مساجد شریفه کوفه است ، و دعای او که در نماز شب می‌خواند ، معروف است . گویند حضرت رسول (ص) به او فرمود :

«عضوی از تو پیش از تو به بهشت خواهد رفت .»

گویند در جنگ نهاوند دستش بریده شد .

(رك : منتهی الآمال) .

#### ۹۰- عُثْمَان بن حُنَيْف آنصاری :

برادر سَهْل بن حنِیف و از سابقینی است که به یاری امام علی (ع) شتافتند . از جانب امام والی بصره بود و نامه ۴۵ نهج البلاغه که امام عتاب آلود به او خطاب می‌فرمایند ، در مورد شرکت او در مهمانی‌ای است که از طرف اشراف بصره برپا شده بود ، و فقراء در آن راهی نداشتند . طلحه و زبیر وقتی وارد بصره شدند ، بسیاری از لشکر عثمان را کشتند و او را گرفتند و بسیار زدند و ریش و سبیل او را کردند و از بصره بیرون کردند .



(رك : منتهی الآمال ) .

#### ۹۱- جَارِيَّةُ بن قُدَامَةَ سَعْدِي :

جاریه بن قدامه العبدی التمیمی السعدی البصری، از اصحاب امام علی (ع) و در جنگهای آن حضرت شرکت کرد، او همان کسی است با دوهزار نفر به جنگ بُسر بن ابی اَڑطاة شتافت و عبدالله بن عامر حَضْرَمِی، جاسوس و عامل معاویه را در بصره در خانه اش به آتش کشید، وی از شجاعان و قهرمانان است که در قدرت نظامی و سخت گیری در حق و مقابله با باطل بس نام آور بود. گویند معاویه روزی به او گفت :

تو از اینکه مادرت بر تو نام جاریه نهاد، زیان بردی (زیرا یکی از معانی جاریه کنیز است) جاریه در پاسخ گفت و اما تو بیش از همه در این کار زیان برده ای زیرا نام تو معاویه است و معاویه به معنی سگ ماده ای است که عوعو می کند .

جاریه بین سالهای ۶۰ تا ۶۲ وفات کرد .

(رك : الْأَصَابَةُ ، ابن حَجَر . الاستیعاب ، ابن عبد البر . اُسْدُ الْغَابَةِ ، ابن اثیر . رجال علامه ) .

#### ۹۲- جُنْدَبُ بن زُهَيْرِ اَزْدِي :

در الاصابه به نام جندب بن زهیر ازدی آمده و ابن حجر بر ابن قَتَحُون که بین جندب بن زهیر ازدی با عامری فرق نهاده است،

ایراد وارد کرده و گفته است که هر دو یکی هستند و هر دو غامدی اند و غامد بطنی از ازد است . شیخ حرّ عاملی در «رِسَالَةُ فِي مَعْرِفَةِ أَحْوَالِ الصَّحَابَةِ» گوید :

بنا بر نقل فضل بن شاذان ، جندب بن زهیر از بزرگان و زهاد و رؤسای تابعین است . علمای رجال از او با نام «قَاتِلُ السَّاحِرِ» نام برده اند و در صحابی بودن او اختلاف کرده اند . بعضی پدرش را کعب و پاره ای زهیر نوشته اند . ابن حَبَّان او را از ثقات تابعین شمرده و گفته است که در صفین به شهادت رسیده است .

(رك : الاصابه . رساله فی معرفه احوال الصحابه) .

#### ۹۳ - شُرَیْح بن هانیء مرادی :

شریح بن هانیء بن یزید حارثی مدحجی کوفی از مُخَصَّرَمِین و از ثقات است ، همراه ابن ابی بکرۃ در سیستان به شهادت رسید . عصر پیامبر را درك کرد ولی نایل به دیدار آن حضرت نشد . ابن سعد او را در طبقه نخستین تابعین و در عداد اصحاب امام علی (ع) آورده و گفته است که در تمام حوادث و معرکه ها همراه امام بوده است . او ثقه است و احادیثی از او نقل شده است .

ابن سعد از قول ابن البرقی ، او را از رجال «شُرْطَه» (منظور شُرْطَةُ الْخَمِیس است) امام بر شمرده است .

(رك : الطبقات الکبری ، ابن سعد . تقریب التّهذیب ، ابن حجر) .

#### ۹۴- مالک بن کعب اَرْحَبی :

مالک بن کعب اَرْحَبی هَمْدانی ، فرماندار امام علی (ع) در «عَيْنُ التَّمَر» و امیر سپاهی بود که امام برای یاری محمد بن ابی بکر ، روانه مصر کرده بودند . همو بود که با نعمان بشیر انصاری که از طرف معاویه به قلمرو حکومت امام علی ، حمله کرده بود ، جنگید و براو غلبه کرد .

(رک : تنقیح المقال ، مامقانی) .

#### ۹۵- مَعْقِل بن قَیس رِیاحی تَمیمی :

از اصحابِ امیرالمؤمنین (ع) و از مردان و قهرمانان کوفه و صاحب ریاست و پیشوائی است . وی از شیعیان و ارادتمندان امام علی (ع) است . از جانب امام برای تأدیب و سرکوبی بنی نَاجِیَه که مرتد شده بودند ، مأمور شد و آنها را به شدت سرکوب کرد و برجای نشانند ، اشرار را گوشمالی داد و خَویّت بن رَاشِد را با همدستانان سرکوب و منکوب کرد . گویند چون امیرالمؤمنین (ع) بعد از غارت سُفیان غامدی قصد صفین کرد ، با اصحابش در بارهٔ مرد نیرومندی برای جمع آوری سپاه از سواد به سوی شام ، نظر خواست . سعید بن قیس گفت :

شما را به فردِ استوار ، ناصح ، خردمند ، شجاع و آهنین ،

مَعْقِل بن قیس تمیمی را هممائی می کنم .

امام گفته اورا تصدیق کرد ، و معقل را با سه هزار نفر روانهٔ شام کرد . در نهج البلاغه سفارشِ خاصِ امام به او آمده است . ابن دُرَیْد

در الاشتقاق ، اورا در عدد رجال شرطة الخميس امام، آورده است.  
(رك : تنقيح المقال . الاشتقاق . سفينة البحار ) .

#### ۹۶- حارث بن أعور همدانی:

ابن سعد او را جزء طبقه نخستین کوفیان آورده که از امام علی (ع) و عبدالله بن مسعود، حدیث روایت کرده است. وی از بزرگان شیعه و از اولیاء امیر المؤمنین (ع) است. امام حدیث معروف زیر را که سید حمیری آنرا به شعر در آورده است، در خطاب به او می فرماید:

يا حارِهمدانَ مَنْ يَمُتْ يَرْنِي مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلَا

برقی در رجالش، او را از اولیاء امام علی (ع) شمرده است .  
( رك : الطبقات الكبرى . جامع الرواة ، اردبیلی . تقریب - التهذيب ) .

#### ۹۷- أبوظفیل کنانی :

عالم بن وائله کلبی ، از یاران نیک امیر المؤمنین علی (ع) بشمار می رود . هشت سال از زندگی پیامبر را درك کرد . در سال هجرت یا اُحُد، متولد شد و در سال ۱۱۰ هجری قمری از دنیا رفت . گویند بامرگ او صحابه خاتمه یافتند . بعضی به او تهمت کیسانی زده اند ولی مطابق شعری که در کتاب نُخْبَةُ الْمَقَال آمده است ، این تهمت ضعیف و بی اساس می نماید . ابوظفیل وارد کوفه شد و در تمام جنگها با حضرت علی (ع) همراه بود . پس از شهادت امام، او به مکه برگشت و تا وفات، در آنجا بود . بعضی گفته اند

تسا هنگام وفات ، در کوفه ماند . سپاهی که در زمان مختار بن ابی عبید برای نجات محمد حنفیه از کوفه عازم بود ، تحت فرماندهی ابوطقیل بود .

(رك : الكنى واللقاب ) .

#### ۹۸- جابر جُفَی :

جابر بن یزید بن حارث بن عبد یغوث آزادی جُفَی تابعی ، از پیشوای مفسرین است که تفسیر را از امام باقر (ع) فراگرفت . از همه برید و به حضرت باقر العلوم (ع) پیوست . از آن حضرت و حضرت صادق (ع) روایت کرده است . وفاتش به سال ۱۲۷ یا ۱۲۸ هجری ، اتفاق افتاده است . تألیفاتی بدین شرح بدو منسوب کرده اند : ۱- تفسیر القرآن . ۲- الجمل . ۳- صفین . ۴- الفضائل . ۵- مقتل امیر المؤمنین . ۶- مقتل الحسین . ۷- النوادر .

(رك : ریحانة الادب) .

#### ۹۹- رُشَید هَجَری :

از اصحاب امیر المؤمنین (ع) که به فرمان عبیدالله بن زیاد در کوفه بدار آویخته شد . حضرت امیر (ع) او را « رُشَیدُ الْبَلاَیَا » نام داده است . در کتب تاریخ از برای او کرامات و فضائل ، نقل کرده اند . شیخ ساروی در تَوْضِیحِ الْإِشْتِبَاهِ وَالْإِشْكَالِ او را صاحب علم بلایا و منایا ، نامیده است که امام علی (ع) به او تعلیم کرده است . همینگونه در رجال ابن داود ، در این باب سخنی درباره او آمده است .

(رك : الرجال ، ابن داود . توضیح الاشتباه ، ساروی .  
منتهی الآمال ) .

### ۱۰۰- زُرَّارَةُ بْنُ أَعْيَنَ :

زرارة بن اعین شیبانی از بزرگانِ رجالِ شیعه در فقه و حدیث و کلام است . او فضل و دین را هر دو به همراه داشت . از اصحاب امام باقر و امام صادق (ع) است که در سال ۱۵۰ پس از وفات امام صادق (ع) در گذشته است . در رجال ابن داود آمده است که زرارة راستگوترینِ زمانِ خویش و فاضلترینِ ایشان است و امام صادق- (ع) درباره او گفته اند :

« تَوَلَّاهُ زُرَّارَةُ لَقَلْتُ إِنَّ أَحَادِيثَ أَبِي (ع) سَتَذْهَبُ »

اگر زرارة نبود ، می گفتم که احادیث پدرم همه بزودی از میان خواهد رفت .

باز از امام صادق نقل شده است که دوست داشتنی ترین مردم به من از مردگان و زنده ها چهار کس اند :

« بُرَيْدُ بْنُ مَعَاوِيَةَ عَجَلِيٌّ ، زُرَّارَةُ ، مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَ أَبُو بَصِيرٍ » .  
زندگی او درخشنده تر از خورشید است و احتیاج به توضیح ندارد .

(رك : الرجال ، ابن داود . توضیح الاشتباه . الفهرست ، شیخ طوسی ) .

### ۱۰۱- دَهْرِيَّةٌ :

در کلام و عقاید اسلامی ، عنوانِ کسانی از فلاسفه که در بین

مسلمین عقایدی از نوع مادی و طبیعی داشته‌اند، و غالباً زُندِیق و مُلجِد نیز خوانده می‌شده‌اند. نام این جماعت از لفظ «دَهر» گرفته شده است، به معنی زمان بی‌پایان، و دهریه در واقع معتقد بوده‌اند به قَدَم و اَبَدِیتِ دهر، و به دستاویز این باور، هم اصلِ خلقت را نفی می‌کرده‌اند، و هم امکانِ حشر و معاد را انکار می‌نموده‌اند. در قرآن کریم سوره مبارکه جاثیه، آیه ۲۳، از قول آنها نقل شده است که، و رای حیات این جهانی چیزی نیست؛ زندگی به مرگ می‌انجامد، اما آنچه سبب مرگ انسان می‌شود دهر است نه چیز دیگر.

(رك: دایرة المعارف فارسی).

## ۱۰۲- سَوْقِطائی :

سوفسطائیان، معلمان دوره گردی بودند که در قرن پنجم قبل از میلاد از شهرهای مختلف یونان به آتن می‌آمدند تا علم و معرفت را میان عامه مردم منتشر کنند. سوفسطائیان به آتن می‌آمدند تا راه را برای ورود جوانان به سیاست هموار کنند. آنها تعلیم آنچه را که از نظر سیاسی ثمربخش به نظر می‌آمد، مقدم بر تعلیم حقیقت می‌نهادند، و شاگردان خویش را در فن جدل و مناظره ماهر می‌ساختند تا در هر مقام، خاصه در مشاجرات سیاسی بتوانند بر حریف غالب شوند. بعدها اصطلاح سَفْطَظَه عَلَم شد برای استدلال جدلی باطل دارای ظاهر فریبنده.

(رك: دایرة المعارف فارسی).

## ۱۰۳- مانوی :

پروآیین مانی ، بنیانگذار آیین مانوی (۲۱۵-۲۷۶ میلادی)  
آیین مانسی آمیزشی از ادیان زرتشتی ، عیسوی ، بودایی یونانی  
است . او می گوید :

عالم از دو عنصر روشنائی و تاریکی بوجود آمده و به همین  
سبب اساسی آن بر بستی و خوبی استوار است ، ولی در  
پایان دنیا روشنائی از تاریکی جدا خواهد شد و صلح ابدی  
همه جا را خواهد گرفت .

به عقیده مانی در آغاز دواصل اصیل وجود داشته که عبارتند  
از : نیک و بدو «پدر عظمت» برای دفاع از خود «مادر زندگانی»  
را بیافرید و نیز پنج عنصر نورانی را در برابر پنج عنصر ظلمانی بیافرید.  
( رك : فرهنگ معین ) .

## ۱۰۴- مَعْلَى بن خُنَیس :

ابو عثمان أَحْوَل مولى امام صادق (ع) است . وی بزاز بوده  
و از اهالی کوفه است . شیخ طوسی در کتاب غیبت او را ستوده و  
گفته است که داود بن علی به سبب موالات او نسبت به امام او  
را شهید کرد . چون داود او را بکشت و بردار کشید ، این امر بر  
امام صادق (ع) گران آمد و براو سخت گرفت و فرمود :  
« چرا مولا و قیم مرا در اموال و عیال کشتی به خدا که او  
نزد خدا از تو بهتر و با آبروتر بود » .



پاره‌ای قاتل او را اسماعیل فرزند امام صادق (ع) دانسته‌اند. در کتب رجالی شیعه متهم به ضعف شده است. ولی همانگونه که آمد، شیخ او را تنزیه کرده و در رجال کشی آمده است که امام صادق (ع) به ورود او به بهشت گواهی داده است. گویند قبل از شهادت همه دارائی خود را به امام صادق (ع) بخشید.

( رک : رجال ابن داود . الفهرست شیخ . رجال کشی ) .

#### ۱۰۵- داود بن علی :

قاتل معلی بن خنیس که در غیاب امام صادق (ع) او را بکشت و به نفرین امام گرفتار شد. بعضی گفته‌اند، امام سیرافی، رئیس انتظامات او را به قصاص قتل معلی بکشت.

( رک : منتهی الآمال ) .

#### ۱۰۶- ابوتراب مَروزی : (؟)

#### ۱۰۷- واقدی :

محمد بن عمر واقدی، از مشاهیر قدمای مورخین اسلامی می‌باشد. در فتوحات و غزوات و طبقات و سیر باخبر، و در حدیث و احکام و اخبار وقوع یافته، خبیر بود. گویند شش صندوق که هر صندوقی را دو مرد می‌توانست بردارد، کتاب داشته است. می‌گفته است، کتاب هر کس از حفظش بیشتر است بر عکس من که محفوظاتم از کتابم فزون‌تر است. او از ثوری و مالک بن انس و دیگر مشاهیر وقت روایت کرده و از روایات او است که وجود مقدس حضرت

علی بن ابیطالب (ع) از معجزات حضرت رسالت می باشد، همانند عصای موسی و مرده زنده کردن عیسی (ع). ابن الندیم گوید که واقعی شیعه و حَسَنُ الْمَذْهَبِ والعقیده بوده و لیکن طریق تقیه را می پیموده است. ( البته قول ابن ندیم خلافِ غرضِ ابوبکر خوارزمی است زیرا خوارزمی او را از راویان علیه اهل بیت و له بنی امیه و بنی عباس می شناسد). مأمون عباسی نسبت به وی عنایتی بی نهایت داشت. وی به سال دویست و ششم یا هفتم یا هشتم یا نهم قمری در هفتاد و هشت سالگی، وفات یافت و در مقابر خیزران مدفون گردید. او دارای تألیفات بسیاری در سیره و مغازی و فتوح و تاریخ و رجال است که بیشتر آنها چاپ شده است.

( رك : ریحانة الادب ) .

#### ۱۰۸- وَهَب بن مُنَبِّه تَمِیمی :

کنیه او ابو عبدالله و از تابعین یمن است، از نظر شیعه ضعیف و غیر معتمد است ولی با کمال تأسف بیشتر اخبار و سیره در منابع اهل سنت از او نقل شده است و مخصوصاً یکی از راویان معتبر تاریخ طبری است. وی احتمالاً از عوامل نفوذی یهود است که برای تخریب تفسیر و حدیث و تاریخ، کار می کرده است. طبق نقل ابن سعد در الطبقات الکبری وی گفته است که: ۹۲ کتاب آسمانی را مطالعه کرده که ۷۲ از آنها در کلیساها و کُنِیسه ها و در دست مردم و بقیه در غیر دسترس عموم بوده است. وی به سال ۱۱۰ در آغاز حکومت هشام بن عبد الملک در صنعاء در گذشت.

( رك : الطبقات الكبرى ، ابن سعد ) .

### ۱۰۹- کلبی :

کلبی در تاریخ و انساب نام دو تن ، محمد بن سائب و هشام- بن محمد است که دومی فرزند اولی است . باتوجه به اینکه هشام- بن محمد را ابن کلبی نیز می گویند ، باید منظور ابوبکر خوارزمی از ذکر کلبی به طور مطلق همان پدر یعنی محمد بن سائب باشد . محمد بن سائب ملقب به ابونضّر و از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام بوده است و نسب قریش را از ابوصالح و او هم از عقیل بن ابی طالب فرا گرفته است . بنابه نقل ابن قتیبه جدش یثرو پسران اوسائب و عبید و عبدالرحمن در جنگ جمل و صفین با حضرت علی بن ابیطالب (ع) بودند . کلبی منسوب به کلب بن ویره ، قبیله بزرگی از قضاعه است .

( رك : الکنی والالقب ) .

### ۱۱۰- شرقی بن قُطامی :

کنیه اش ابوالمنشای کلبی و نامش ولید بن حصین ، یکی از نسابان و راویان اخبار و انساب و دیوانهای عرب است . یوسفی او را دروغگو نوشته و از اَصَمّعی روایتی دارد که برخی از راویان به او گفته بودند که از شرقی پرسیدم که عرب در نماز گزاردن بر مردگان خود چه میخواندند؟ جواب داد، نمی دانم . من به او گفتم این شعر را می خواندند :

ماكنت وكواكلا ولا ابن آفك      رويدك حتى يبعث الخلق باعته  
چیزی نگذشت که روز جمعه او را در مقصوره دیدم که در  
این باره سخن سرائیهایی داشت .  
(رك : الفهرست ، ابن الندیم) .

#### ۱۱۱ - هیثم بن عدی :

ابو عبدالرحمن هیثم بن عدی از عالمان به اشعار و اخبار و  
مثالب و مناقب و مآثر و انساب عرب است . در نسبش طعنه‌هایی  
می‌زدند. دعبل در اشعاری ضمن هجو ابودؤاد ، او را نیز هجو میکند.  
هیثم در سال ۲۰۷ هجری درگذشت . کتابهای بسیاری در تاریخ و  
نسب و مثالب عرب بدو منسوب است .  
(رك : الفهرست ، ابن الندیم) .

#### ۱۱۲ - دأب بن کنانی :

دأب کنانی از کنانه شداخ است . واز نسب‌دانان و آشنایان  
به اخبار عرب است . فرزندان او عیسی بن دأب و یحیی بن دأب نیز از  
دانایان و نسب شناسان عرب‌اند .  
(رك : الفهرست ، ابن الندیم) .

#### ۱۱۳ - عبدالله بن عمار برقی : (?)

#### ۱۱۴ - کُمَیْت بن زید الاسدی :

ابوالمستهل کمیت بن زید اسدی (شهید به سال ۱۲۶ هجری) .  
از لحاظ نسب به مُصَرِّب بن زرار بن عدنان می‌پیوندد. لغوی بود و به علم

ایام عرب آشنائی داشت و در علوم ادبی و روایت سرآمد اقران خود بود . به جانب‌داری از تشیع زبانزد و در دفاع از آن همواره در تلاش بود . در شهرت ، بدان درجه گام نهاده بود که گفته‌اند : « انتساب کمیت به بنی آسَد برای آنان افتخاری است کافی و در خور اعتنا ، مادام که آنها نخواهند به فخر دیگر پردازند » .

ابو عَکْرَمَةُ ضَبِّی گفته است :

« اگر شعر کمیت نبود ، زبان عرب ترجمان نمی‌یافت و بیان آن مبهم می‌ماند » .

اهل قبیله اش گفته‌اند :

« از برکتِ دعایِ پیامبر (ص) در حقِ کمیت و قبیله او پیوسته ما را خیر و برکت می‌رسیده است » .

تاریخ ادب نویسان بر آنند که :

هیچکس چون کمیت از دانش انساب و مناقب عرب در خود جمع ندارد . وی ده خصلت نیکو داشته است :

- ۱- خطیب بنی اسد بوده است . ۲- فقیه شیعه بوده است
- ۳- حافظ قرآن بوده است . ۴- خط را خوش مینوشته است
- ۵- در نسب شناسی تسلط داشته است . ۶- متکلم و آشنا به اعتقادات و استدلال دینی بوده است . (نخستین کسی که در شیعه باب جدل گشود او بود) ۷- تیراندازی ماهر بوده است . ۸- سواری چابک و ماهر بوده است . ۹- شجاعتی بی مانند داشته است . ۱۰- بی اندازه سخاوتمند و متدین

بوده است . شغل او در مسجد کوفه تعلیم کودکان بوده است . وی با امام سجّاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام مرتبط بوده است و دیوان آلّه اشمّیات او در مدح اهل بیت (ع) مشهور است .  
(رک : ادبیات انقلاب در شیعه ، ج ۱ ، صادق آئینه وند) .

#### ۱۱۵ - منصور بن زَبْرَقان نَمَرّی :

وی از قبیله نمرین قاسط بود و نزد عتّابی متکلم و شاعر معروف تلمذ کرد . او از شاعرانی بود که بر رغم اختناق و فشار عباسیان تشیعش ، را با صراحت اعلام می کرد . حُصْری در ذَهْرُ الْأَدَاب آورده است که :

« وی بر تربت پاکِ حسین شعر می سرود و منقلب می شد  
و چونان سیل اشک از دیده فرو می ریخت » .  
در آخر جان بر سر عقیده نهاد و به مقام شهادت نایل آمد .  
رشید پس از ترور او کسی را مأمور نبش قبرش کرد و دیوانش را نیز بسوزانند .  
(رک : ادبیات انقلاب در شیعه) .

#### ۱۱۶ - دُعْبِل بن علی خُزاعی :

ابوعلی یا ابو جعفر دُعْبِل بن علی خُزاعی ، از مشاهیر شعرای نامی عرب و متعهد شیعی ، ادیب فاضل ، صالح متدین ، مداح اهل بیت عصمت (ع) و از اصحاب امام رضا (ع) و دارای طبعی

روان بود . چنانکه از تاریخ و مدت عمرش بر می آید پنج امام را درك کرده است . وی از اکابر و اشراف شیعه و بسیار جلیل القدر و عظیم المنزله و رفیع الشأن و ممدوح علمای رجال می باشد . دعبل با کمال جرأت و جسارت در فنون مدح اهل بیت طهارت و قدح مخالفین ایشان فرو گذاری نکرده و می گفته است :

«پنجاه سال است که چوب دار خود را بدوش گرفته و کس نمی یابم که مرا بر آن بدار کشد» .

خزاعه قبیله شاعر بطنی است از آزد که به دوستی آل محمد (ص) چنان شهره بودند ، که معاویه می گفت :

قبیله خزاعه در دوستی علی بن ابیطالب (ع) به حدی رسیده اند که اگر برای زنانشان میسر می شد ، با ما به نبرد بر می خاستند .

بنا بنقل ابن ندیم در الفهرست ، وی به سال ۱۴۸ هجری متولد شد . در زمان هارون الرشید به بغداد رفت و تا مرگ او در آنجا سُکنی گزید . بعد از مسافرت امام رضا (ع) به خراسان ، دعبل نیز به خراسان آمد و تا سال ۲۰۵ هجری در خدمت امام ماند و قصیده تائیه «مَدَارِسُ آیَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ» را انشاء کرد . وی در سال ۲۴۶ هجری بدست مأموری از سوی مالک بن طوق ، در قریه شوش خوزستان به شهادت رسید .

( ر ك : ریحانة الادب . ادبیات انقلاب ) .

## ۱۱۷- مروان بن حَفْصه یمامی :

از شعرای اموی عباسی است که با تقرب به هردو دستگاه (امویان و عباسیان) از آنها بهره‌مند شد. او از پایه گذاران و زمینه‌سازان فکری حکومت بنی عباس است مهدی و رشید و معن بن زائده را مدح کرده است، وی برای خوشایند بنی عباس، با علویان دشمنی می‌ورزیده است.

(رک : تاریخ آداب اللغة ، جرجی زیدان) .

## ۱۱۸- علی بن جَهْم شامی :

شاعر قریش و از درباریان و وابستگان به دستگاه متوکل عباسی است . وی در سعایت و سخن‌چینی افراط می‌کرد. پس از مدتی متوکل بر او خشم گرفت و او را به خراسان تبعید کرد . وی همچون دیگر همتای خود ، مروان بن ابی حفصه در کینه‌ورزی و دشمنی با آل علی (ع) مُصِرّ بود . گویند متوکل را هم هجو کرد و به همین سبب به خراسان تبعید شد و در آنجا متوکل به طاهر بن عبدالله فرماندار خراسان نوشت که او را زندان کند و یکروز بر- دارکشد و طاهر با او در شادیاخ چنین کرد . پس از خلاصی از زندان و دار، قصایدی گفت و این کار در سال ۲۳۲ هجری رخ داد. اخبار او در الاغانی و وَفَیَاتُ الْأَعْبَیَان ، آمده است.

(رک : تاریخ آداب اللغة العربیة) .

## ۱۱۹- جعفر متوکل :

پس از واثق، جعفر بن محمد بن هارون، ملقب به متوکل به -



قدرت رسید و در سال ۲۳۲ برمسند سلطنت عباسی تکیه زد. وی در زمان خود از مردم برای سه فرزندش منتصر بالله و ابو عبدالله معتز بالله و مستعین بالله بیعت گرفت . متوکل مردی بدسیرت و بد-باطن بود و با آل ابوطالب (ع) سخت دشمنی می کرد . آنچه در ایام او بر علویان گذشت در ایام هیچ یک از خلفاء بنی عباس برایشان نگذشت . گویند در عصر او چنان کار بر طالبتین سخت شد و در مضیقه افتادند که زنان علوی تمام لباسهایشان کهنه و پاره شده بود و یکدست لباس درست نداشتند که نماز در آن بخوانند، مگر یک پیراهن برای ایشان بود، و هر گاه می خواستند نماز بخوانند یک یک به نوبت آن پیراهن را می پوشیدند و نماز می خواندند، پس از نماز از تن بیرون می کردند و برهنه به چرخ ریزی می نشستند . از جنایات دیگر متوکل ، منع مردم از زیارت قبر امام حسین (ع) و قبر امیر المؤمنین (ع) و تخریب قبر امام حسین (ع) بود . او دیده-بانهاگماشته بود و دستور داده بود که هر که را بیابند که به زیارت امام آمده باشد، عقوبت کنند و به قتل رسانند. متوکل در سال ۲۴۷ مطابق طرح و فرمان منتصر، بدست باغی ترکی به هلاکت رسید . وی به هنگام مرگ مست بود .

(رك: تمة المنتهى ) .

۱۲۰- عبدالله بن مُصْعَب زُبَیْرِي :

ابن ندیم در فهرست گوید: عبدالله بن مصعب از اشرار الناس بود و با اولاد علی (ع) دشمن بوده و جسارت می کرد. ولی پسرش

مصعب بن عبدالله را ستوده است . بنا به گفته یعقوبی وی مدتی از طرف هارون فرماندار یمن بوده است . در مروج الذهب از قول فضل بن زبیع آورده است که عبدالله بن مصعب از جمله کسانی بوده است که نسبت به موسی بن عبدالله بن حسن بن علی سعایت کرده و دستگاه عباسیان را علیه او تحریک می کرده است . سپس داستان معروف مناظره او با عبدالله بن مصعب را در حضور هارون نقل می کند. در مقاتل الطالبیین این داستان (یعنی مناظره) به یحیی بن عبدالله، برادر او نسبت داده شده است که ما در شرح حال او پیش تر آوردیم. مطابق نقل مسعودی وی به سبب سوگند دروغی که خورد و به دروغ، امری را به یحیی نسبت داد، پس از سه روز به وضع فجیعی بمرد و قبر، او را فرو برد.

(رك: الفهرست . مروج الذهب ، مسعودی . تاریخ الطبری .

تاریخ یعقوبی . مقاتل الطالبیین .).

## ۱۲۱- وَهَب بن وَهَب بَخْتَری :

وهب بن وهب، ابوالبختری، قُرشی مَدَنی از امام صادق (ع) روایت کرده است. گدّاب است و احادیث دروغ او با رشید معروف است. قاضی عامه بود و احادیثی که از امام صادق (ع) نقل کرده است، مورد وثوق نیست . در فهرست شیخ از قول فضل بن شاذان ، ابوالبختری را اکذب مردم دانسته است .

(رك: جامع الرواة ، مقدس اردبیلی .

## ۱۲۲- عبدالملک بن قُرَیْب اَصْمَعِی:

از علمای لغت عرب (۱۲۲-۲۱۳) و از شاگردان ابو عمرو بن علاء بود. علمای لغت که پس از این سه تن آمدند، قسمت عمده اطلاعات خود را در لغت و شعر عرب از آنان گرفته‌اند. اصمعی با مردم قبایل برای اطلاع از لغات و لهجات آنها معاشرت می‌کرد. در بغداد مدتی ندیم هارون الرشید بود. پس از مرگ او به بصره برگشت و به قولی در بصره یا مَرَوْ وفات یافت. در تاریخ وفاتش اختلاف هست. از آثارش *کِتَابُ الْخَلِّ*، *کِتَابُ الْإِیْل*، *کِتَابُ الْوُحُوشِ*، *کِتَابُ خَلْقِ الْإِنْسَانِ*، و مجموعه شعر *الْأَصْمَعِیَّات* است. (رک: دایرة المعارف فارسی).

## ۱۲۳- بَکَّار بن عبدالله زُبَیْری :

بکار بن عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر، یکی از راویان و نسب شناسان است.

«زبیر بن بکار» معروف، صاحب «*جَمَهْرَةُ نَسَبِ قُرَیْشٍ*»، یکی از راویان زبیری مسلک و اموی مذهب قرن سوم هجری است (۱۷۲-۲۵۶) که از نظر آشنائی به اخبار عرب در جاهلیت و اسلام و همین‌سان اخبار حجاز، صاحب نظر و مرجع رجوع است. حدود سی کتاب در این مباحث و فنون تألیف کرده است، ولی جز کتاب «*الْمَوْفَقِیَّات*» و «*أَخْبَارُ أَبِي دَهَبِلٍ الْجَمْعِیِّ الشَّاعِرِ*» و «*جمهرة نسب قریش*» چیزی بدست نیامده است. خطیب بغدادی در تاریخ بغداد آورده است: زبیر بن بکار به قضاوت مکه منصوب شد، وارد

بغداد شد و در آنجا حدیث کرد .

از اخبار و تاریخ برمی آید که او با محمد بن عبدالله بن طاهر در ارتباط بوده است.

( رك : مقدمة جمهرة نسب قریش ، محمود محمد شاکر ) .

### ۱۲۴- اَبی سَمَطُ بن جَوْن اُمَوی :

احتمالا او همان ابوسمط مروان بن ابی جنوب یا ( جون ) است که در فهرست ابن ندیم آمده است . و دیوان شعرش حدود یکصد و پنجاه ورق بوده است .

### ۱۲۵- اِبْن اَبی شَوَارِب عَبَّسَی :

احمد بن عبدالله اموی معروف به ابن ابی شوارب ، وی از زمان متوکل تا زمان مقتدر قاضی بغداد بود . او در سال ۳۱۷ هجری قمری از دنیا رفت . بنی ابی شوارب در بغداد خاندان مشهوری هستند . ( رك : الكنى واللقاب ) .

### ۱۲۶- صَفِین :

محلّی است در نزدیکی رَقَّة در ساحل غربی فُرات ، و بعضی گفته اند : بین رَقه و بَالْس است . بعضی دیگر گفته اند موضع صفین بالاتر از بَالْس است که در غرب فُرات واقع شده است رَقه هم در شرق فُرات کمی پایین تر از محاذات بَالْس قرار دارد .

( رك : مراد الاطلاع ) .

## ۱۲۷- هَجَر :

طبق نقل مرصداالاطلاع دوشهر به این نام در بالای کوهی قرار دارند که دستیابی بدانها مشکل است. نیز هجر پایتخت بحرین بوده است که «الف و لام» هم بر سر آن می آمده است. نیز گفته اند: هجر ناحیه ای در بحرین است. بعضی محل آنرا در یمن ذکر کرده اند. اما آنچه از گفته عمار یاسر برمی آید، مرادش شاید هجری است که یکی از قرای مدینه است.

( ر ك : مرصداالاطلاع ) .

## ۱۲۸- هزار ماه ( اَلْفُ شَهْر ) :

مسعودی در مروج الذهب آورده است که : جمع مدت سلطنت بنی امیه ، هزار ماه کامل است بدون کم و زیاد . ایام سلطنت همه حکمرانان اموی هشتاد و سه سال و چهار ماه است که هزار ماه می شود . و همین است که خداوند فرموده :

« لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ » .

شب قدر بهتر از هزار ماه است .

بنی امیه از برکات و رحمت شب قدر محروم اند .

فخر رازی در تفسیر کبیر و ابن اثیر در اسد الغابة، از حضرت مجتبی (ع) نقل می کنند که رسول خدا (ص) در خواب دیدند که بنی امیه پای بر منبرش می گذارند و چون بوزینگان بر منبرش می جهند این امر بر پیامبر گرامی سخت آمد. خدای تعالی سوره مبارکه قَدَر را فرو فرستاد ، که در آن شب قدر که ظهور قائم آل محمد (ص)

و یا تقدیربندگان در پیشگاه خدا باشد ، بر هزار ماه حکومت دنیوی  
بنی امیه ترجیح داده شده است .

( رك : مروج الذهب . تكملة المنتهى ) .

## ۱۲۹- شَجَرَةُ مَلْعُونَةٍ :

در قرآن کریم ، بخشی از آیه کریمه :

« وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي آرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ  
الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا » .

وما رؤیائی که به تو ارائه نمودیم ، جز برای امتحان و آزمایش  
مردم نبود و درختی نفرین شده ( نژاد بنی امیه ) را ما باذکر این  
آیات می ترسانیم ، لیکن جز بر طغیان و کفر بسیار آنها نیفزاید .  
( اسراء ، بخشی از آیه ۶۰ ) .

در مَجْمَعُ الْبَيَان در مورد رؤیای پیامبر ( پس از ذکر دو شأن  
نزول ، که از قول مفسران گذشته نقل می کنند ) آورده است : پیامبر  
در خواب دیدند که بوزینگانی بر منبر او بالا و پایین می روند ، پیامبر  
از این رؤیا اندوهگین شدند . سهل بن سعید از پدرش نقل کرده است  
که پیامبر پس از این رؤیا دیگر لب به خنده نگشودند . وی از  
سعید بن یسار ، از ابو جعفر (ع) امام باقر و ابو عبد الله امام صادق (ع) ،  
آورده است که : بنابراین تأویل مقصود از شجره ملعونه در قرآن  
کریم بنی امیه اند . بیضاوی و نیشابوری در تفسیر هایشان این رؤیا را  
باهمین مضمون نقل کرده اند . از رساله مفاخره بنی هاشم ، تألیف  
جاحظ نقل است که : بنی هاشم شجره ملعونه را بنی امیه می دانند

وناچار تا ایشان حدیث صحیحی در دست نداشته باشند ، عموماً چنین گمانی نمی کنند .

( رك : مجمع البیان . تمة المنتهى ) .

۱۳۰- عبد الرحمن بن حَكَم :

برادر مروان بن حکم است . وی عبد الرحمن بن حَسَّان بن- ثابت را هجومی کرده است ، اولی مدافع قریش و بنی امیه و دومی ، یعنی عبد الرحمن بن حسان ، مدافع انصار بود . وی برادرش حارث و مروان و انصار را هجو کرده است . در اغسانی اخبارش آمده است .  
( رك : تاریخ آداب العرب ) .

۱۳۱- ابو دَهْل جَمَحِي :

وهب بن زَمْعَة ، معروف به ابودهل ، از اشراف بنی جَمَح یکی از شاعران متعهد شیعی است . وی با تواتر به رهبری سلیمان بن صرد برای خونخواهی و مقابله با نظام مروانی قیام کرد و بر تربت پاك امام حسین (ع) اشعار معروف خود را با مطلع :

اليك اخا الصب الشجي صباة تذيب الصخور الجامدات همومها  
بسرود .

وی معاصر معاویه بن ابوسفیان و فرزندش یزید بود . امام حسین (ع) را رثا گفت و بنی امیه را در بحبوبة قدرت و سلطنتشان هجو کرد و در این راه بیم بدل راه نداد . مؤلف الاغانی در باره او گفته است : ابودهل از بزرگان بنی جمع بوده است و پاره ای

از اشعار او را در رثای امام حسین (ع) ذکر کرده است .  
( ر ك : آدَبُ الطَّفِّ ، جَوَادُ شُبَّر ) .

### ۱۳۲- طَفَّ :

در لغت به معنی زمینی که از اطرافش بلندتر است . ناحیه بیابانی عراق واقع در غرب کوفه در امتداد دشت آبرفتی فرات . این ناحیه از زمینهای پست اطراف فرات بلندتر است و دامنه فلات مرکزی عربستان بشمار می رود . از شهرهای واقع در این ناحیه قَادِسیّه و کربلاء است . مقتل امام حسین (ع) در این ناحیه اتفاق افتاده است . چشمه های آب جاری دارد ، از معروف ترین آنها ، قُطْقُطَانَه و رُهَیمَه و عَیْنُ الصَّیْدِ وَعَیْنُ حَمَلْ است .  
( ر ك : مراد الاطلاع . دایرة المعارف فارسی ) .

### ۱۳۳- سُلَیْمَانُ بَنِ قَتَّه :

سلیمان بن قته تیمی هاشمی ، بنابه گفته ابن شهر آشوب در الْمَعَالِمْ ، وی از شعرای اهل بیت تقوی و بنا به نقل مُبَرِّدُ در اَلْکَامِلُ ، او از بنی تَیْمِ بن مُرَّة بن کَعْب است که متمایل به بنی هاشم بود . وی از شیعیان تابعین و از شاعران اهل بیت است . بعضی نام او را سلیمان بن « قَتَّه » گفته اند . ابن عساکر در تاریخش او را از یادآوران و مرثیه گوینان امام حسین (ع) برشمرده است . محدّث قمی در السکنی و الالقاب گوید : وی سلیمان بن قته (به عقیده ایشان قته نام مادر سلیمان است و نام پدرشان حبیب مُحَارِبِی است ) تابعی خزاعی



شیعی است ، گفته اند : وی نخستین کس بود که برای امام حسین (ع) مرثیه گفت . هنگامیکه به کربلا رفت و بر قتلگاه شهیدان عبور کرد ، آنقدر بغریست که نزدیک بود از دست رود سپس اشعاری به مطلع زیر گفت :

و ان قتیل الطف من آل هاشم      اذل رقاباً من قریش فذلت  
(رك: الكنى والالقباب . ادب الطف ) .

#### ۱۳۴- خالد بن عبدالله قسری :

از رؤسای عرب در عهد بنی امیه است . ولید بن عبدالملك ولایت مکه را بدو داد . سلیمان بن عبدالملك او را خلع کرد . هشام بن عبدالملك او را به جانشینی ابن هُبَیره برگزید و بر عراق والی کرد . حکومت او در عراق ۱۵ سال طول کشید . وی در کار حکومت ، تا حدی شیوه حجاج را برگزید . در سال ۱۲۰ هجری هشام او را عزل کرد و یوسف بن عمر ثقفی را به ولایت عراق فرستاد ، و خالد مدت ۱۸ ماه به زندان یوسف بن عمر افتاد . در حکومت ولید بن یزید ، دگر بار محبوس و به یوسف بن عمر سپرده شد و سرانجام با شکنجه بسیار در زندان یوسف بقتل رسید . خالد قسری متهم به زندقه بود . مرگ وی به سال ۱۲۶ رخ داد .  
(رك: دایرة المعارف فارسی ) .

#### ۱۳۵- ابن رومی :

ابوالحسن علی بن عباس بن جریج یا جرجیس از شعرای

شیعه ، ابن صَبَاح مالکی در « اَلْفُصُولُ اَلْمُهَمَّةُ » اورا از شعرای امام علی النقی (ع) ، شمرده است. درالغدیر آمده است: اورا دردوستی خاندان پیامبر (ص) هدفهای بلندی منظور است. اصولاً ویژگی او بدان خاندان، و مدیحه هایش در مدح آنان و دفاعش از اهل بیت (ع) در برابر حملات مخالفان، از حقایق آشکار زندگی اوست. قصیده جیمیه او در رثای یحیی بن عمر علوی مقتول بنی عباس معروف است. در سال وفات او اختلاف هست ولی آصح اقوال ۲۸۳ هجری است. مورخین نوشته اند که بدست عوامل بنی عباس مسموم شد.

(رك : الكنى والالقباب . ادبیات انقلاب در شیعه) .

#### ۱۳۶- مُعْتَصِم :

در سال ۲۱۸ هجری پس از مرگ مامون به سلطنت رسید. نامش ابراهیم بود، وی مردی ظالم بود و از علم و ادب بهره ای نداشت. محمد بن عبدالملک زبّات را وزیر خود گردانید. شهر سامره (سرمن رأی) را بنانهاد، و ترکان را در حکومت خود نفوذ داد و دست آنها را باز گذارد. مرگ معتصم در سال ۲۲۷ رخ داد. وی هشتمین خلیفه از خلفای بنی عباس بوده است.

(رك : تنمة المنتهی) .

#### ۱۳۷- ابراهیم بن عباس صُولی :

ابراهیم بن عباس مکتبی به ابو اسحاق یا ابوبکر، از اکابر شعرای نامی عرب، شاعر ماهر فصیح بلیغ منشی کاتب، از بزرگان

نویسنده است. وی علم و ادب را از بزرگان عصر خود فرا گرفت. و اشعار خود را پرداخت و بسیاری از آنها را فرو انداخت. ابراهیم از حضرت امام رضا (ع) روایت کرده و با دعبیل خزاعی معاصر بوده است. بنابراین نقل عُبُونُ الْأَخْبَارِ الرَّضَا مدایح بسیار در حق حضرت رضا (ع) دارد. گویند به محضر امام شرفیاب شد و قصیده دالیه خود را با مطلع:

ازال عن القلب بعد التجلد مصارع اولاد النبی محمد

بخواند. وفات او در سال ۲۴۳ یا ۲۴۴ در سامراء اتفاق افتاد. از سخنان اوست: مثل اصحاب سلطان مثل کسانی است که به کوهی بالا روند، پس پرت شده و به پایین افتند، هر کدام بالاتر رفته به تلف نزدیک تر است. وی عموی پدر محمد بن یحیی صولی و خواهر-زاده عباس بن آخَف، شاعر مشهور است.

(رك : ریحانة الادب . الكنى واللقاب ) .

۱۳۸- ابن ابی مریم مَدِیْنی:

از ندیمان هارون الرشید است.

۱۳۹- ابراهیم مَوْصِلی :

ابراهیم بن میمون (یا ماهان) موصلی از موسیقی دانان و آهنگ سازان معروف عهد بنی عباس است. اصلاً ایرانی بود و در کوفه بدنیا آمد. و چون در موصل تربیت یافت به موصلی معروف شد. ابتدا در دستگاه مهدی عباسی به خُنیاگری پرداخت. چون

هارون به قدرت رسید ، در جرگه ندیمان وی درآمد و در نزد او  
تقرب تمام داشت در سال ۱۸۸ در بغداد مرد .  
(رك: دایرةالمعارف فارسی ) .

۱۴۰- ابن جامع سَهْمی :  
از مطربان و نوازندگان هارون است .

۱۴۱- ذَلْزَلُ :  
از نوازندگان و مطربان عباسی است .

۱۴۲- بَرْمُوصَا :  
از رامشگران و نوازندگان عباسی است .

۱۴۳- بَخْتِشُوع نَصْرَانِی :  
جرجیس بن جبریل بن بختیشوع ، طبیب نصرانی ، رئیس  
بیمارستان جُندیشاپور . در سال ۱۴۸ هجری قمری برای معالجه منصور  
عباسی به بغداد احضار شد و مورد اعتماد وی واقع گردید ، و خلیفه او را  
در بغداد نگاهداشت . گویند وی اولین کسی است که به امر خلیفه ،  
به ترجمه آثار طبّی به زبان عربی پرداخت . پسرش بختیشوع بن  
جرجیس در زمان اقامت پدر در بغداد رئیس بیمارستان جندیشاپور  
بود . و از طرف هارون رئیس اطباء شد و در این سمت باقی ماند  
تا درگذشت . (منظور خوارزمی همین فرد است که اموالش به آن  
حد رسیده بود.) پسر او جبریل نیز طبیب هارون و جعفر برمکی و -

مامون بود. خاندان بختیشوع در دستگاه عباسیان مقرّب بودند .  
(رك : دایرة المعارف فارسی ) .

#### ۱۴۴- بُغَاثُرْکِی :

نام دوتن از سرداران ترك در حكومت عباسیان ، بغای صغیر و بغای کبیر . بغای صغیر متوفای ۲۵۴ هجری و قاتل متوکل است . او با دوستش وّصیف در عهد منتصر و مستعین ، فرمانروای دستگاه عباسیان بود . و معتز او را بکشت . بغای کبیر ، متوفای ۲۴۸ هجری از سرداران معتصم و جانشینان اوست . برای تحکیم حكومت عباسی لشکر کشیهائی به مدینه و ارمنستان و بیزانس کرد و بعد از ترور متوکل ، در به حكومت رسیدن مستعین دست داشت .  
(رك : المنجد فی الاعلام) ..

#### ۱۴۵- آفشین اُشُرُوسَنی :

خیدر بن کاوس متوفای ۲۲۶ آخرین امیر اشروسنه و سردار معروف معتصم عباسی . نزد مامون اسلام آورد . بعد از پدرش ، اشروسنه بدو رسید . معتصم او را به دفع بابک فرستاد و او پس از چند سال جنگ ، بابک را گرفت و خُرمیّه آذربایجان را قلع و قمع کرد و با فتح و ظفر به بغداد آمد . خلیفه او را بسیار اکرام و اعزاز می کرد . چندی بعد متهم به همکاری با بابک و مازیار شد و بعد از پایان کار آندو ، معتصم به سبب فتنه منکجور ، در حق وی نیز بدگمان شد . گویند نقشه قتل معتصم و فرار به بغداد را داشت که بدام افتاد ، و پس از

محاكمه، به جرم زندقه و ارتداد به زندان افتاد. پس از آن به زهر کشته شد و جسدش را بدار آویختند و سپس جسدش را سوزاندند و به دجله ریختند.

(رك : دایرة المعارف فارسی ) .

#### ۱۴۶- مُخَارِقُ :

از نوازندگان و رامشگران معروف دولت عباسی است . موسیقی را از ابراهیم موصلی فرا گرفت . از ندمای هارون و مامون بود . در سامراء درگذشت .  
(رك : المنجد فی الاعلام) .

#### ۱۴۷- عُلوَّیَّة :

از نوازندگان و موسیقدانان عصر عباسی است . از اهالی بغداد بود . موسیقی را از ابراهیم موصلی فرا گرفت و تا زمان متوکل زیست . گفته اند او از بهترین و ماهرترین نوازندگان بود .  
واثق می گفت : آواز علویه همانند ضربه بر طشت است که پس از سکوت ، مدتی طنین آن در گوش می ماند .  
(رك : المنجد فی الاعلام) .

#### ۱۴۸- دَرْدُورُ :

از دلقکان و مسخرگان دستگاه عباسی .

#### ۱۴۹- عَمْرُو بن بَاثَه :

از نوازندگان و دلقکان و مسخرگان دستگاه عباسی ، نامش

عمرو بن محمد بن سلیمان و مادرش بانه بنت رُوح است . وی با آنکه مرض پیسی داشت ولی چون در غنا و موسیقی ماهر بود ، از ندمای خلفای عباسی بود .

#### ۱۵۰- ابراهیم بن مهدی :

برادر هارون متوفای ۲۲۴ هجری و از مدعیان خلافت عباسی . در زمان هارون دوبار امارت دمشق یافت . هنگامی که این خلیفه در خراسان بود ، از نارضائی عباسیان استفاده کرد ، و در بغداد به دعوی خلافت برخاست . عده‌ای با او بیعت کردند ، اما پس از اینکه مأمون متوجه بغداد شد ، او را رها کردند و به سوی مأمون آمدند . ابراهیم متواری شد ولی پس از چندی دستگیر شد و به زندان افتاد . آخر ، مأمون او را عفو کرد . بعضی از راه طعن ابراهیم را «ابن سَکَلَه» گفته‌اند . شکله مادر او و زنی زنگی بود . ( رک : دایرة المعارف فارسی ) .

#### ۱۵۱- مُعْتَزّ :

زبیر یا محمد بن جعفر متوکل ملقب به معتز بالله ، پس از مستعین در سال ۲۵۲ به جای وی نشست و در سال ۲۵۵ خود را از خلافت خلع کرد و پس از شش روز مقتول شد . مؤید را از ولایتعهد خود کنار زد و او را بکشت . و اسماعیل را به جای وی تعیین کرد . وی چون به ترکان بدبین شده بود ، سعی کرد مغربی‌ها را روی کار آورد ، ولی همین سبب مرگش شد . بغاء صغیر بدست او کشته شد . ( رک : تمة المنتهی ) .

## ۱۵۲- امین :

محمد امین شمشین خلیفه عباسی (۱۹۳ - ۱۹۸ هجری قمری) پسر و جانشین هارون است . خلیفه ای عشرت جو و هوس باز و بی فکر بود . حکومت او پنج سال دوام یافت و اکثر آن در زد و خورد با برادرش مأمون گذشت . عاقبت پس از چند زد و خورد ، طاهر ذوالیمینین و هرثمة بن اعین ، سرداران مأمون ، بغداد را به محاصره گرفتند . امین تسلیم شد و طاهر او را کشت و سرش را به خراسان جهت مأمون فرستاد .

(رك : دایرة المعارف فارسی) .

## ۱۵۳- مُنْتَصِر :

ابو جعفر محمد منتصر بالله ، پس از قتل پدرش در سال ۲۴۷ به سلطنت رسید . وی برخلاف پدرش نسبت به اهل بیت رسول خدا (ص) سخت نگرفت و از زیارت قبر امام حسین (ع) جلوگیری نکرد . وی از همه خلفای بنی عباس با انصاف تر و بهتر بود . وی در سال ۲۴۸ هجری مریض شد و در همان سال درگذشت . گفته اند او را با زهری که در شاخ حجامت ریخته بودند مسموم کردند . مدت خلافتش شش ماه بود .

(رك : تمة المنتهی) .

## ۱۵۴- موسی بن مهدی :

موسی بن مهدی ملقب به هادی ، در سال ۱۶۹ پس از مرگ



پدرش به قدرت رسید . هادی به قساوت قلب و شجاعت معروف بود و او را «اطبق» می گفتند . وی در ایام خلافتش قصد داشت ، رشید را از ولایتعهدی خود خلع کند و جعفر پسر خود را به ولایتعهدی برگزیند که مرگ او در رسید . وی در سال ۱۷۰ در بغداد درگذشت . حسین بن علی حسنی در زمان او در «فخ» خروج کرد و در روز ترویه شهید شد .

(رك : تمة المنتهى) .

#### ۱۵۵- معتضد :

احمد بن طلحة بن متوكل ملقب به معتضد ، پس از عموی خود معتمد در سال ۲۷۹ بر تخت سلطنت نشست . وی مردی بخیل و کم رحم و خونریز بود و از برای عذاب مردم شکنجه گاه بنا نهاده بود . معتضد در سال ۲۸۹ مسموم شد و مرد . مدت حکومتش نه سال و نه ماه و دو روز طول کشید . معتضد را سفاح ثانی می گفتند .

(رك : تمة المنتهى) .

#### ۱۵۶- حرّه :

حره جمع آن حرّات ، در جغرافیای جزیره العرب ، نام هریک از مناطق وسیعی که پوشیده از سنگ و ریگ و گدازه های آتشفشانی است که فوران کرده و منجمد شده است . اینگونه مناطق مخصوصاً در شمال حوران وجود دارد ، و از آنجا تا مدینه ممتد است . حرّه واقف به مناسبت قتل عام یزید بن معاویه در سال ۶۳ هجری از

مردم مدینه معروف است .

مردم مدینه در سال ۶۲ هجری عثمان بن محمد بن ابی سفیان عامل یزید را بامردان و سایر امویان، از مدینه بیرون کردند و یزید را آشکارا لعن کردند و گفتند کسی که قاتلِ اولادِ پیامبر (ص) و ناکحِ محارم و تشاركِ نماز و شاربِ خمر باشد، لیاقتِ خلافت ندارد . و پس از آن با عبدالله بن حنظله (غَسِيلُ الْمَرْكَةِ) بیعت کردند . چون خبر به یزید رسید «مسلم بن عقیبه» ملعون، که بعداً او را مُسْرِف و مُعْجَرَم نام دادند، به دفع مدینه فرستاد . لشکر شام به حره واقم رسید و در آنجا اهالی مدینه شکست خوردند و پناه به حرم پیامبر بردند . لشکر شام با جسارت تمام داخل حرم نبوی شدند و آنقدر از مردم را بکشتند تا حرم پر از خون شد . بسیاری از مهاجران و انصار و بعضی از اولادِ ابی طالب به شهادت رسیدند . تعداد کشته شدگان سرشناس را چهار هزار نوشته اند . پس از آن مسلم به اعراض و اموال مردم، دست دراز کرد و بار دیگر امویان جنایتی در تاریخ انجام دادند که زمین بلرزید . مسلم سپس از همه با شرط بندگی یزید بیعت گرفت و هر که ابا کرد او را بکشت . مدائنی روایت کرده که بعد از واقعه حره هزار زن بی شوهر، فرزند زنا متولد کرد و آنها را «أَوْلَادُ الْحَرَّةِ» می گفتند . قَرَمَانی در أَخْبَارُ الدُّوَل آورده است که در این واقعه، با هزار دختر بیاکره زنا کردند . این واقعه را سنی و شیعه در کتب خود آورده اند .

( ر ك : تَمَّةُ الْمُنْتَهَى ) .

## ۱۵۷- مروان بن حکم :

مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیه، معروف به ابْنُ الطَّرِید (پسر رانده شده) و ملقب به وَزَعُ (چَلْپاسه) و مشهور به خَیْطُ بَاطِلُن به جهت بلندی قد و اضطراب قامت. وی نسبت به خدا و رسول از دشمن ترین مردم بود. پدرش حکم عموی عثمان بود. پیامبر او را باجماعتی از خانوادهاش به طائف تبعید کرد. مادر حکم زَرْقَاء بنت مُوْهَب است که به نقل تاریخ ابن اثیر از «ذَوَاتُ الْأَعْلَام» و مشهور به زنا بوده است. وی در ایام عثمان از تبعید برگشت و فتنه ها ایجاد کرد تا باعث قتل عثمان شد. اهل سنت نامه مهمور به مهر عثمان را بر قتل محمد بن ابی بکر، بدو نسبت دهند. مروان پسرش در جنگ جمل با عایشه بود و باتیری طلحه را بکشت. بعد از فتح اسیر شد و امام علی (ع) او را رها کرد. بعد از واقعه جمل به معاویه پیوست، و حکومت مدینه یافت. مروان پس از مرگ معاویه بن یزید به حکومت رسید. و سرانجام بدست زنش فاخته کشته و یا به قولی مسموم شد. در کتب فریقین مروان و پدرش طعن و لعن شده اند.

(رک : تَمَمَةُ الْمُنْتَهَى).

## ۱۵۸- ولید :

در سال ۸۶ هجری پس از مرگ عبدالمکک، ولید فرزند او به سلطنت رسید. وی مردی جبار و ستمگر، زشت رو و کم خرد بود. نه سال و هشت ماه حکومت کرد. از کارهای زشت ولید حاکم گردانیدن حجاج بر مردم عراق است. مسجد اموی دمشق را ولید

بنیان نهاد .

( رك : تنمة المنتهى ) .

### ۱۵۹- قَرَّة بن شَرِیک :

یکی از امرای اموی متوفای سال ۹۲ هجری . از جانب ولید نماینده و عامل مصر بود . مسجد فُسْطاط را او بنا نهاد .

### ۱۶۰- یزید بن عبدالملک :

وی در سال ۱۰۱ هجری پس از وفات عمر بن عبدالعزیز به قدرت رسید . گویند در ابتدا سعی کرد بر سیره عمر بن عبدالعزیز رود ، ولی چهل تن از مشایخ شام آمدند و سوگند یاد کردند که خلفاء در آخرت از حساب و عقاب مصون اند . یزید فریفته شد و از سیرت عمر دست کشید . داستان معاشقات او با کنیزك آوازه خوان « حَبَابَه » معروف است . گویند ، چون حبابه مرد ، از شدت تأثر عقل خود را از دست داد و نگذاشت او را دفن کنند ، او را می‌بوئید تا متعفن شد . مرگ وی ۱۵ روز پس از معشوقه اش حبابه اتفاق افتاد ! آل مُهَلَّب در زمان او قتل عام شدند و یزید بن مهلب بدست او کشته شد . گفته اند : ابو حمزه خارجی ، چون بنی مروان را ذم می‌کرد به یزید که می‌رسید می‌گفت : یزید حبابه را در جانب راست و « سَلَامَه » را در جانب چپ خود می‌نشانید و می‌گفت : می‌خواهم از طرب پرواز کنم ، پس به سوی لعنت و عذاب الیم پرواز کرد . وی در سال ۱۰۵ هجری در سرزمین « بَلْقَا » از نواحی دمشق مرد و مدت سلطنتش چهار سال و یک ماه و دو روز بود .

( رك : تمة المنتهى ) .

#### ۱۶۱- حَبَابَه وَسَلَّامَه :

دوتن از کنیزکان آوازخوان یزید بن عبد الملک . طبری گفته است : نام حبابه عالیه بوده است و بعداً به حبابه شهرت یافته است. ابوالفرج اصفهانی در الاغانی آورده است که حبابه یکی از مولدات مدینه و نام او عالیه بوده است . یزید چون او را از لایق مکیه خرید نام حبابه بروی نهاد. سلامه نیز کنیزك مصعب بن سهل زُهری بود که یزید او را نیز خرید. پس از آنکه مالک این دوشد شعری برخواند که مضمون آن، این بود که اکنون چشمم روشن شد . حبابه بادانه اناری بمرد و یزید نیز پس از ۱۵ روز از مرگ او بمرد ( همانگونه که ذکر شد ) . سلامه غنا و موسیقی و چنگ نواختن را از معبد و جمیله بیاموخت . و یزید هیچ کس جز حبابه را براو برتری نمی داد . حبابه به سال ۱۰۷ هجری و سلامه به سال ۱۳۰ هجری بمرد .

( رك : الاغانی . المنجد فی الاعلام ) .

#### ۱۶۲- یوسف بن عمر :

یوسف بن عمر ثقفی عامل هشام بن عبد الملک در عراق . وی همان کسی است که از جانب هشام مأمور جنگ با یزید بن علی (ع) شد ، و پس از شهادت او سر او را از تن جدا کرد و برای هشام فرستاد ، و جسدش را بردار آویخت . سر انجام بدستور هشام ، جسد یزید را بسوزانید و خاکسترش را بیاد داد .

( رك : تمة المنتهى ) .

## ۱۶۳- جزیره :

جزیره در اصطلاح اعراب به بَيْنُ النَّهْرَيْنِ عَلِیَا گفته می شد .  
 آبهای دَجَلَه و فُرَات علِیا جلگه های آنجا را در بر می گرفت . مَقْدَسِی  
 و همینگونه ابن عبد الحق ، جزیره را « اَقْلِیم آقُور » نامیده اند . که بین  
 دجله و فرات قرار دارد ، و شامل دیار مُصَر و دیار بَکَر می باشد .  
 چون این ناحیه بین دجله و فرات قرار دارد ، جزیره نامیده شده است .  
 شهرهای معروف جزیره عبارت اند از : حَرَّان ، رُها ، رَقَه ،  
 رَأْس عَیْن ، نَصِیبین ، سِنْجَار ، خَابُور ، مَایْدِین ، آمِد ، مَیْیَافَرِیقین  
 و مَوْصِل .

( ر ك : مراد الاطلاع . سرزمینهای خلافت شرقی ) .

## ۱۶۴- ثَغْرَین :

ثَغْر در لغت به معنی حد و مرز ، هر محلی که نزدیک به سرزمین  
 دشمن باشد . در نزد مورخین و جغرافیا نویسان اسلامی ، عنوان  
 نواحی مرزی شمالی بین النهرین با قلمرو امپراطوری بیزانس است ،  
 که شامل استحکامات و قلعه هائی در امتداد خط ممتد بین طَرَسُوس  
 و مَلَطِیَه بوده است و در واقع بلاد عواصِم را از تجاوز روم حفظ  
 و حمایت می کرده است . ثغور زیاد است ، معروف ترین آنها عَسَقَلان  
 و طرسوس و أَذَنَه و مَصِیصَه است . منظور خوارزمی از تشبیه ثغر و  
 ذکر « ثغرین » می تواند دو محل از ثغور باشد . ( والله اعلم )  
 ( ر ك : مراد الاطلاع . دایرة المعارف فارسی ) .

## ۱۶۵ - جبال :

ناحیه کوهستانی پهناوری که یونانیان آنرا «مدیاه» می گفتند و از باختربه جلگه های بین النهرین و از خاور به کویر بزرگ ایران محدود بود ، نزد جغرافی نویسان عرب به ایالت «جبال» معروف بود . این نام بعدها متروک شد و در قرن ششم هجری در زمان سلجوقیان به غلط آنرا عراق عجم نامیدند تا با عراق عرب که مقصود قسمت سُفلای بین النهرین بود ، اشتباه نشود . ابوالفداء هر دو صورت را بکار برده و گوید : **بِلَادُ الْجَبَلِ وَهِيَ عِرَاقُ الْعَجَمِ** .

این ناحیه به قول ابن عبدالحق مابین اصفهان و زنجان و قزوین و همدان و دیوژ و قرمیسین و ری قرار دارد . چهار شهر بزرگ قرمیسین ( کرمانشاه سابق و باختران فعلی ) همدان ، ری و اصفهان از زمان قدیم بزرگترین شهرهای نواحی چهارگانه ایالت جبال بود .

(رك : مرصداطلاع . سرزمینهای خلافت شرقی ) .

## ۱۶۶ - یغارین (؟)

## ۱۶۷ - حَشَوِيَّة :

در کلام و مقالات اسلامی ، لقبی طعنه آمیز درباره کسانی که مثل ظاهریه و بعضی غلاة آیات و اخباری که متضمن معنی تشبیه و تجسیم است ، معتبر و مقبول می شناسند ، و از تأویل آنها و عدول از ظاهر مفهوم ، اجتناب دارند .

(رك : دایرة المعارف فارسی) .

۱۶۸ - حُرُورِيَّة :

چون خوارج در محلی در عراق به نام حُرُوراء خروج کردند ، نخستین خوارج را به همین مناسبت ، حروریه گویند .

۱۶۹ - واقِفِيَّة :

فرقه‌ای از متصوفة مُبطله هستند و می گویند خدای تعالی را با معرفت نمی‌توان شناخت و از شناختن او همه خلق عاجزند .  
(رك : فرهنگ معین) .

۱۷۰ - حَنَفِيَّة :

پیروان مذهب حنفی- یعنی ابو حنیفه که یکی از مذاهب اربعه اهل سنت است . مذهب ابو حنیفه مخصوصاً بوسیله دوتن از اصحاب او- محمد بن حسن شیبانی متوفای ۱۸۹ هجری قمری و ابو یوسف متوفای ۱۸۲ هجری قمری - رواج یافت . و در بین غالب اقوام و بلاد مشرق خلافت ، مثل خراسان ، ماوراءالنهر ، سند و هند ، مذهب حنفی رواج بسیار داشت . از مختصات مذهب حنفی اتکاء آن بر قیاس است . از کتب مشهور حنفیه در فقه می‌توان ، جامع صغیر شیبانی ، کتاب الخراج ابو یوسف ، فرائض سجاوندی ، هدایه مُرغینانی ، مَجْمَعُ الْبَحْرَيْنِ ابن السَّاعَتِي ، وَ كَنْزُ الدَّقَائِقِ نَسَفِي را ذکر کرد .

(رك : دایرة المعارف فارسی) .



## ۱۷۱ - شافعیّه :

عنوان پیروان مذهب شافعی، که یکی از چهار مذهب مشهور اهل سنت است. مذهب شافعی جامع شیوه اهل قیاس و اهل حدیث و در واقع واسطه و تلفیقی از این دو طریقه است؛ و علمای شافعی برای قیاس، اصولی تمهید کرده‌اند. مراکز عمده تدریس شافعی بوسیله شاگردان و پیروان او به تدریج در اقطار ممالک اسلامی انتشار یافت. قاضی ابو زُرعه محمد بن عثمان دمشقی مذهب شافعی را در شام، و محمد بن علی بن اسماعیل قفال شاشی آنرا در خراسان و ماوراء النهر نشر دادند. از مشاهیر علمای شافعیه نسائی، ابوالحسن آشعری، ماوردی، ابواسحاق شیرازی، امام الحرمین، ابو حامد غزالی، و رافعی را می‌توان نام برد.

(رك: دایرة المعارف فارسی).

## ۱۷۲ - بکرّیه :

منسوب به ابوبکر بن ابی قحافه خلیفه اول.

## ۱۷۳ - مالکیّه :

پیروان مالک بن انس از ائمه مذاهب اسلام. وی بعکس ابو حنیفه، به احادیث و سنن و اطلاع از آنها و استناد بر آنها رغبت وافر داشت و احکام خود را با توجه به آیات، احادیث و سنن رسول و صحابه صادر می‌کرد.

## ۱۷۴- جَهْمِيَّة :

پيروان جَهْم بن صَفْوَان که در مسائل راجع به عقاید صاحب مقالات خاص بوده‌اند. این فرقه در اواخر عهد اموی در خراسان پدید آمدند، و بعد از کشته شدن جهم (۱۲۸ هجری قمری) همچنان در حدود تَرْمِد باقی بودند تا آنکه مقارن قرن پنجم هجری قمری به سبب مزید غلبه اشاعره از بین رفتند. جهمیه قائل به جبر بوده‌اند. معه‌ذا مثل معتزله - که بعد از جهمیه شهرت یافته‌اند - صفات ازلی را نفی می‌کرده‌اند، و مثل مُرْجئه معتقد بوده‌اند که ایمان امری واحدست، و در آن تفاضل و تفاوت نیست، چنانکه ایمان امت از ایمان انبیاء کمتر نیست. جهمیه نزد اکثر متکلمین مطعون واقع شده‌اند، و آنها را اهل تعطیل شمرده‌اند، و در رد آنها کتب و رسالات تألیف کرده‌اند.

(رک: دایرة المعارف فارسی).

## ۱۷۵- رَاوَنْدِيَّة :

فرقه‌ای که آنها را عَبَّاسِيه نیز خوانده‌اند. این فرقه منسوب‌اند به عبدالله رَاوَنْدِي، و خلافت و امامت را بعد از پیغمبر (ص) به - ارث، حق عم او عباس بن عبدالمطلب و فرزندان او می‌شمسارند. جماعتی از این فرقه وقتی بر منصور خلیفه عباسی شوریده‌اند و ظاهراً، جهت ایجاد فتنه و آشوب، چنین وانمود کرده‌اند که منصور را خدا می‌دانند.

(رک: دایرة المعارف فارسی).

## ۱۷۶- کِیسَانِیّه :

یا مختاریه ، فرقه‌ای از شیعه که به امامت محمد بن حنفیه ، فرزند علی (ع) ، قائل بوده‌اند. بنیانگذار این فرقه مختار ثقفی بود ، که خود را وزیر و پشتیبان و رسول محمد حنفیه می‌دانست ، و او را به عنوان مهدی می‌خواند ، و با استفاده از اهمیت مقام او در میان مردم ، نفوذی بسیار بدست آورد ، و به خونخواهی امام حسین (ع) و شهدای کربلاء برخاست .

کیسانیه اتباع مختار بودند ، و به مختاریه نیز شهرت یافتند . کیسانیه چند فرقه شدند ، و با همه اختلافها ، در دو عقیده مشترک بودند ، قول به امامت محمد حنفیه و عقیده به جواز بداء در خداوند . (رک : دایرة المعارف فارسی ) .

## ۱۷۷- عُثْمَانِیّه :

پیروان عثمان بن عفّان خلیفه سوم .

## ۱۷۸- حَنْبَلِیّه :

پیروان مذهب حنبلی ، منسوب به احمد بن حنبل ، که یکی از چهار مذهب مشهور اهل سنت است . مذهب او در عهد حیاتش به وسیله ابو یعقوب اسحاق الکوسج و چندی بعد به وسیله ابوبکر خلیل تدوین و مرتب گشت . بعدها کسانی مانند عبدالقادر جیلانی و ابوالفرج بن - الجوّزی و دیگران آن را نشر دادند . مذهب حنبلی اجتناب از قیاس کرده و تقریباً اعتماد بر حدیث ، دارد . از هر گونه تأویل و بدعت اجتناب اکید دارد . نیز در تکریم معاویه و یزید مبالغه کرده است

که اساس آن لزوم تبعیت از هر خلیفه‌ای است که عامه اهل سنت او را به خلافت شناخته‌اند !  
(رك: دایرة المعارف فارسی) .

### ۱۷۹- غُلاة خَطَّابِيَه :

غلات یا غالیه به معنی غلو کنندگان و تندروان، در اصطلاح مَلَل و نَحْل و فِرَق ، آن عده از فرق و دسته‌ها و کسانی که در حق حضرت علی (ع) و فرزندان او و یا پیروان او غلو کرده و راه افراط پیموده‌اند، و آنان را خدا یا پیامبر یا ملائکه خوانده‌اند . شهرستانی اصول بدعت‌های غلاة را به چهار بدعت برمی‌گرداند : تشبیه ، بداء ، رَجْعَت ، تَناسُخ . غلات به فرقه‌هایی تقسیم می‌شوند که یکی از آنها خطابیّه پیروان ابوالخطاب محمد بن آبی زینب آجَدَع کوفی‌اند که معتقد به نبوت ابوالخطاب بوده‌اند و می‌گفته‌اند، ائمه پس از رسیدن به مقام پیغمبری به رتبه الوهیت نیز می‌رسند و حضرت صادق (ع) را خدا می‌شمردند . ابوالخطاب معاصر منصور دوانیقی بود و بدست عمال او بقتل رسید . خطابیّه خود بر پنج فرقه منشعب شده‌اند .

(رك: دایرة المعارف فارسی . خاندان نوبختی ، عباس اقبال) .

### ۱۸۰- چاچ :

مغرب آن شاش، ناحیه قدیم ماوراءالنهر، در غرب فرغانه

بر ساحل شمال شرقی سیردریا، در قرون وسطی بزرگترین شهر - های اسلامی در ماوراء سیر دریا بود. و در عهد ساسانیان «پَنکث» نام داشت. در زمان تیمور، نام چاچ از راه تصحیف، تاشکند شد. شهرت چاچ در ادب فارسی به سبب کمانهائی بوده است که در آنجا از چوب خدنگ می ساخته اند، و مردم آن حدود نیز به جنگ جوئی و تیراندازی مشهور بوده اند.

(رك : مراد الاطلاع . دایرة المعارف فارسی ) .

### ۱۸۱- مُرْجَنَه :

بعد از شهادت حضرت علی (ع) به سال ۴۰ هجری غیر از شیعه که به امامت آن حضرت بعد از پیامبر اسلام ایمان داشتند و این حق را نصیب آل علی (ع) می دانستند، بقیه مسلمین و اتباع طلحه و زبیر و عایشه با اصحاب معاویه که سواد اعظم مسلمین می- شدند، دست یکی کرده به فرقه «مرجنه» موسوم شدند، و این فرقه مشتمل بود بر، درباریان و ریزه خواران خوان معاویه و طرفداران کسانی که غلبه یافته بودند، یعنی جمعیتی که گرد معاویه جمع آمده و عقیده ایشان این بود که اهل قبله همین که به ظاهر اقرار می کنند، مؤمنند. ارتکاب گناه به ایمان ضرری وارد نمی آورد، چنانکه به طاعت کفر زایل نمی شود. هیچکس حق ندارد که در دنیا در باب جهنمی یا بهشتی بودن کسانی که مرتکب گناهان کبیره شده اند، حکم دهد. باید حکم این اشخاص را به روز قیامت موکول کرد و عذاب ایشان را تا روز حشر به تأخیر انداخت و این تأخیر را اِزْجاء (به

تأخیر انداختن) می گفتند . عقیده مرجئه در باب امام یعنی جانشین حضرت رسول (ص) این بود که پس از انتخاب شخصی به اجماع به این مقام ، باید هر چه را او می گوید و امر می دهد ، اطاعت کرد و فرمان او را واجب شمرد و عصمت او را از خطا لازم نمی - دانستند . این عقیده کاملاً به منفعت معاویه و جانشینان او بود ، به همین علت مرجئه را فرقه حکومتی بنی امیه می گویند و چون شیعه و خوارج به واسطه حرکات ناپسند امویان و دخالت دادن عیسویان در کارها از ایشان تنفر شدید داشتند ، مرجئه اسباب تقویت کار بنی امیه شدند .

(رک: خاندان نوبختی).

الْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا



# فهرست اعلام

- کسان

- کتابها

- جایها

- قبایل ، مذاهب ، خاندانها





## فهرست کسان

آ

آیتی ، دکتر محمد ابراهیم ۱۱۶، ۱۱۷

الف

ابان بن تغلب ۸۸

ابراهیم امام ۱۳۳

ابراهیم بن عباس صولی ۶۸، ۱۶۹

ابراهیم بن عبدالله ۵۴، ۸۱، ۸۳، ۸۴

۸۸

ابراهیم بن مالک اشتر ۱۲۳

ابراهیم بن مهدی ۷۰، ۱۷۴

ابراهیم موصلی ۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳

ابلیس ۶۶

ابن ابی بکره ۱۴۵

ابن ابی الحديد ۱۱۳، ۱۱۴

ابن ابی شوارب عبشمی ۶۴، ۱۶۳

ابن اثیر ۱۴۴، ۱۶۴، ۱۸۷

ابن اسفندیار کاتب ۹۱

ابن اشعث ۱۳۱

ابن افطس ۱۳۹

ابن البرقی ۱۴۵

ابن جامع سهمی ۶۹، ۱۷۱

ابن جریر طبری ۹۸

ابن حبان ۱۴۹

ابن حجر ۱۴۴

ابن خلکان ۱۸، ۲۱

ابن درید ۱۴۶

ابن رومی ۱۶۸

ابن زبیر ۵۸، ۵۹

ابن سعد (عمر) ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸،

۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۴۵

۱۴۷

ابن سعد (کاتب واقدی) ۱۵۳، ۱۵۴

ابن شکله ۱۷۴

ابن عبد البر ۱۰۱

ابن عبد الحق ۱۰۲، ۱۸۱، ۱۸۲

ابن عبد ربه ۱۱۳

ابن شهر آشوب ۱۶۷

ابن صباغ مالکی ۱۶۹

ابن عساکر ۱۶۷

- ابن عمید ۲۰  
 ابن عمر بن علی ۵۵، ۹۴  
 ابن عنبه ۸۳  
 ابن فتحون ۱۴۴  
 ابن قتیبه ۱۵۴  
 ابن مفرغ حمیری ۱۱۲  
 ابن ندیم ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۳  
 ابن هبیره ۱۶۸  
 ابواسحاق شیرازی ۱۸۴  
 ابوبصیر ۱۴۹  
 ابوبکر بن ابی قحافه ۹۸، ۱۱۱، ۱۲۵، ۱۸۴  
 ابوبکر بن عباس ۸۰  
 ابوبکر خلیل ۱۸۶  
 ابوبکر خوارزمی ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۸  
 ۵۳، ۱۵۳، ۱۵۳، ۱۸۱  
 ابوتراب مروزی ۶۳، ۱۵۲  
 ابوجعفر محمد بن عبیدالله حسینی ۹۶  
 ابوحامد غزالی ۱۸۴  
 ابوالحسن اشعری ۱۸۴  
 ابوحمزه خارجی ۱۷۹  
 ابوحنیفه ۱۸۳، ۱۸۴  
 ابوالخطاب محمد بن ابی زینب اجدع کوفی ۱۸۷  
 ابودؤاد ۱۵۵  
 ابو دهبل جمحی ۶۷، ۱۶۶  
 ابوذر ۵۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴  
 ابوذرعه محمد بن عثمان ۱۸۴  
 ابوساج ۵۵، ۹۲  
 ابوسفیان بن حرب ۱۱۳، ۱۱۴  
 ابوسلمه خلال ۱۳۴  
 ابوصالح (نسابه) ۱۵۴  
 ابوطالب ۸۷، ۱۲۹  
 ابوظفیل کنانی ۶۱، ۱۴۷، ۱۴۸  
 ابو عکرمه ضبی ۱۵۶  
 ابوعلی اسماعیل بن محمد صفار ۱۷  
 ابوعلی بلعمی ۱۷  
 ابو عمرو بن علاء ۱۶۲  
 ابو عمرو بن کیسان ۵۸، ۱۲۹  
 ابوالفداء ۱۸۲  
 ابوفراس حمدانی ۲۰  
 ابوالفرج اصفهانی ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۴  
 ۸۹، ۱۸۰  
 ابوالفرج بن الجوزی ۱۸۶  
 ابومریم سلولی ۱۱۲  
 ابومریم مدینی ۶۹، ۱۷۰  
 ابوموسی اشعری ۱۱۱  
 ابوموسی عمرو بن قرظه انصاری ۵۷، ۱۱۷  
 ابویعقوب اسحاق الکوسج ۱۸۶  
 ابویوسف ۱۸۳  
 ابی سمط بن ابی جون اموی ۶۴، ۱۶۳  
 احمد امین مصری ۱۲، ۱۲، پ\*، ۱۳  
 احمد بن حنبل ۱۸۶  
 احمد بن علی زیدی ۶۱، ۱۴۰

۱۵۸، ۱۷۰  
 امام سجاد (ع) ۹۴، ۱۲۷، ۱۲۸،  
 ۱۵۷  
 امام عصر (ع) ۱۲، ۹۴  
 امام علی (ع) ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۹۸،  
 ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۸  
 ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۴۴  
 ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸  
 ۱۷۸  
 امام علی النقی (ع) ۹۴، ۱۶۹  
 امام کاظم (ع) ۵۴، ۸۸، ۱۳۸، ۱۴۱  
 امام محمد باقر (ع) ۷۸، ۱۴۸، ۱۴۹  
 ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۵  
 امام محمد تقی (ع) ۸۶  
 ام الحسن بنت عبدالله ۹۵  
 ام سعید ۱۳۹  
 ام سلمه ۱۴۲  
 ام کلثوم ۹۸  
 ام ولد ۸۱  
 امین ۷۱، ۸۵، ۱۷۵

## ب

بابک ۱۷۲  
 باغر ۱۶۰  
 بختیشوع ۶۹، ۱۷۱  
 بدیع الزمان همدانی ۲۲  
 برموصا ۶۹، ۱۷۱  
 برید بن معاویه عجل ۱۴۹  
 بسر بن ابی ارطاة ۱۴۴  
 بغا ۶۹، ۱۷۲، ۱۷۴  
 بقلی ۱۳۵

احمد سامانی ۹۲  
 احمد علی ۱۳ پ، ۲۸  
 احمر بن شمیط ۵۸، ۱۳۰  
 ادریس ۵۴، ۸۵  
 اسحاق (نبی) (ع) ۷۹  
 اسد بن عبد الله قسری ۹۲  
 اسفار بن شیرویه ۹۰، ۹۱  
 اسماء ذات النطاقین ۱۲۵  
 اسماعیل (نبی) (ع) ۷۹  
 اسماعیل سامانی ۹۲  
 اسماعیل عباسی ۱۷۴  
 اشتر نخعی (مالک بن حارث) ۵۶،  
 ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵  
 اصطخری ۸۰  
 اصمعی ۱۵۴، ۱۶۲  
 اعمش (سلیمان بن مهران) ۶۱، ۱۴۰  
 افشین اشروسی ۶۹، ۱۶۲  
 امام جعفر صادق (ع) ۷۷، ۸۸، ۱۰۶  
 ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱  
 ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۵  
 ۱۸۷  
 امام حسن (ع) ۵۴، ۷۸، ۱۰۷، ۱۲۷،  
 ۱۶۴  
 امام حسن عسکری (ع) ۹۴  
 امام حسین (ع) ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۵۴  
 ۵۷، ۷۸، ۹۶، ۱۰۱، ۱۱۵  
 ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱  
 ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۶  
 ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۸۶  
 امام خمینی ۱۲  
 امام رضا (ع) ۵۴، ۸۵، ۱۳۷، ۱۵۷

۱۳۲، ۱۶۸، ۱۷۸

حجار بن ابجر ۱۱۸

حجت بن الحسن (ع) ۱۰۰

حجر بن عدی کندی ۱۱، ۵۷، ۱۰۴،

۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲

حذیفه بن یمان ۱۰۰

حر بن یزید ریاحی ۵۷، ۱۱۵، ۱۱۶

حسن بن داود ۱۰۹

حسن بن زید علوی ۹۰

حسن بن سهل ۸۵

حسن بن علی ۹۰

حسن بن قاسم ۵۵، ۹۰، ۹۱

حسین بن اسماعیل مصعبی ۵۵، ۹۵،

۹۶

حسین بن علی (قتیل فخ) ۶۱، ۸۶،

۸۸، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۷۶

حسین بن محمد بن حمزه ۹۷

حصری ۱۵۷

حصین بن نمیر ۱۲۵

حفص بن عمر سعد ۱۲۷

حکم بن ابی العاص ۷۱

حکیم بن طفیل ۱۲۷

حمزة بن عبدالمطب ۱۱۳

حمید بن قحطبه ۱۳۷

حنظلة بن اسعد شمامی ۵۷، ۱۲۰،

۱۲۱

حوشب ذوظلیم ۱۲۴

## خ

خالد بن صفوان ۷۸

خالد بن عبد الله قسری ۶۷، ۶۸

بکار بن عبدالله زبیری ۶۴، ۱۶۴

بهرام چوبین ۹۱

بیضاوی ۱۶۵

## ث

ثعالبی ۱۸

ثوری ۱۵۲

## ج

جابر جعفی ۶۲، ۱۴۸

جاحظ ۱۶۵

جاریة بن قدامه سعدی ۶۱، ۱۴۴

جبر بن مطعم ۱۱۳

جرجی زیدان ۱۵۹

جعفر بن محمد (ع) ۸۸

جعفر بن یحیی برمکی ۱۳۹، ۱۷۱

جعفر متوکل ۶۴

جعفر مرتضی ۱۳

جندب بن زهیرازدی ۶۱، ۱۴۴، ۱۴۵

جهم بن صفوان ۱۸۵

جواد شبر ۱۶۷

## ح

حاتم طائی ۱۰۶

حارث بن اعورهمدانی ۶۱، ۱۴۷

حارث بن کله ۱۱۲

حبابه ۷۱، ۱۷۹، ۱۸۰

حبیب بن مظهراسدی ۵۷، ۱۱۷، ۱۷۱

حبیب محاربی ۱۶۷

حجاج بن یوسف ثقفی ۲۸، ۵۹، ۷۱،

۹۴، ۱۰۷، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۱

خدیجه بنت سجاد (ع) ۹۴

خدیجه کبری ۷۰

خریت بن راشد ۱۴۶

خوارزمی ۷۷

خوله بنت جعفر بن قیس ۱۳۱

خولی بن یزید ۱۲۷

## د

دأب بن کنانی ۴۳، ۱۵۵

داعی صغیر ۹۰

داعی کبیر ۹۰

داود بن علی ۶۳، ۱۵۱، ۱۵۲

دعبل بن علی خزاعی ۶۳، ۶۸، ۸۴

۸۶، ۱۳۷؛ ۱۵۵، ۱۷۰

دوانیقی ۶۰

## ر

راشد ۸۵

رافع بن لیث ۹۲

رافعی ۸۵

ربیع بن تعیم ۱۲۱

ربیع بن زیاد حارثی ۱۱۰

رشید هجری ۶۲، ۱۴۸

رفاعة بن شداد ۱۱۱، ۱۲۴

رفاعة بن یزید ۵۸، ۱۰۳

رقیه (همسر پیامبر (ص)) ۹۸

رودریک ۸۷

رباح بن منصور ۸۲

## ز

زائدة بن قدامه ۱۲۸

زبیده ۷۱

زبیر ۱۱۳، ۱۴۳، ۱۸۸

زرارة بن اعین ۶۲، ۱۴۹

زرقاء بنت موهب ۱۷۸

زکی مبارک ۱۲ پ، ۲۰، ۲۳، ۲۸

زلزل ۶۹، ۱۷۱

زهري ۱۴۰

زهیر بن قین ۱۱۹

زیاد بن سمیه ۵۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۴

زیاد بن منذر ۷۸

زید بن صوحان عبیدی ۶۱، ۱۴۲، ۱۴۳

زید بن علی ۵۴، ۵۹، ۷۲، ۷۷، ۷۸

۷۹، ۸۷، ۸۸، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۸۰

زینب بنت عبد الله بن حسن ۱۳۸

## س

سائب بن مالک ۵۸، ۱۳۰

ساروی ۱۴۸، ۱۴۹

سامان خداة ۹۱، ۹۲

سراقه باهلی ۱۲۳

سعد بن عباده ۷۷

سعد محمد حسن ۱۳ پ

سعید بن جبیر ۱۳۲

سعید بن عاص ۱۲۵

سعید بن عبد الله حنفی ۵۷، ۱۱۸

سعید بن قیس ۱۴۶

سعید بن یسار ۱۶۵

سعید مسلم ۸۳

سفاح ۱۳۴، ۱۴۱

سفیان غامدی ۱۴۶

سلامه ۷۱، ۱۷۹، ۱۸۰

## ط

طاهر بن عبدالله ۱۵۹  
طاهر بن محمد ۱۸  
طاهر ذوالیمینین ۸۵، ۱۷۵  
طبری ۱۸۰  
طلحه ۱۴۳، ۱۷۸

## ع

عابس بن ابی شیبب شاکری ۵۷،  
۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲  
عاتکه ۸۵  
عامر بن ضباره ۱۳۵  
عامر بن عبد قیس تمیمی ۵۶، ۱۰۲،  
۱۰۳  
عایشه ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۴۲، ۱۴۳،  
۱۷۸، ۱۸۸  
عباس اقبال ۱۸۷  
عباس بن احنف ۱۷۰  
عباس بن عبد المطلب ۱۸۵  
عباسی، عباسیان ۵۵، ۵۹، ۶۰، ۶۲،  
۶۴، ۸۷، ۸۶، ۹۰، ۹۲، ۹۳  
۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۵۹، ۱۶۰،  
۱۶۱، ۱۷۲  
عبدالله بن حسن ۱۳۶  
عبدالله بن حنظله ۷۷  
عبدالله بن زبیر ۵۹، ۱۲۵، ۱۳۶  
عبدالله بن سعد بن نفیل ازدی ۱۲۴،  
۱۲۵

عبدالله بن طاهر ۹۵، ۹۶  
عبدالله بن عامر حضرمی ۱۴۴  
عبدالله بن عباس ۵۹، ۱۲۵، ۱۳۱

سلیمان بن صرد خزاعی ۵۸، ۱۲۴،  
۱۲۵، ۱۲۹، ۱۶۶  
سلیمان بن عبد الملك ۱۶۸  
سلیمان بن قته ۶۷، ۱۶۷  
سماوی ۱۱۸  
سمیه ۶۷، ۹۹، ۱۱۲  
سهل بن حنیف ۱۴۳  
سهل بن سعید ۱۶۵  
سید احمد صفائی ۱۴۱  
سید حمیری ۱۴۷  
سید بن طاووس ۱۱۷، ۱۱۹  
سیف الدوله حمدان ۱۷، ۱۸

## ش

شامی ۷۳  
شبت بن ربیع ۱۱۸  
شرقی بن قطامی ۶۳، ۱۵۴  
شریح بن هانیء مرادی ۶۱، ۱۴۵  
شریف رضی ۲۰  
شریک ۶۱، ۱۴۰  
شمر بن ذی الجوشن ۱۲۰، ۱۲۷  
شوذب ۱۲۱  
شیخ حر عاملی ۱۲۵  
شیخ طوسی ۱۴۹، ۱۵۱  
شیخ عباس قمی ۲۱  
شیخ مفید ۸۷، ۱۲۷

## ص

صاحب بن عباد ۱۸، ۱۹، ۲۲  
صالح بن نصر ۹۰

عبدالله بن عثمان ۱۱۱  
عبدالله بن عمار برقی ۱۶۳، ۱۵۵  
عبدالله بن عمر ۱۲۸، ۱۳۵  
عبدالله بن کامل ۵۸، ۱۳۰، ۱۳۷  
عبدالله بن محمد بن عبدالله حسنی  
۶۱، ۱۳۱، ۱۳۶  
عبدالله بن محمود ۹۶  
عبدالله بن مسعده ۱۳۶  
عبدالله بن مسعود ۱۴۷  
عبدالله بن مصعب زبیری ۶۴، ۸۹  
عبدالله بن معاویه بن جعفر بن ابیطالب  
۶۰، ۱۳۵  
عبدالله بن وال تمیمی ۱۲۴، ۱۲۵  
عبدالله راوندی ۱۸۵  
عبدالرحمن بن ابی لیلی ۱۳۲  
عبدالرحمن بن حسان بن ثابت ۱۶۶  
عبدالرحمن بن حکم ۶۷، ۱۶۶  
عبد الرحمن بن عبدالله ارحبی ۱۱۵  
عبد القادر جیلانی ۱۸۶  
عبد الملك اول ۹۲  
عبد الملك بن حارث ۸۵  
عبد الملك دوم ۹۲  
عبد الملك قریب اصمعی ۶۴  
عبد الملك بن مروان ۵۹، ۷۱، ۸۷  
۹۴، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۷۸  
عبدالله بن زیاد ۵۷، ۱۱۴، ۱۱۵  
۱۱۶، ۱۱۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۴۸  
عبیدلی سبزواری ۹۴، ۱۴۰  
عتابی ۱۵۷  
عثمان بن حنیف انصاری ۵۱، ۱۴۳  
عثمان بن عفان ۵۶، ۹۸، ۱۰۱

۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۷۸، ۱۸۶  
عثمان بن محمد ۱۷۷  
عدی بن حاتم طائی ۵۶، ۱۰۶  
عراق ۵۶، ۵۸، ۸۵، ۱۰۵، ۱۰۶  
۱۰۷، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۱  
۱۳۲، ۱۳۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۸  
۱۸۰، ۱۸۳  
عراق عجم ۱۸۲  
عراق عرب ۱۸۲  
عرفان محمود ۸۱  
عزرة بن قیس ۱۱۸  
عسقلانی ۱۸۱  
عطاردی، عزیزالله ۸۰  
عقیل بن ابیطالب ۱۵۴  
علامه حلی ۱۰۹  
علویان طبرستان ۵۵، ۹۰، ۹۱، ۱۸۳  
علویه ۶۲، ۱۷۳  
علی (ع) ۶۷، ۷۰، ۷۸، ۷۹، ۱۰۵  
۱۰۶، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵  
۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۳  
۱۵۴، ۱۵۸، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸  
علی بن افطس حسینی ۶۱  
علی بن جهم شامی ۶۴، ۱۵۹  
علی بن عباس رومی ۶۸، ۹۷  
علی بن قرظه ۱۱۹  
علی بن یقطین ۶۱، ۱۴۱  
عمار بن حمزة ۱۳۸  
عمار یاسر ۱۰، ۵۶، ۶۵، ۹۹، ۱۰۰  
۱۰۵، ۱۶۴  
عمار بن عبد الله ۱۱۵  
عمر بن بانه ۶۹، ۱۷۳



عمر بن خطاب ۹۸، ۱۱۲، ۱۱۷  
 عمر بن زرارہ ۱۰۶  
 عمر بن عبدالعزیز ۱۲۴، ۱۷۹  
 عمر بن هشام بن عمر تغلبی ۶۱، ۱۲۷  
 عمرو بن حجاج ۱۱۸  
 عمرو بن حریث ۱۲۸  
 عمرو بن حمق خزاعی ۵۷، ۱۰۲  
 عمرو بن عاص ۱۱۳  
 عمرو بن عبید ۱۴۱  
 عیسیٰ (نبی) (ع) ۱۰۲، ۱۵۳  
 عیسیٰ بن داب ۱۵۵  
 عیسیٰ بن زید ۵۴، ۸۳، ۸۷، ۸۸  
 عیسیٰ بن موسیٰ عباسی ۵۴، ۸۲، ۸۳  
 ۸۴

## غ

غسان بن حاضر خزاعی ۶۱، ۱۴۰

## ف

فاطمه (ع) ۵۴، ۷۰، ۷۹  
 فخر رازی ۱۶۴  
 فضل بن ربیع ۱۶۱  
 فضل بن سهل ۸۵  
 فضل بن شاذان ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۶۱  
 فضل بن یحییٰ برمکی ۸۹

## ق

قائم آل محمد (ص) ۱۶۴  
 قاسم بن علی حسنی ۶۱، ۱۴۰  
 قتیبہ بن مسلم باہلی ۵۵، ۹۴  
 قریبہ بنت عبد الله ۸۸

قرة بن شريك ۷۱، ۱۷۹  
 قرمانی ۱۷۷  
 قنبر ۱۳۲  
 قیس ۱۳۵  
 قیس بن مسهر ۱۱۵

## ک

کعب ۵۶، ۱۰۸  
 کعب ذی الخطبه ۵۶، ۱۰۸  
 کلبی ۶۳، ۱۵۴  
 کمیت بن زید اسدی ۶۳، ۶۷، ۱۵۵  
 کمیل بن زیاد ۵۶، ۵۹، ۱۰۶، ۱۰۸  
 ۱۳۲  
 کشی ۱۰۸، ۱۴۲

## ل

لسترنج ۸۱، ۹۴

## م

مازیار ۱۷۲  
 مالک بن انس ۸۲، ۱۵۲، ۱۸۴  
 مالک بن طوق ۱۵۸  
 مالک بن کعب ارحبی ۱۴۶  
 مامقانی ۱۴۶  
 مأمون ۵۴، ۶۸، ۷۱، ۸۵، ۱۶۹  
 ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵  
 مانی ۱۵۱  
 مبرد ۱۶۷  
 متنبی ۲۰، ۲۲، ۲۵  
 متوکل ۶۹، ۷۰، ۹۵، ۱۵۹، ۱۶۰  
 ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۷۳

محدث قمی ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۷،  
 ۱۰۰، ۱۴۰، ۱۶۷  
 محمد (ص) ۶۵، ۷۹، ۱۲۷، ۱۷۰  
 محمد بن ابراهیم ۵۳  
 محمد بن ابی بکر ۱۷۸  
 محمد بن حذیفه ۵۶، ۱۰۸  
 محمد بن حنفیه ۵۹، ۱۲۶، ۱۲۷،  
 ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱  
 محمد بن زید ۵۴، ۹۰، ۹۱  
 محمد بن سائب ۱۵۴  
 محمد بن سالم ۵۶، ۱۰۸  
 محمد بن عبدالله ۵۴، ۸۱، ۸۲، ۸۳،  
 ۸۷، ۸۸، ۱۳۶  
 محمد بن عبدالله بن طاهر ۹۵، ۱۶۳  
 محمد بن عبدالملک زیات ۱۶۹  
 محمد بن علی اسماعیل قفال ۱۸۴  
 محمد بن عمیر ۱۱۸  
 محمد بن مسلم ۱۴۹  
 محمد بن یحیی صولی ۱۷۰  
 محمد بن یوسف علوی ۹۲  
 محمد حسن شیبانی ۱۸۳  
 محمد مهدی اشتهاوردی ۸۰  
 محمود محمد شاگرد ۱۶۳  
 مخارق ۶۹، ۱۷۳  
 مختار بن ابی عبیده ثقفی ۵۸، ۱۱۸،  
 ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰،  
 ۱۴۸، ۱۸۶  
 مدائنی ۱۷۷  
 مروان بن ابی حفصه یمامی ۶۴، ۱۵۹  
 مروان بن حکم ۷۱، ۷۲، ۹۸، ۱۲۵،  
 ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۶۶، ۱۷۸  
 مزاحم بن خاقان ۵۴، ۹۷، ۹۸، ۱۷۲  
 مسرور ۸۹  
 مستعین ۹۵، ۹۷، ۱۶۰، ۱۷۲، ۱۷۴  
 مسعودی ۷۸، ۸۰، ۱۳۸، ۱۶۱،  
 ۱۶۴  
 مسلم بن عقبه ۱۷۷  
 مسلم بن عقیل هاشمی ۵۷، ۱۱۵، ۱۱۸،  
 ۱۲۱، ۱۲۷  
 مسلم بن عوسجه ۱۱۸  
 مسیب بن نجبه فزاری ۵۸، ۱۲۴، ۱۲۵  
 مسیح بن مریم (ع) ۸۸  
 مصطفی جواد ۱۲۳  
 مصعب بن زبیر ۵۹، ۱۲۹، ۱۳۰،  
 ۱۳۱  
 مصعب بن سهل زهري ۱۸۰  
 مصعب بن عبدالله ۱۶۱  
 مطیع بن ایاس ۱۳۵  
 معاویه ۵۷، ۷۱، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶،  
 ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴  
 ۱۲۵، ۱۴۴، ۱۶۶، ۱۸۶، ۱۸۹  
 معاویه بن اسحاق ۵۹، ۱۳۳، ۱۵۸  
 معاویه بن یزید ۱۷۸  
 معتز ۷۱، ۱۶۰، ۱۷۲، ۱۷۴  
 معتصم ۶۸، ۱۶۹، ۱۷۲  
 معتضد ۷۱، ۱۷۶  
 معری ۲۰  
 معقل ۱۱۵  
 معقل بن قیس ریاحی ۶۱، ۱۴۶  
 معلی بن خنیس ۶۳، ۱۵۱، ۱۵۲  
 معن بن زائده ۱۵۹  
 مقتدر ۱۶۳

محدث قمی ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۷،  
 ۱۰۰، ۱۴۰، ۱۶۷  
 محمد (ص) ۶۵، ۷۹، ۱۲۷، ۱۷۰  
 محمد بن ابراهیم ۵۳  
 محمد بن ابی بکر ۱۷۸  
 محمد بن حذیفه ۵۶، ۱۰۸  
 محمد بن حنفیه ۵۹، ۱۲۶، ۱۲۷،  
 ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱  
 محمد بن زید ۵۴، ۹۰، ۹۱  
 محمد بن سائب ۱۵۴  
 محمد بن سالم ۵۶، ۱۰۸  
 محمد بن عبدالله ۵۴، ۸۱، ۸۲، ۸۳،  
 ۸۷، ۸۸، ۱۳۶  
 محمد بن عبدالله بن طاهر ۹۵، ۱۶۳  
 محمد بن عبدالملک زیات ۱۶۹  
 محمد بن علی اسماعیل قفال ۱۸۴  
 محمد بن عمیر ۱۱۸  
 محمد بن مسلم ۱۴۹  
 محمد بن یحیی صولی ۱۷۰  
 محمد بن یوسف علوی ۹۲  
 محمد حسن شیبانی ۱۸۳  
 محمد مهدی اشتهاوردی ۸۰  
 محمود محمد شاگرد ۱۶۳  
 مخارق ۶۹، ۱۷۳  
 مختار بن ابی عبیده ثقفی ۵۸، ۱۱۸،  
 ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰،  
 ۱۴۸، ۱۸۶  
 مدائنی ۱۷۷  
 مروان بن ابی حفصه یمامی ۶۴، ۱۵۹  
 مروان بن حکم ۷۱، ۷۲، ۹۸، ۱۲۵،  
 ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۶۶، ۱۷۸

وحشی ۱۱۳  
وصیف ۱۷۲  
ولید ۷۱، ۷۲، ۱۶۸، ۱۶۸، ۱۷۸،  
۱۷۹

وهب بن منبه تمیمی ۶۳، ۱۵۳  
وهب بن وهب بختری ۶۴، ۱۶۱

## ه

هارون الرشید ۶۱، ۶۳، ۸۵، ۸۹،  
۹۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۵۹  
۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۵،  
۱۷۶

هانیء بن عروه مرادی ۵۷، ۱۱۴،  
۱۲۷

هرثمة بن اعین ۹۲، ۱۷۵  
هشام بن حکم ۶۱، ۱۴۰، ۱۴۱  
هشام بن سائب کلبی ۱۱۳  
هشام بن عبد الملك ۷۲، ۷۸، ۷۹،  
۸۰، ۹۲، ۱۵۳، ۱۶۸، ۱۸۰

هشام بن عمرو ۱۳۶  
هشام بن محمد (نسابه) ۱۵۴  
هیثم بن عدی ۶۳، ۱۵۵

## ی

یاسر ۹۹  
یاقوت حموی ۱۸، ۱۲۲  
یحیی برمکی ۱۳۸  
یحیی بن ام طویل ۱۳۲  
یحیی بن دأب ۱۵۵  
یحیی بن عبدالله ۵۴، ۸۸، ۸۹، ۱۶۱  
یحیی بن عمر زیدی ۵۵، ۹۵، ۹۶

مقدس اردبیلی ۱۴۷، ۱۶۱  
مقرم، سید عبد الرزاق موسوی ۸۰،  
۸۱

منتصر ۷۱، ۱۶۰، ۱۷۲، ۱۲۴  
منصور ۶۰، ۶۱، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴،  
۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۱،  
۱۷۱، ۱۸۵، ۱۸۷

منصور دوم سامانی ۹۲  
مهدی عباسی ۸۷، ۸۸، ۱۴۰، ۱۴۱،  
۱۵۹، ۱۷۰

موسی (نبی) (ع) ۱۵۳  
موسی بن عبد الله بن حسن ۱۶۱  
موسی بن نصیر ۸۶  
مؤید عباسی ۱۷۴

## ن

ناصر خسرو ۱۳۴  
ناصر کبیر ۹۰، ۹۱  
نافع بن هلال جملی ۵۷، ۱۱۹  
نسائی ۱۸۴  
نصر بن احمد سامانی ۹۲  
نصر بن خزیمه اسدی ۵۹، ۱۳۳  
نصر دوم ۹۲

نعمان بن بشیر انصاری ۱۱۵، ۱۴۶  
نوح اول سامانی ۹۲  
نوح دوم سامانی ۹۲  
نیشابوری ۱۶۵

## و

واثق ۱۴۹، ۱۷۳  
واقدی ۶۳، ۱۵۲

۱۶۹، ۹۷

یزید بن حارث ۱۱۸

یزید بن رویم ۱۱۸

یزید بن عبد الملک ۱۸۰، ۱۷۹، ۷۱

یزید بن معاویه ۱۱۴، ۷۲، ۷۱، ۵۷

۱۲۳، ۱۲۵، ۱۷۶، ۱۷۷

یزید بن ولید ۱۳۵

یعقوب لیث ۵۵، ۹۰

یعقوبی ۸۰، ۹۳، ۱۶۱

یوسف بن عمر ۷۲، ۷۹، ۸۰، ۱۶۸

۱۸۰

یوسفی (نسابه) ۱۵۴

## فهرست كتابها

### الف

- ابصار العين ۱۱۸  
 اخبار ابی دهبلى الجمحى الشاعر ۱۶۲  
 اخبار الدول ۱۷۷  
 ادب الطف ۱۶۷، ۱۶۸  
 ادبيات انقلاب در شيعه ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۹  
 الاستيعاب فى معرفة الاصحاب ۱۰۱، ۱۶۹  
 ۱۴۴، ۱۰۹  
 اسد الغابه ۱۴۴، ۱۶۴  
 الاشتقاق ۱۴۷  
 الاصابه ۱۴۴، ۱۴۵  
 الاصمعيات ۱۶۲  
 الاغانى ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۸۰

### ب

- البلدان ۸۰، ۸۱، ۹۳، ۹۴

### ت

- تاريخ آداب اللغة العربية ۱۵۹، ۱۶۶

- تاريخ برگزیدگان ۱۳۸

- تاريخ بغداد ۱۶۲

- تاريخ طبرستان ۹۱

- تاريخ الطبرى ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۱

- ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲

- ۱۲۹، ۱۶۱

- تأسيس الشيعه ۱۷، ۲۱

- تنمة المنتهى ۲۱، ۸۰، ۸۳، ۸۳، ۸۴

- ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۹۵، ۱۰۵، ۱۱۴

- ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۳۹

- ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۶

- ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷

- ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰

- تذكرة سبط ۸۳

- تفسير كبير فخر رازى ۱۶۴

- تقريب التهذيب ۱۴۵، ۱۴۷

- تنقيح المقال ۱۴۶، ۱۴۷

- توضيح الاشتباه والاشكال ۱۴۸، ۱۴۹

### ث

- ثورة الزنج ۱۳ پ

## ج

جامع الرواة ۱۴۷، ۱۶۱

جامع صغير ۱۸۳

جمهرة نسب قریش ۱۶۲

## ح

حیات الامام الرضا (ع) ۱۳ پ

## خ

خاندان نوبختی ۱۸۷، ۱۸۹

الخراج (ابویوسف) ۱۸۳

## د

دایرة المعارف فارسی ۸۶، ۸۷، ۹۰،

۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۹، ۱۰۰،

۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۴،

۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴،

۱۳۷، ۱۵۰، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۸،

۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۱،

۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷،

۱۸۸

## ر

رجال ابن داود ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۸،

۱۴۹

رجال علامه ۱۴۴

رجال کشی ۱۵۲

رسائل خوارزمی ۲۱

رساله اسدیہ ۹۴، ۱۴۰

رساله فی معرفه احوال الصحابه ۱۴۵

رهبر انقلاب خونین کوفه ۸۰، ۸۱

ریحانة الادب ۲۰، ۲۱، ۱۰۳، ۱۰۵،

۱۰۸، ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۱،

۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۸،

۱۷۰

## ز

زهر الاداب ۱۵۷

زید شهید انتقامگر ۷۰

## س

سرزمینهای خلافت شرقی ۸۱، ۹۴،

۱۸۱، ۱۸۲،

سرمایه سخن ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸،

۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۵،

سفینه البحار ۱۴۶

## ش

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد ۱۱۴

## ض

ضحی الاسلام ۱۲ پ ۱۳۰ پ

## ط

الطبقات الكبرى ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۴۵،

۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴،

طبقات ۱۹

عمدة الطالب ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۹۴، ۱۳۶،

## غ

الغدير ۱۶۹

## ف

- فرائض سجاوندی ۱۸۳  
فرهنگ معین ۱۵۱، ۹۰، ۱۸۳  
الفصول المهمة ۱۶۹  
الفهرست ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۱  
فهرست شیخ ۱۶۱

## ک

- ۱۸۸، ۱۸۲  
مروج الذهب ۷۸، ۸۰، ۹۲، ۱۰۶  
۱۲۹، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵  
المعالم ۱۶۱  
مفيد العلوم ومبيد الهموم ۲۱  
مقاتل الطالبيين ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۴  
۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۵، ۹۷  
۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۶۱  
منتهى الامال ۸۰، ۸۴، ۱۰۲، ۱۰۸  
۱۱۰، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۴۳، ۱۴۴  
۱۴۹، ۱۵۲  
المنجد فى الاعلام ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۰  
المهدية فى الاسلام ۱۳ پ  
موسوعة العتبات المقدسه ۱۲۳  
الموفقيات ۱۶۲

## ن

- نخبة المقال ۱۴۷  
نهج البلاغة ۱۴۳، ۱۴۶

## و

- الوسيط ۱۹، ۲۱  
وفيات الاعيان ۱۵۹

## هـ

- الهاشميات ۱۵۷  
هداية مرغينانى ۱۸۳

## ى

- يتيمة الدهر ۱۵

## ل

- لهوف ( اللهوف على قتلى الطفوف )  
۱۱۷، ۱۱۹

## م

- مجالس المؤمنين ۱۰۹  
مجمع البحرين ابن الساعاتى ۱۸۳  
مجمع البيان ۱۶۵، ۱۶۶  
المدائح النبويه ۱۲ پ  
مراصد الاطلاع ۱۰۲، ۱۲۲، ۱۲۳  
۱۳۷، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۸۱

## فهرست جایها

اهواز ۶۹، ۸۳	آ
ایبری ۸۶	آتن ۱۵۰
ایران ۱۳۵	آذربایجان ۱۷۲
ب	آسیای مرکزی ۱۷ پ
باخمری ۸۳، ۸۴	آفریقا ۸۵
بادیه الشام ۱۰۱	آمد ۱۸۱
بالس ۱۶۳	الف
بحراحر ۱۰۵	احد ۱۳، ۱۰۰، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۴۷
بحرین ۱۶۴	اذنه ۱۸۱
بخارا ۹۱	ارجان ۱۹
بدر ۱۳، ۹۳، ۱۰۰	ارمنستان ۱۷۲
بصره ۵۷، ۸۳، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۳	اسپانیا ۸۶، ۸۷
۱۲۳، ۱۳۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۶۲	استانبول ۲۱
بغداد ۸۳، ۸۴، ۹۵، ۱۳۶، ۱۶۲	اشبلیه ۸۷
۱۶۳، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵	اشروسنه ۱۷۲
بلخ ۹۲	اصفهان ۶۰، ۱۳۵، ۱۸۲
بلقاء ۱۷۲	افریقیه ۸۴، ۸۶
بلوچستان ۱۳۷	اقلیم اقور ۱۸۱
بمبئی ۲۱	اندلس ۵۴، ۸۶، ۸۷



## چ

چاچ ۱۸۷، ۱۸۸

## ح

حیثه ۹۸، ۹۹

حجاز ۵۵، ۵۸، ۶۹، ۷۲، ۸۹، ۹۳

۱۳۰، ۱۶۱

حجر ۹۳

حران ۱۸۱

حرمین ۶۹، ۷۲

حره واقم ۱۷۶، ۱۷۷

حروراء ۱۸۳

حلب ۱۸

حیدرآباد ۱۳۶

## خ

خابور ۱۸۱

خراسان ۶۰، ۷۲، ۸۴، ۸۵، ۹۲، ۹۴

۹۵، ۱۱۰، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۷۵

۱۸۳

خرمشهر ۱۳

خندق ۱۳، ۱۰۰، ۱۰۱

خوارزم ۱۷، ۱۷ پ، ۱۸، ۲۲، ۹۴

خوزستان ۱۸، ۲۲، ۸۵

خیبر ۹۳

خیرپور ۱۳۶

خیوه ۱۷ پ

## د

دارالکتاب العربی ۱۲ پ

دجله ۹۴، ۱۷۳، ۱۸۱

بنکت ۱۸۱

بیت المقدس ۶۶

بیروت ۱۴

بیزانس ۱۸۱

بین النهرین ۱۸۱، ۱۸۲

بین النهرین علیا ۱۸۱

## پ

پاکستان ۱۳۶

پرتقال ۸۶

## ت

تاشکند ۱۸۸

ترمذ ۱۸۵

تستر ۱۰۲

تهامه ۹۳

تهران ۱۴

## ث

ثغرین ۷۲، ۱۸۱

ثویه ۱۰۸

## ج

جبال ۷۲، ۱۸۳

جبل طارق ۸۷

جده ۹۳

جزیره ۷۲، ۱۸۰، ۱۸۱

جزیره العرب ۹۳، ۱۷۶

جندی شاپور ۹۰، ۱۷۱

جوزجان ۸۴

جیحون (آمو دریا) ۱۷ پ

- دمشق ۲۱، ۶۶، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۱  
 صلع ۸۲  
 سمرقند ۹۴  
 سنجار ۱۸۱  
 سند ۶۱، ۶۹، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۸۳  
 سیر دریا ۱۸۸  
 سیستان ۱۸، ۲۲، ۶۰، ۹۰، ۹۲  
 ۱۳۷، ۱۴۵
- ش**  
 شام ۱۱، ۱۸، ۶۵، ۷۲، ۸۳، ۱۰۳  
 ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۰  
 ۱۳۲، ۱۴۶، ۱۷۹، ۱۸۴  
 شاهی ۹۶، ۹۷  
 شبام ۱۲۰  
 الشهداء ۸۶  
 شوروی ۱۸ پ  
 شوش ۱۵۸
- ص**  
 صنعاء ۱۵۳
- ط**  
 طائف ۹۳، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۷۸  
 طبرستان ۱۸، ۹۰، ۹۲  
 طرسوس ۱۸۱  
 طف ۱۳، ۶۷، ۸۳، ۸۶، ۱۲۴، ۱۲۷  
 ۱۶۷  
 طنجه ۸۵، ۱۱۳، ۱۸۸  
 طوس ۱۳۷  
 طوسی ۷۳  
 طبرهان ۹۳
- ذات عرق ۱۰۲  
 ذی الکفل ۸۰
- ر**  
 رأس عین ۱۸۱  
 رامهرمز ۱۰۲  
 ربذه ۵۶، ۱۰۲، ۱۰۴  
 رصافه ۷۸  
 رضوی ۱۸۱  
 رقه ۱۶۳، ۱۸۱  
 رهیمة ۱۶۷  
 روم ۱۳۰، ۱۸۱  
 ری ۹۰، ۹۲، ۱۳۵، ۱۸۲
- ز**  
 زرنج ۹۰  
 زمخشر ۱۷ پ  
 زنجان ۱۸۲
- س**  
 ساباط ۱۲۷  
 سامراء ۵۵، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۹۴  
 ۱۷۳  
 سقیفه ۵۴، ۷۷

کربلاء ۱۰، ۵۷، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۶۷،

۱۶۸

کرمان ۱۳۷

کناسه ۵۴، ۷۸

کنده ۱۰۹

کوفه ۱۱، ۵۵، ۵۷، ۶۶، ۷۸، ۷۹

۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۹۵، ۹۶

۹۷، ۹۸، ۱۰۶، ۱۰۶، ۱۰۸،

۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۱،

۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸،

۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۶،

۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۷،

۱۷۰

## گ

گرگان ۹۰، ۹۱، ۹۲

گرگانج ۱۷ پ

گیلان ۹۰

## م

ماردین ۱۸۱

مازندران ۹۰

ماوراء النهر ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۱۸۳،

۱۸۷

مدینا ۱۸۱

مدینه ۵۶، ۵۹، ۷۱، ۷۸، ۸۲، ۹۳،

۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۳۱،

۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۶۴، ۱۷۲،

۱۷۶، ۱۷۷

مرج عذراء ۱۱، ۱۱۰، ۱۱۲

مرو ۱۶۲

## ع

عباسیه ۸۰

عشمانیه ۷۳، ۱۸۶

عراقین ۷۲

عربستان ۸۶، ۹۳

عین التمر ۱۳۶

عین حمل ۱۶۷

عین الصيد ۱۶۷

عین ورده ۱۱، ۱۲۴، ۱۲۵

## ف

فارس ۸۳، ۸۵، ۱۳۵

فاس ۸۵

فخ ۱۳، ۵۴، ۶۱، ۸۴، ۸۵، ۸۶،

۱۳۸، ۱۳۹، ۱۷۶

فرات ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۸۱،

فرات علیا ۱۸۱

فرغانه ۹۴، ۹۷، ۱۸۷

فسطاط ۱۷۹

## ق

قادیسیه ۹۶، ۱۶۷

قاهره ۲۱

قرطبه ۸۷

قرمیسین ۱۸۲

قزوین ۹۰، ۱۸۲

قسطنطنیه ۱۴

نطقطانه ۱۶۷

قم ۱۳۵

## ک

کاث ۱۷ پ

نیشابور ۱۳، ۱۷، ۱۸، ۲۵، ۲۸، ۵۳

و

واسط ۱۳۲، ۱۳۳

ه

هجر ۶۵، ۱۶۴

همدان ۱۸۲

هند ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۸۳

هیت ۱۰۷

ی

یرموک ۱۰۳

یغارین ۷۲، ۱۸۲

ینبع ۹۳

یمن ۸۵، ۱۶۴

مصر ۱۲ پ، ۲۱، ۶۹، ۸۵، ۹۸،

۱۰۳، ۱۰۸، ۱۵۹، ۱۷۹

مصیصه ۱۸۱

مکتبه النهضة العربيه ۱۲ ب

مکه ۸۵، ۸۶، ۹۳، ۹۹، ۱۱۶، ۱۳۰،

۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۷، ۱۶۲

ملطیه ۱۸۱

موصل ۱۱۱، ۱۷۰، ۱۸۱

میافارقین ۱۸۱

ن

نجف ۱۰۸

نخيله ۸۰، ۱۱

نصیبین ۱۸۱

نهاوند ۱۴۳

نهروان ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۴،

۱۱۷، ۱۱۹

## فهرست قبایل، مذاهب، خاندانها

ب	آ
برامکه ۸۹	آل ابی طالب ۵۵، ۶۰، ۶۴، ۶۹،
بربر ۸۵	۱۶۰، ۸۱
بکریه ۵۵، ۷۳، ۱۸۴	آل احمد ۱۳۴
بنی اسد ۱۱۸	آل علی (ع) ۲۸، ۵۵، ۵۸، ۶۱،
بنی امیه ۱۴، ۲۸، ۵۶، ۵۸، ۶۶، ۶۷،	۶۸، ۱۲۹، ۱۵۹، ۱۸۸
بنی ۷۱، ۹۸، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۳،	آل مهلب ۱۷۹
۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۸۹	آل محمد (ص) ۵۴، ۶۰، ۱۵۸
بنی جمح ۱۶۶	آل مروان ۵۹
بنی حمان ۹۶	
بنی حنیفه ۱۳۱	الف
بنی ساعدة بن کعب خزرجی ۷۷	ازد ۱۴۵، ۱۵۸
بنی عباس ۱۴، ۲۸، ۶۲، ۶۳، ۶۸،	اسلام ۹، ۱۰، ۱۴
بنی ۸۱، ۸۳، ۹۷، ۱۳۳، ۱۳۸،	اشاعره ۱۸۵
۱۵۳، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۵	اموی، امویان ۵۵، ۶۴، ۸۶، ۱۶۲،
بنی مروان ۷۸	انصار ۵۵، ۶۹، ۷۷، ۱۰۹
بنی ناجیه ۱۴۶	اوس ۷۷، ۹۳
بنی هاشم ۶۷، ۸۹، ۱۲۵، ۱۶۵	اهل بیت (ع) ۱۲
بودائی ۱۵۱	اهل رده ۱۰۰

## ت

ترك ۶۹

توابین ۱۱، ۱۱۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸

## ث

ثمود ۹۳، ۱۲۰

## ج

جمل ۱۳، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۳

۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۴۱

۱۴۲، ۱۵۴، ۱۷۸

جهمیه ۷۳، ۱۸۴

## ح

حروریه ۷۳، ۱۸۳

حشویه ۷۳، ۱۸۲

حنبلیه ۷۳: ۱۸۶

حنفیه ۱۸۳

## خ

خاندان نوبختی ۱۸۷، ۱۸۹

خرمیه ۱۷۲

خزاعه ۱۵۸

خزرج ۷۷، ۹۳

خوارج ۶۰، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۸۳، ۱۸۹

## ز

زرتشتی ۱۵۱

زیدیه ۸۳

زندیق ۱۵۰

## س

ساسانیان ۱۸۱

سوفسطائیان، سوفسطائی ۶۰، ۱۵۰

## ش

شافعیه ۷۳، ۱۸۴

شرطه الخمیس ۱۴۵، ۱۴۷

شیعه، شیعیان ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳

۲۸، ۵۲، ۵۷، ۵۸، ۶۳، ۶۴

۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸

۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۶۹

۱۸۹

## ص

صحابه ۵۷۱

صفین ۱۰، ۱۳، ۶۵، ۱۰۰، ۱۰۳

۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹

۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۹

۱۲۴، ۱۳۱، ۱۶۴، ۱۵۴، ۱۶۳

## ظ

ظاهریه ۱۸۲

## ع

عاشورا ۱۰، ۱۱، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱

عیسوی ۱۵۱

## د

دهریه، دهریان ۶۳، ۱۴۹

## ر

راوندیه ۷۳، ۱۸۵

## غ

- غامد ۱۴۵  
غلات ۱۸۲  
غلات خطاییه ۷۳، ۱۸۷

## ف

- فرغانی ۶۹

## ق

- قاسطین ۱۰۰  
قحطانی ۵۵  
قرامطه ۱۰۲  
قریش ۶۷

## ک

- کیسانیه ۷۳، ۱۲۷، ۱۸۶

## م

- مالکیه ۷۳، ۱۸۴  
مانوی ۱۵۱  
مختاریه ۱۸۶  
مخضرمین ۱۴۵

- مرجنه ۷۳، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹

مضری ۵۵

- مهاجرین، مهاجر ۵۶، ۶۹، ۱۰۸،  
۱۰۹

## ن

- ناصریان ۶۴  
ناکثین ۱۰۰  
نبطی ۶۹  
نصاری ۶۸

## و

- واقفیه ۷۳، ۱۸۳  
ویزیگوتها ۸۶، ۸۷

## ه

- همدان ۱۲۰، ۱۴۷

## ی

- یمانی ۵۵  
یونانی ۱۵۱  
یهود ۶۸، ۱۵۳

## توضیح آرم صفحه عنوان :

کلماتی که بهم پیچیده و تقریباً خورشیدی مدور و سرخ رنگ را تشکیل داده است، شعار ارجمندی است، برگرفته از آموزشهای حیات بخش اسلام که خود یادگاری ماندگار است.

«یا منصور امت!»، ای پیروز بمیران!

باور شیعه درستیز با کفر و شرک و جور و جهل و تلقی او از چنین حرکتی، براساس: «إِخْدَى الْحُسَيْنِ»، یکی از دونیکوست، فتح یا شهادت.

از اینرو و باتکیه بر چنین بینشی است که شیعه در خطاب به همگامان و همسویان و همزمان، بانگ همیشه بحق بلندش، «یا منصور!» ای پیروز! است. این بدان مفهوم است که هر که مسیر حق را بشناسد و در آن گام نهد و در نبرد با تمام پیشوایان کفر، بپاخیزد و قدبرافرازد، پیروز است و پیروزی حقیقتی است که گاه در لباس فتح و گاه در لباس شهادت، رخ می نماید.

این شعار آنگاه که با شعر شیعه همگام شود، زیباترین، و والاترین شعور انسانی تاریخ بشر را به نمایش می گذارد، و از فحواي حیاتى خدايى سخن می راند که در زیست سرافرازانه آن، سازش و شکست هرگز راه ندارد.

این شعار ارجمند درغزوات پیامبر گرامی (ص) و جنگهای حضرت امیر (ع) و قیامهای شیعیان بکار می رفته است.